Adab. Kabul
Vol.19, No.3-4, Asad-Aqrab 1350
(July-October 1971)

ادب

Ketabton.com

پوهنځی ادبیات وعلوم بشری
پوهنتون کابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

مجلهٔ دو ما هۀ

علمي ، اد بی ، تا ر یخی و فلسفی

صاحب امتیاز : پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

مؤسس : پوهاندمیر امان‌الدین انصار ی

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ، مدیر یت مجلهٔ ادب

وجه‌اشتراك سالانه

محصلان مر کز (۲۰) افغانی ، مشتر کان‌مر کز (۲۵) افغانی

مشتر کان‌ولایات (۳۰) افغا نی

مشتر کان خا رجی (۲) دا لر

مقا لات‌وارده یيکه نشرنشود ، مسترد میگردد. نقل واقتباس

مضامین مجلهٔ ادب‌باذکر نام این مجله مجاز ا ست

مهتمم : عبد الله امیر ی

قیمت این شماره : (۱۰) افغانی

دپوهنی مطبعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیئت تحریر:

پوهاند میر امان‌الدین انصاری ، پوهاند غلام‌حسن مجددی ، پوهاندد کتور عبدالاحمد جاوید، پوهاندمیرحسین شاه، پوهاند زهما، پوهنوال الهام

مطالب

مضمون	نویسنده یا مترجم	صفحه
یک ضایعهٔ بزرگ علمی و ادبی	پوهنیار عبدالقیوم قویم	۱
فقدان اسفناک	پوهاند مجددی	۵
سیر منطق در اسلام	پوهاند مجددی	۸
منصب شقدار ...	مترجم پوهاند میرحسین شاه	۲۳
بررسی مکتب مینیاتور ...	دکتور بنووال	۳٤
بخش اشعار :		
شوخی نظاره	بیدل	۳۹
شعله آشام	مرحوم دکتور انصاری	٤۰
محیط پر تلاطم	نوید	٤۱
تشنه کام	عارف چاه‌آبی	٤۱
تلاش مدام	فلاح	٤۲
اصول تحقیق متون قلمی	دوبورکوی	٤۵
یک تحقیق مختصر منابع ...	پوهنیار قویم	٦۰
لغات مستعمل در لحجهٔ دری ...	عنایت الله شهرانی	۷٤
ادب دری در سرزمینهای دیگر	گویندگان تاجیکت	۹۱
جنبش تصوف و...	ژوبل	۹٦
گزارشهای پوهنځی ادبیات	اداره	۱۱۱
وفیات معاصرین	پوهاند میرحسین شاه	۱۲۰
Dr. S.M . ILMI	GALLIGRAPHY...	P.I

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی

سال نوزدهم | عقرب ۱۳۵۰ | شمارهٔ (۳-۴)

یك ضایعهٔ بزرگ علمی و ادبی

در گذ شت اسفناك دکتورمیر نجم‌الدین انصاری نه تنها خانواده ودو ستا ن آن‌مرحوم ، بلکه حلقه های‌علمی و ادبی کشوررانیز متألم وسو گوارساخت .

مرحوم دکتورمیر نجم الدین انصاری،هم درزمینهٔ معارف وهم درسلك قضا نقش‌خویش راصادقانه وشرافتمندانه‌ایفا کرد.مساعی جدی‌این شخصیت‌بزرگوار برای بهبود وضع علمی‌پوهنځی ادبیات، آنگاه که‌ازسال ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ ، بحیث دومین رئیس این‌پوهنځی مصروف خدمت بو د ،به همهٔ استا دان معلـوم است . دکتورانصاری ازجملهٔ کسانی بود که‌درقسمت مجزا ساختن پوهنتون از وزارت

(c) ketabton.com: The Digital Library

معارف بذل مجاهدت کرد و در بنیان گذاری یك پوهنتون مستقل مخصوصاً آزادی اکادمیك آن سهم فعال داشت .

مرحوم دکتور انصاری هم دانشمند بود و هم ادیب وسخنور ، در رشتهٔ ساینس مطالعات عمیق و تتبعات وسیع داشت و در این مورد مقالات متعدد او در آریانا دایرة المعارف انتشار یافت. همچنان در رشتهٔ تاریخ کتاب «تاریخ چیست؟» مؤلفهٔ پروفیسور ای .اج. کار، را به دری ترجمه کرد که در چندین شمارهٔ مجله عرفان و ادب بچاپ رسید. این امر نشان میدهد او به رشتهٔ تاریخ نیز دلچسپی داشت .

این مرد فاضل در زمینهٔ ادبیات نیز تفحص بسیار می نمود . تا زنده بود از مطالعه در کتابهای ادبی و دواوین شاعران چشم نپوشید و در فهم شعر دقیق بود . مرحوم ملك الشعرا استاد بیتاب دربارهٔ شعر فهمی و مهارت ادبی دکتور انصاری چنین ابراز عقیده کرده است .

«به رشتهٔ ادبیات و فهم شعر دقیق مسلم است که باشد بعصر خویش وحید»

مرحوم دکتور انصاری به حضرت بیدل، شاعر شیوا بیان کشور ما، علاقمند بود و در تحلیل و تفسیر نثر و نظم او قدرت بسزا داشت. روی همین علاقمندی به بیدل بود که کتاب عارف کامل، ابو المعانی میرزا عبدالقادر بیدل تألیف دکتور عبدالغنی را به اشتراك مولیناخسته عالم و شاعر شهیر، ترجمه کرد و نیز در تهیه و نشر کلیات بیدل سهم بارز داشت .

مرحوم دکتور میر نجم الدین انصاری شاعر نیز بود، اشعار وی از نگاه استحکام و جزالت به درجهٔ کمال رسیده است. اینك به نقل دو پارچه شعر وی که هر کدام گیرایی بخصوص دارد، می پردازیم:

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخگر پاره

در محبت آنچه رفت از دیدهٔ تر بر سرم ابر رحمت میشود خورشید محشر برسرم
کس چو من هر دم شهید حسن بی پروا مباد بارد از ابرو و مژگان تیر و خنجر بر سرم
تا ز طرح الفتش با ر دیگر آگه شدم بسته شد د ر وا زهٔ ا مید د یگر برسرم
چند یادم می دهی ز ان قامت ای سرو روان چند بر پا میکنی آشو ب محشر بر سرم
فارغ از اند یشهٔ طوبی و فر د و سم کند کر بیفتد سایهٔ آ ن سرو نوبر بر سر م
چیست بی او اختر ان، سوز نده اخگر پاره ها چیست بی او آسمان، واژو نه مجمر برسرم
گر به پیغامی مرا ننو اخت خورسندم که نیست منتی از قاصد و بال کبو تر بر سر م
ای صبا مشکین نفس باشی که هر شام و سحر از دیار یار بیزی مشك از فر بر سر م
تا برون سازد ز سر ر نج خما ر ز ند گی بشکند ساقی پیاپی جام وساغر بر سرم
ساغرا میدمن بـر سنگ نو میدی مز ن بیش از ین دیگر مکن جورای ستمگر بر سرم
یك سر مو در ثبات ما خلل وار د نکر د کوه جورش هر قدر انداخت لنگر برسرم

سر نوشت ما نکو گردد چو انصاری فتد
پر تو مهری از آن فرخنده گوهر برسرم

بال شرر

نسیمی کز بهار سنبل مویش گذ ر کرده گـلستان را سیه مست از شمیم مشك تر کرده
ز بس صفهای مژ گانش مسخر ساخت دلها را ز ابرو چشم نا رك ریز او طاق ظفر کرده
نپر سید از ز هٔ مهر و وفا آن بیو فا رو ز ی که بیمارش چسان شبهای هجران را سحر کرده
در ین محفل کمال همت پروانه آ بم کر د که سوی نیستی پرواز بر بال شرر کرده
اگر با ما ندارد التفات و لطف جا دا رد نیاز ما غرور و نا ز او را بیشتر کر ده
امید و صل ا و را د ا شتم اما ند ا نستم که نقش کار را دست قضا رنگ دگر کرده
بکنج بیکسی ها ز خمی تیغ جفا ی ا و چو شبنم چاك دل را بخیه با مژ گان تر کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر مورا مدد در عالم امکان نمی باشد چرا آن کوی تمکین تکیه بر موی کمر کرده

خوشا قومی که بی تشویش مزد بندگی انصار

رضایش جستجو در ماورای خیر و شر کرده

دکتور انصاری قلبی آگنده از عواطف عالیه انسانی و مملو از احساسات وطن دوستی داشت. جز طریق راستی نمی پیمود و همیشه کلید گنج قناعت بدست داشت. بادوستان و آشنایان صمیمی و همدل بود. طالبان علم از محضر او فیض می برد ند و آشنایان دانشمندش از همنشین وی متلذذ می گردید ند. دو ستا نش د ر تعر یف و توصیف او سخنها گفته اند، چنانکه شعری را که مرحوم ملك الشعراء استاد بیتاب در ۲۰ میزان سال ۱۳٤٦ در وصف این مرد دانشمند و شرح فضایل وی سروده بود شاهد مد عاست وما آنرا در ینجا نقل می کنیم:

یگانه داکتر خو ش صفا ت نجم الد ین — که دیده هیچ نظیرش در این زمانه ندید

به ر شتهٔ ا د بیا ت و فهم شعر د قیق — مسلم است که باشد بعصر خویش وحید

ز گفتن سخن حق نکرد خود دا ری — اگر چه خاطر کس شاد گشت یا ر نجید

هر آنچه علم باو گفت درعمل آورد — هر آنچه عقل بگفتش بگوش جان بشنید

نمود عز ت نفسش نگاه د ر همه حا ل — نریخت آب رخ خود چو طامعان پلید

کلید گنج قنا عت بدست او باشد — چه خوب کرد که پا از کلیم خود نکشید

نیا مد ش بنظر جاه و ر تبهٔ د نیا — نگشت تابع حرص و بهر طر ف نتپید

حال که این فاضل بزرگوار پدرود زندگی گفته است بر روانش درود می فرستیم واز پرور دگار توانا نیاز داریم که او را غریق رحمت گرداند و پیوستگان و دوستانش را صبر جمیل عنایت فرماید.

پوهنیار عبدالقیوم «قو یم»

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند غلام حسن مجددی

فقدان اسفناک

داکتر میر نجم الدین انصاری بعد ازمریضی طولانی بروز دوشنبه اول سنبله ۱۳۵۰ از دار فانی بعالم جاو دانی رحلت کردند. مرحوم داکتر انصاری یکی از دانشمندان متبحر افغانستان بودند. گرچه تحصیلات ایشان بیشتر در علوم طبیعی واختصاص ایشان در طب دندان بود و درین ساحه درجه دکتوری (D.D.S) را از Tuft,s Dental School پوهنتون مسه چوسیتس، ایالات متحده امریکا بدست آورده بودند، لیکن بنابر استعداد فطری، ذکای سرشار، حافظه قوی و علاقهٔ وسیع به علم



مرحوم دکتور میر نجم‌الدین انصاری

ودانش ودرساحات متعددعلوم طبیعی، علوم اجتماعی وادبی، علوم اسلامی و بالخاصه درفلسفه و تصوف احاطه کافی ومطالعات عمیقی داشتند، گاهی هم باکمال مهارت وخیلی استادانه شعر میگفتند. باملاحظه این حقایق وجامعیتی که درشخصیت علمی مرحوم داکتر میر نجم الدین انصاری وجودداشت مناسب آنست که بایشان صفت (علامه) اطلاق گردد، چنانکه دربین دوستان نیز به انسیکلو پیدیای زنده معروف بودنـد.

شخصیت علامه انصاری ازسجایای عالیه انسانی مشحون بود. ایشان مؤمن، مشفق وخیرخواه بودند. ازمباحثه دراطراف مسایل مهمهٔ اجتماعی و بشری محظوظ میگشتند. بسیار راغب بودند که راجع بااحوال مملکت فکر کنندو نظریات خیرخواهانهٔ خویش را ابراز دارند. جوانان را به سعی در راه کسب دانش وخدمت بوطن ترغیب

(c) ketabton.com: The Digital Library

میکردند. در اثنایی که راجع به موضوعات علمی و اجتماعی باظر افتهای ادبی مخصوص خویش بمباحثه و اظهار نظر می پرداختند، مستمعین از وسعت معلومات، احاطهٔ نظر وجامعیت بیان ایشان بحیرت اندر میشدند .

ازریا، کذب، نفاق، تملق، وامثال اینها سخت تنفر داشتند . متواضع وخلیق بودند .از بیان حقایق خودداری نمیکردند. اخلاق ایشان متکی بمبادی علمی بود. بخل، حسد ودیگر صفات خسیسه در آن راهی نداشت . بدوستی زیاده رعایت میکردند ودر ایفای وجایب نهایت اهتمام میورزیدند .

خدمات عرفانی ایشان در ساحات مختلف همواره قابل تقدیر و تذکر است .

دردار المعلمین های کابل بحیث مدیر ایفای وظیفه نموده در تجدید وتنظیم نصاب های تعلیمی آنها اهتمام زیادی مبذول داشتندو کوشیدندتا بقدر امکان معلمین لایق وباصلاحیتی برای تعلیم وتربیه شاگردان دار المعلین ها مقرر گردند و برای بهتر ساختن وسایل تربیهٔ شاگردان پلانهای مؤثر تربیوی طرح نمودند وبعمل تطبیق گذاشتند .

خدمات ایشان بحیث رئیس پوهنځی ادبیات نیز فراموش ناشدنی است . در تأسیس شعبات مختلف برای محصلین پوهنځی ادبیات وتنظیم بهتر نصابهای تعلیمی آنها و بلند بردن سویهٔ تعلیمی این پوهنځی جدو جهد زیادی بعمل آوردندو مضمون سیمانتیکس رادرین پوهنځی شخصاً تدریس میکردند . وظایفی که بحیث رئیس دار التألیف وزارت معارف انجام داده اند نیزشایان تذکر و تقدیراست . در سالهایی که متصدی ریاست دار التألیف بودند کتب زیاد درسی ومعاون درسی ترجمه و تألیف گردید و اکثر آنها بطبع رسید . جهد واهتمامی که در نقد عبارات و تصحیح مضامین کتب شخصاً انجام میدادند بی اندازه قابل ستایش است. همواره مشاهده میکردم که در نقدو تصحیح کتب با کمال حوصله ودقت نظر بالذات اهتمام زیادی مبذول میداشتند. ساعتها روزها و بلکه هفته‌ها برای تصحیح یك کتاب مشغول

میگشتند . که این امر بذوق سرشار علمی و وظیفه شناسی جدی ایشان اتکاداشت.

کتب فراوانی برای مکاتب نوشته اند. مقالات کثیری درموضوعات ساینس علوم اجتماعی و تربیوی برای مجلات عرفان، آریانا وادب تهیه کرده اند درموضوع ماهیت تاریخ مقالات عدیده یی نشر و کتابی درمنطق جدید نیز ترجمه نموده اند. وبالخاصه تراجم مضامین بسیار علمی ودقیق ایشان برای آریانا، دایرة المعارف که درحدود (۵۰۰۰ صفحه میشود) ازخدمات بسیار پرارزش علمی ایشان محسوب میگردد که این کار را با کمال صلاحیت وقدرت علمی انجام داده اند و نیز درجملهٔ ناقدین و مصححین آریانا دایرة المعارف همیشه مساعدتهای علمی خویش را ادامه داده اند. در کمیسیون تصویب قانون اساسی نیز اشتراك داشتند.

سالهای متمادی بحیث مشاور علمی وزارت معارف کار کرده اند. در سال ۱۳٤٦ ازطرف اعلیحضرت معظم همایونی درجملهٔ قضاة ستره محکمه بحیث رئیس دیوان عالی تمیز مامورین مقرر شدند. این وظیفه خطیر را نیز باکمال جدیت وعدالت اجرا گردند.

مرحوم علامه انصاری در پنج دورهٔ اسامبلهٔ عمومی سازمان ملل متحد بحیث نمایندهٔ افغانستان اشتراك داشتند. در کنفرانس یونسکو منعقدهٔ دهلی، در کنفرانس مستشرقین منعقدهٔ میونیخ، در کنفرانس عمومی یونسکو منعقدهٔ پاریس، دراحتفال هزارمین سال تأسیس بغداد و کنفرانس یادبود فیلسوف عرب (الکندی) بحیث نمایندهٔ افغانستان اشتراك کردند وخطابه هایی ایراد نمودند. درجملهٔ هیأت ثقافتی افغانی که ازطرف جمهوریت عربی مصر دعوت شده بودند نیز اشتراك داشتند. در کنفرانس ممالك اسلامی منعقدهٔ کوالالمپور در مالیزیا نیز درجمله نمایندگان افغانستان اشتراك کردند.

وفات این دانشمند بزرگ فقدان اسفناکی برای دوستان وعلاقه مندان علم ومعرفت بشمار میرود. خداوند تعالی ایشان را غریق رحمت خویش گرداند وبه بازماندگان ایشان صبر نصیب فرماید. آمین یارب العلمین.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند مجددی

سیر منطق در اسلام

- ٤ -

شارحین :

درقرون نهم، دهم و یازدهم منطق در اسلام به‌عالی ترین ذروهٔ خود رسیده بود. راجع به متون قدیمه شرحها و حاشیه ها نـگاشته شد . پس از قرن دوازدهم بمنطق چیزی زیادی علاوه نشد ، تنها اشراقیون وشهاب‌الدین سهروردی، منطق را برای نقد بـکار بردند. ومتصوفین، جدل و خطا به‌را ترجیـع داده و بمنطق اعتراضاتی کردند.

امام غزالی (۱۰۵۸-۱۱۱۱م.) دو کتاب منطق را باخیلی وضاحت نـگاشته‌است. که یکی از آن (معیار العلم) ودیگر آن (محك نظر) است . غزالی بجای کلمات ایجاب وسلب، کلمات تصدیق و نفی را مورد استعمال قرارداد و بجـای جـزئی و کلی تعبیرات عامه وخاصه را بـکار برد .

ابن رشد (۱) (۱۱۲٦-۱۱۹۸) درمنطق این آثار ارسطو را تلخیص وشرح نموده است: (۱) تلخیص کتاب منطق (۲) تلخیص کتاب برهان (۳) شرح کتاب قیاس (٤) شرح کـتـاب برهان. ونیز کـتـابی تحت عنوان (فی المنطق والجدالفلسفی) تألیف کرده است .

---

۱ ـ آنچه در ین مقاله تحت‌عنوان (رابطهٔ بین‌حکمت و شریعت)متعلق‌به‌افکارابن رشددرج گردیده، قابل ملاحظه وتعمق بیشتری میباشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن رشد راجع به انواع قیاسها گوید: «فلاسفه قیاسات رابرسه نوع تقسیم کرده اند: (برهانی)، (جدلی) و (خطابی) که اول آنها به (معرفت یقینی) میرساند ودوم آنها (بدون تعیین به ترجیح واحتمال سوق میدهد. وسوم آنها که ضعیف است، کسانی که عقول ایشان بمراتب جدلی و برهانی اعتلا نجسته، با آن رو میاورند.

«قیاس برهانی آنست که برمقدمات یقینی مستند است و به مبداء اول ازمبادی عقل اتکادارد. وازین جهة دارای نتیجهٔ یقینی است. و آن قیاسی است فلسفی حقیقی.

قیاس جدلی آنست که برمقدمات احتمالی مستند است که همه و یابرخی از مردم ویااکثرحکما آنرا می پذیرند. ونتیجهٔ آن احتمالی است. واین قیاسی است که بمقام قیاس برهانی نمیرسد. وصلاحیتی جزاین ندارد که آله یی برای تحری و یاجدل و یامناظره وامثال اینها باشد.

قیاس خطابی آنست که برمقدمات واهی مستند است که به عقلیت سامع واستعدادنفسی وعاطفی اوتوافق دارد. و آن قیاسی است که، نسبت به عقلی بودنش بیشترعاطفی است. وهدف آن، نسبت به افهام وامتناع زیاده تروارد کردن تأثیر برمستمع است (۱).»

علمای اسلام بعد ازین نیز آثار متعددی درمنطق نگاشته واز جریانات منطق وعلوم معاصر خود متأثر گشته اند؛ چنانکه آثارمنطق جدیدی که باتشبثات فرانسس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶) ودیکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) آغاز گردیده در تألیفات ایشان نیزداخل شده است.

راجع به تصنیف علوم درنزد فلاسفه اسلامی: چون فلاسفهٔ اسلامی در تصنیف علوم ازتصنیفی که ارسطوراجع به علوم نموده است، متأثر گشته (۲) اند، بدین

۱ - تاریخ الفلسفةالعربیه جزءالثانی: (الفلسفةالعربیه فی المشرق والغرب (تالیف خلیل البحر)

۲- نباید ازین تأثرتعجب کرد زیرا فرانسس بیکن که دراور گانون جدید خود تقریباً دو هزارسال بعد ازاورگانون ارسطو آنرا نوشته است درحالیکه تصنیف ارسطورا انتقاد هم میکند بازهم نتوانسته است از تاثیرات آن بکلی برکنار بماند (مجددی).

(c) ketabton.com: The Digital Library

مناسبت لازم می آید که بدو آ راجع به اساسات تصنیف ارسطو تذکراتی بعمل آید:

دانشمندی که در تاریخ فلسفه برای اولین بار ضرورت تصنیف را ادراك نموده ارسطو است. این فیلسوف که چهار عصر قبل از میلاد میزیست، برای (اساس) تصنیف از یکطرف (غایه های علوم) را و از طرف دیگر (عملیات ذهنی) را که جهة استعمال آن غایه ها بکار میرود، مورد ملاحظهٔ خود قرار داده بود. وچون این عملیات در نظر او عبارت از (تفکر عمل و ابداع) میباشد؛ لهذا علوم را نیز باقسام سه گانه (نظری، عملی و ادبی) تقسیم نموده است.

۱ ـ علوم نظری: در نزد ارسطو علوم نظری علومی است که محض به تدقیق حقایق اکتفا میورزد و بجهات حیاتی وعملی آنها توجهی مبذول نمیدارد، مانند ریاضیات، فزیك ومتافزیك.

در نظر ارسطو موقعیت متافزیك مافوق تمام علوم دیگر میباشد. زیرا متافزیك یك علم کلی بوده ودر بین تمام علوم حسبی وعاری ازمنفعت جزئی وحدتی پیدا کرده وعلل تمام حادثات را تفحص مینماید.

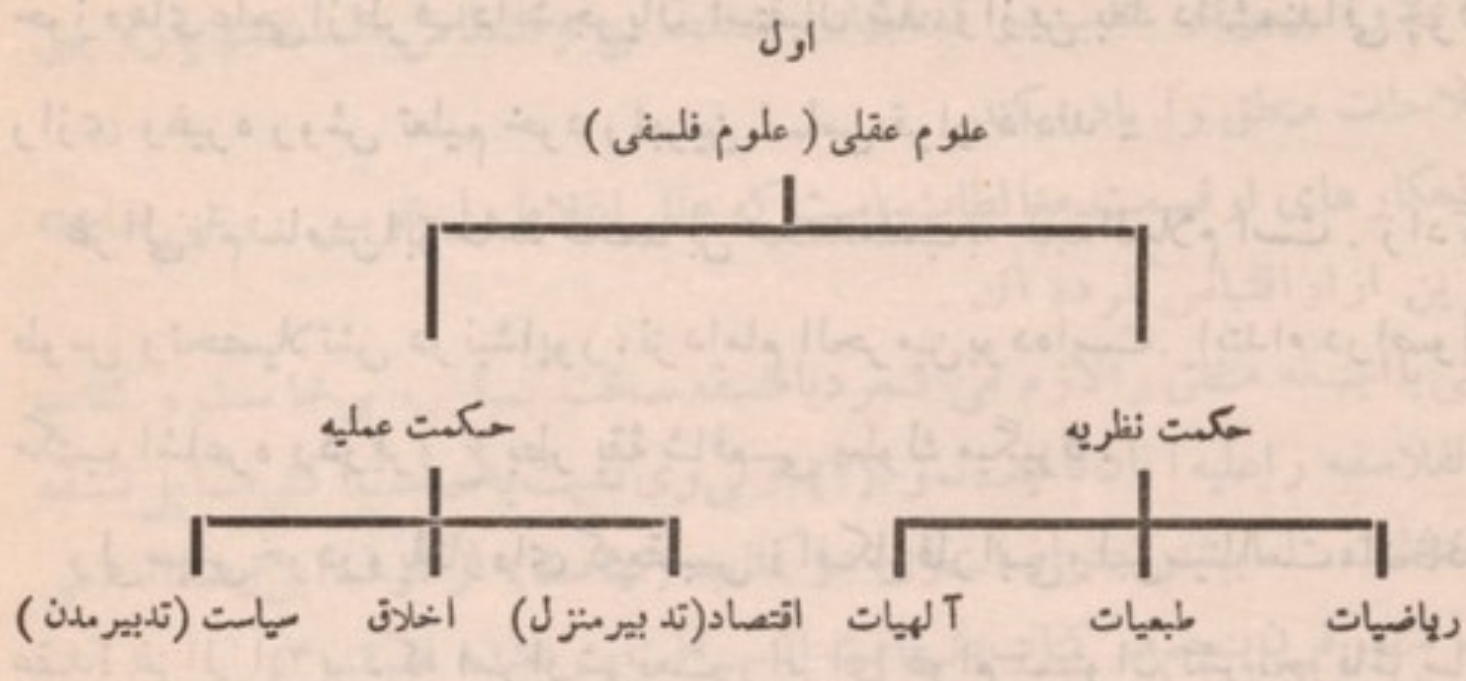
۲ ـ علوم عملی: علومی است که ازروی حمل وحرکتی که متعلق به فرد، عایله ودولت است به سه قسمت تقسیم میشود (۱) اخلاق (۲) اقتصاد (۳) سیاست.

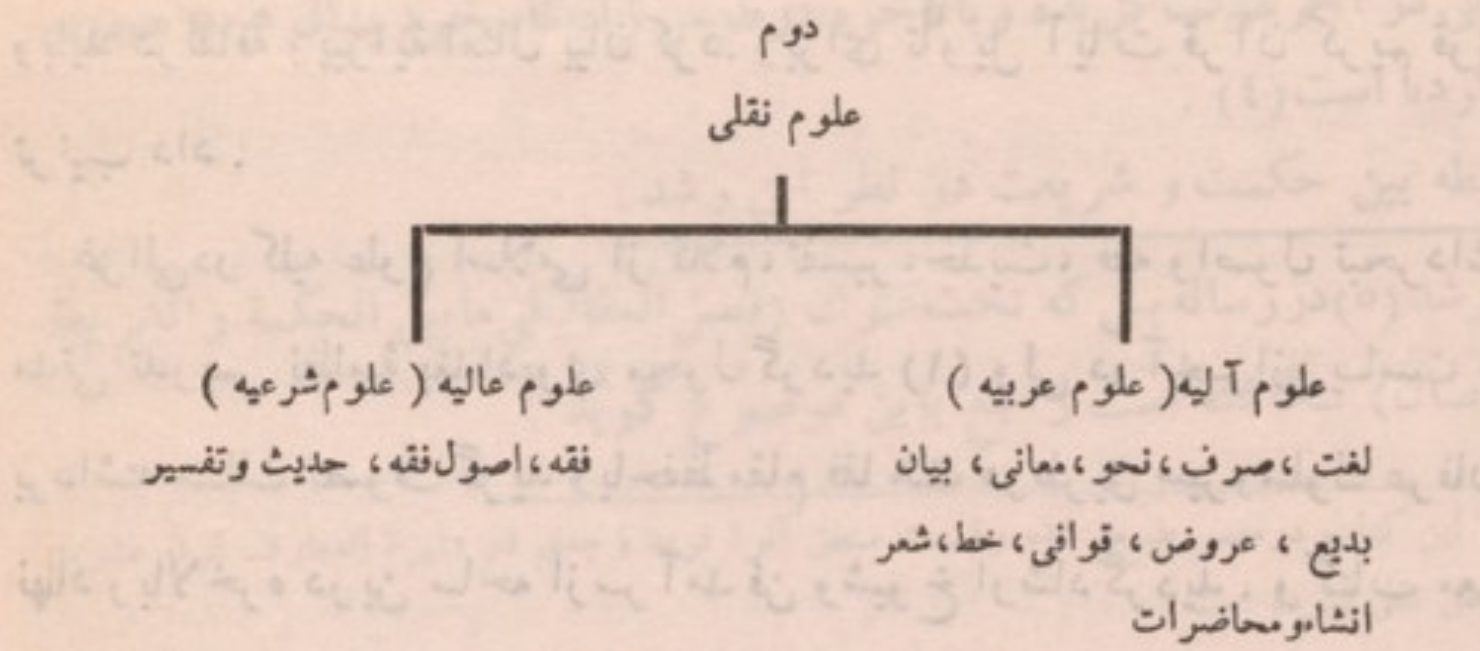
علم اقتصاد نظر به افادهٔ قدما به (علم تدبیر منزل) و علم سیاست به (علم تدبیر مدن) تعبیر میشد.

۳ـ علوم ادبی: علوم ادبی به تدقیق آثاری می پردازد که نتیجهٔ قوهٔ مبدعهٔ بشر است از قبیل شعر، موسیقی، بیان، مناظره وامثال اینها.

تصنیف ارسطو در تمام ادوار قرون وسطی اهمیت خود را حفظ کرده بود. گرچه در قرون وسطی این تصنیف را از روی باریکسنجیهای که مخصوص ذهنیت آن زمان بود، به تفرعات زیادی منقسم ساخته بودند؛ امادر اساس خود از تصنیف ارسطو مغایرت نداشت.

درعالم اسلام نیز درقرون وسطی وضع بهمین منوال بوده وعلوم را، درحالیکه علوم خاصهٔ اسلامی رانیز موردملاحظه قرار داده بودند، بدودستهٔ (عقلی) و(نقلی) تقسیم کرده اند که ماجدول آنرا مجملاً قرارذیل ارائه مید هیم :





معلوم است که اساس وغایهٔ این تصنیف اخیر کسب مبا رت به علـوم عربیه وقوف ازقرآن کریم وحکمت آلهیه میباشد (۱)

امام غزالی: اولین کسی که خواست ویاتوانست در بین علوم عقلی وشریعت توافق وهم آهنگی برقرارسازد ، غزالی بود .

وی باتبحری که دردانشهای دینی پیدا کرده وباوجهه یی که نزد خواص وعوام

۱ـ منطق مولفهٔ حسن عالی یوجل ترجمهٔ مجددی

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشت، نه تنها از بدبینی ها کاست؛ بلکه اصولاً منطق رادرشمارعلوم اسلامی ودر دانشگاه های بغداد ونیشاپور رسمیت داد.

وازین پس منطق راه خودراازفلسفه جدا ساخته در عداد بقیه دانشهای دینی در حوزه های علمی ازطرف دانشجویان استقبال شد، وازین بعد دانشمندانی چون امام رازی وغیره روش تعلیم خود رابرین اساس قرار دادند.

غزالی نام تمامش ابوحامد محمد بن محمدملقب به حجة السلام است. زادگاهش طوس وتحصیلاتش در نیشاپور، نزدامام الحرمین بوده است. ابتداء دراصول پیرو مکتب اشاعره ودرفروع بطریقهٔ شافعی سلوك میگیرد.

ولی سپس خودرویهٔ تازه ای که مقتبس ازافکارفارابی وابن سیناست، اتخاذنمود. عقیدهٔ غزالی این بود که اسرارشریعت رابرای عوام نمیتوان تشریح وفاش ساخت. وباید درلفافه وپیرایهٔ امثال بیان کرد. وبرای تأویل آیات قرآن کریم قواعدی ترتیب داد.

غزالی در کلیه علوم اسلامی از کلام، تفسیر، حدیث، فقه واصول تبحرداشت. مدتی تدریس نظامیهٔ بغدادبوی محول گردید (۱) ولی درآخرازریاست دست برداشته مسلك تصوف گزید وباحفظ مقام فقاهت درطریق سیروسلوك عرفان قدم نهاد وبالاخره درین ساحه ازسرآمد فن وشیوخ ارشادگردید. وکتاب معروف خود احیاء العلوم راکه دایرة المعارفی ازاصول عقاید وفقه واخلاق است برشتهٔ تألیف کشید.

غزالی منطق را برای آشنایی به علوم اسلامی لازم شمرده وازین نگاه کتب ذیل رابررشتهٔ تحریردرآورد:

الف ـ مقاصدالفلاسفه که یکدورهٔ مختصرمنطق وفلسفه است. این کتاب اصلاً

---

۱ ـ بسال (٤٨٤) هجری.

همان کتاب حکمت علائی تألیف ابن سیناست که غزالی تعریب نموده وبدین اسم نامیده است (۱) .

ب - معیار العلم .

ج - علاوه برین دو کتاب در کتابهای مستقصی وقسطاس المستقیم پاره یی ازاصطلاحات منطق را یاد میکند .

ازشاهکارهای او قسمت مغالطات است که علل اغلاط رابخوبی روشن ساخته ومتأخرین ازاو اقتباس کرده اند .

غزالی بااینکه منطق رالازم می شمرد بافلسفه سخت بمبارزه برخاست و کتاب تهافت الفلاسفه راعلیه آنان تألیف نمود(۲). ولی وی نسبت به صحت اکثر مسایل فلسفه اعتراف داشت. امابیشتر اعتراضات وی در کتاب (تهافت) ازطرف ابن رشد اندلسی فیلسوف شهیر قرن پنجم در کتاب «تهافت التهافت» ردشده است (۳).

غزالی در آخر عزلت گزیده وبالاخره درطوس زادگاه خود بسال ۵۰۵ هجری وفات کرده است (٤) .

رابطه بین حکمت و شریعت در نظر ابن رشد :

ابن رشد(۵)دررساله یی که تحت عنوان (فصل المقال فی مابین الحکمة والشریعة من الاتصال) نگاشته است راجع باین موضوع گوید :

---

۱ - این کتاب درمصر طبع شده وقسمت منطق آنرا فرید وجدی در دایرة المعارف قرن عشرین درماده منطق نقل نموده است .

۲ - در مصر بطبع رسیده است.

۳ - این کتاب ضمیمهٔ کتاب تهافت غزالی در مصر بطبع رسیده وبعد ازابن رشد، مولوی مصطفی معروف به‌خواجه زاده (متوفی۸۹۳) بامر سلطان فاتح‌بین این دانشمند محاکمه وقضاوت کرده وگفته های این دو را درکتابی جرح وتعدیل نموده است که این کتاب نیز در مصر بطبع رسیده است .

٤ - فرهنگ علوم اسلامی مولفه شیخ محمد کاظم شانه چی .

۵ - ابو الولید محمد ابن رشد فقیهی است متبحر، قاضی است عادل وفیلسوفی است عالی مقام که در سنه ۱۱۲٦ میلادی مطابق ۵۲۰ هجری در قرطبه (یکی از شهر های اندلس) متولد گردیده ودر سنهٔ ۱۱۹۸ میلادی مطابق ۵۹۵ هجری درمراکش فوت کرده وجسد وی به قرطبه نقل گردیده ودر آنجا مدفون شده است. ابن رشد درین رساله درضمن ایضاح‌رابطه بین حکمت (فلسفه) وشریعت نظر خویش‌را درباره مسایل مختلف منطق نیز ابراز میدارد. وبالخاصه اهمیت (برهان) را تائید میکند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقصود ما ازین مقال اینست که به تحقیق رسانیم نظری که به دانشهای فلسفه و منطق متعلق است آیا از نگاه شرح مباح است، ممنوع است و یا مامور به است و اگر شق اخیر ملحوظ نظر باشد، درین صورت آیا این ماموریت متضمن مندوبیت (۱) است و یا وجوب، بنابراین میگوییم : کار فلسفه اینست که بر موجودات نظر اندازد و آنرا از جهة دلالت آن یعنی از نگاه مصنوع بودن آن مورد ملاحظه قرار دهد. [زیرا دلالت موجودات بر صانع وقتی مبرهن میگردد که راجع به کیفیت صنع موجودات معرفت حاصل گردد. پس این معرفتی که متعلق به صنع موجودات است تا هر اندازه یی که تام و مکمل باشد معرفتی که متعلق به صانع است نیز بهمان نسبت تام و مکمل میباشد]. شریعت استحسان و ترغیب نموده است که بر موجودات به نظر عبرت نگریسته شود و معلوم است که این ترغیب در شریعت میتواند معنای (واجب) و یا (مندوب الیه) را افاده کند. و از طرف دیگر شریعت میخواهد که موجودات بواسطهٔ عقل بنظر اعتبار گرفته شود و معرفت متعلق به آن نیز ذریعهٔ عقل استحصال گردد. و این مطلب از بسیاری از آیات قرآن کریم از قبیل آیهٔ کریمهٔ فاعتبروا یااولی الابصار (۲) مستفاد میگردد. و این آیهٔ کریمه نصی است که بر وجوب استعمال قیاس عقلی و یا قیاس عقلی و شرعی (هردو یکجا) دلالت میکند. و نیز آیهٔ کریمهٔ (اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وماخلق الله من شئ) (۳) نصی است که متضمن تشویق است برای اینکه بر همه

---

۱ - ندب به کاری دعوت کردن وتحریض نمودن است کسی را که بکاری دعوت شده (مندوب) وکاری را که برآن دعوت شده است (مندوب الیه) گویند.

۲ - پس ای صاحبان بصیرت : تنها بدیدن ظاهری یك شی ویك حادثه اکتفا نکرده بلکه از روی دقت وامعان نظر به استخراج نتایج بپردازید سورهٔ حشر (۵۹) آیهٔ ۲.

۳ - آیا به حکمرانی ای که در آسمانها وزمین جاری است و به هرشی که خداوند خلق کرده است نگریسته به محاکمه واستدلال نمی پردازند سورهٔ اعراف (۷) آیهٔ (۱۸۵).

موجودات به‌نظر عبرت نگریسته شود.

باید دانست یکی از اشخاصی که خداوند او را حایز علم و معرفت گردانیده است حضرت ابراهیم است (و کذالك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض) (۱) و نیز (افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت) (۲)، (ویتفکرون فی خلق السموات والارض) (۳) و امثال اینها آیات کثیره ایست که این مدعا را اثبات میکند.

چون وجوب این امر که به‌موجودات از طریق تعقل نگریسته و به نظر اعتبار گرفته شود شرعاً باثبات رسید، این کیفیت به‌نظر اعتبار گرفتن نیز عبارت است از اینکه از معلوم باثبات مجهول و استخراج آن پرداخته شود که این هم عبارت از قیاس است و یا عبارت از آنست که توسط قیاس انجام پذیرد. پس این امر که بموجودات توسط (قیاس عقلی) نظر افکنیم برما واجب میگردد.

این نظری که شروع به آن دعوت و ترغیب میکند عبارت از چنان نظر دقیقی است که با استعانت مکمل ترین انواع قیاس صورت گیرد (٤) و این هم عبارت از قیاسی است که به (برهان) تعبیر میشود. و چون شریعت ما را ترغیب مینماید معرفتی که متعلق برحق تعالی و کاینات است باید مستند به‌برهان باشد.

لهذا برای کسیکه میخواهد راجع به‌حق تعالی و کاینات از طریق برهان معرفت حاصل کند ضروری است که اولاً برای این کار آماده گردد و راجع به انواع و شرایط برهان و فرقهای (قیاس برهانی) از (قیاس جدلی) (قیاس خطابی) (و قیاس

۱- به ابراهیم حکمرانی ای که در آسمانها و زمین است همینگونه ارائه میدهیم سورهٔ انعام (٦) آیهٔ (۷۵).

۲- آیا به شتر نمینگرند که چگونه خلق گردیده است و به آسمان نظر نمیافگنند که چگونه برافراشته شده است سورهٔ غاشیه (۸۸) آیه (۱۷-۸).

۳- و راجع به خلق آسمانها (و زمین) میاندیشند، سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ (۱۹۱).

٤- نظری آنست که حصول آن به‌نظر و کسب بتوقف باشد. مانند تصور نفس و عقل و تصدیق حدوث عالم. (تعریفات سید)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مغالطی)معرفت کافی بدست آرد .واینهم ازطریقی حاصل میگردد که دراول امر راجع به(قیاس مطلق)وانواع آن معلومات بدست آورده وبداند که کدام اینها معتبر (قانونی)و کدام آنها غیرمعتبر (غیرقانونی) است .

واین‌معلومات نیز تنها باتقدیم معلومات دیگری‌قابل حصول‌میباشد که‌عبارت ازدانستن اجزای قیاس‌یعنی (مقدمات)وانواع آنهاست .بنابراین برای مؤمنی که‌بامر شرع دربارهٔ(نظر بکاینات)امتثال میورزد قبل‌ازنظر لازم‌است که‌دربارهٔ چیزهایی که‌بمنزلهٔ (الاتی)برای آن‌نظر است‌معرفت حاصل کند .

طوری که‌فقیه ازامر متعلق به(تفقه در احکام) راجع بهمه مقیاسهای فقهی وازروی‌آنها دربارهٔ آنهایی که(قیاس‌میشوند)وآنهایی که (قیاس نمیشوند) وجوب‌معرفت رااستنباط میکند برای عارف نیزواجب است که از امر متعلق به (نظردربارهٔ کاینات)وجوب معرفت قیاس عقلی وانواع‌آنرا استنباط نماید. وحتی عارف باین استنباط بیشتر مستحق میباشد . زیرااگر فقیه از آیهٔ کریمهٔ (فاعتبروایا اولی الابصار)وجوب معرفت به(قیاس‌فقهی)رااستنباط‌کند،عارف بالله ازعین آیهٔ کریمه‌وجوب‌معرفت به(قیاس‌عقلی)را بطریق‌اولی استنباط‌مینماید (۱). و نیز کسی نمیتواند بگوید که«چون‌نظر بطریقهٔ قیاس عقلی درصدر اول‌وجود نداشته‌است،لهذا بدعت‌است».زیرانظر بطریقهٔ‌قیاس‌فقهی وانواع آن‌نیز دارای کیفیتی است که‌بعد ازصدراول بمیان آمده مع ذالك بدعت خوانده نمیشود. پس بدین‌صورت‌گراییدن بروش(نظر بطریقهٔ قیاس‌عقلی) کسب وجوب‌مینماید، همچنانیکه (نظر بطریقهٔ قیاس‌فقهی)شرعاً واجب است . هکذا(نظربطریقهٔ قیاس

---

۱ ـ قیاس قولی است مرکب از یکدسته قضایا که‌چون باین قضایا تسلیم بعمل آید قضایای‌دیگرخود بخود لازم می‌آید. مانند قول (عالم متغیر است وهر متغیرحادث است)این قولی است مرکب ازدوقضیه وچون باین دوقضیه تسلیم بعمل آید ازروی آن لازم میگردد که باین قضیهٔ دیگر(عالم حادث است)نیز تصدیق بعمل آید. این تعریفی است از نگاه دانشمندان منطق. (تعریفات سید).

عقلی وانواع آن) نیز واجب میگردد. واگر کسی از آنهایی که قبل ازما آمده‌اند دربارهٔ قیاس عقلی تفحصاتی بعمل نیاورده‌است، پس آشکاراست که‌آغاز این امر برماواجب میباشد .ونیز ظاهراست کسی که‌باین کاراقدام میورزد از مساعدت کسانی که‌بعد ازوی‌می آیندتوقع داشته‌باشد تاکه معرفت متعلق باین‌موضوع بتواند تکامل یابد. زیرا این‌امر که‌یك‌شخص به‌تنهایی بتواند این کاررا با نجام رساند وتمام خصوصیاتی‌راکه به‌آنها ضرورت دارد یکجا آغاز نماید ، خیلی مشکل وبلکه ناممکن میباشد . چنانکه‌همه معلوماتی‌راکه‌برای احاطه‌بانواع قیاس فقهی لازمی‌است،مشکل است یك‌شخص به‌تنهایی خوداستنباط کند. وحتی این جهت راجع به‌قیاس عقلی بیشتر وارداست.اگراشخاص غیرازما در بارهٔ قیاس عقلی به‌تدقیقاتی پرداخته باشند برمالازم میگردد ازتدقیقات کسانی که‌پیش ازمابعمل آمده‌است درموضوع‌متعلق خویش‌استعانت نماییم .تفاوتی ندارد که این‌محققین ازلحاظ ملت (۱) (دین) خواه‌باماشریك (همدین) باشند وخواه‌نباشند .زیرا آله‌یی که‌توسط آن‌تزکیه صحیح باشد پس‌این‌مساله که‌استعمال آن در خصوص تزکیه درست‌است یانه ودرحالیکه آن‌آله ووسیلهٔ موردنظر درحدذات خودجامع شروط صحت‌باشد. این‌امر که‌آن‌آله‌آیاعاید بکسانی‌است که‌باما همدین‌اند یانه؟ تأثیری ندارد .مقصد من‌از کسانی که‌ازلحاظ دین مشارك نیستندقدمایی‌اند که قبل از ملت اسلام باین‌چیزها نظرافگنده اند.چون‌حال بدینمنوال است وکافهٔ خصوصاتی که‌برای‌نظر بمقیاسهای عقلی احتیاج‌محسوس است،ازطرف قدماطوری که‌سزاواراست، بررسی شده‌است ،درینحال‌مناسب است که‌بکتب‌ایشان‌مراجعت کرده بنگریم که‌چه‌ها گفته‌اند.اگرهمهٔ آن‌چیزهایی که‌درین‌خصوص‌بیان کرده‌اند

---

۱ ـ تعبیر ملت در کتب دینی ما به جامعهٔ دینی دلالت میکند. وحتی مستقیماً بمعنای شریعت ودین نیز استعمال میشود. گویند فرق دربین ملت ودین چنین است: دین به الله تعالی ، ملت‌به پیغمبر ومذهب به مجتهد منسوب است. (تعریفات سید).

صحیح باشد، قبول مینماییم را گر در بین آنها چیزهایی باشد که درست نیست درین صورت به تنبیه علاقه‌مندان می پردازیم. چون ما ازین طرز نظر فارغ گردیم و آلاتی را بدست بیاوریم که توسط آنها بتوانیم به موجودات و صنعتی که درین موجودات وجود دارد، نظر افگنیم، پس درینحالت واجب است از صنعتی که بوسیلهٔ دانش مربوط مقیاسهای برهانی حاصل کرده‌ایم استفاده کرده و نظر به ترتیب و نحوی(۱) که در پیش گرفته‌ایم، در موجودات به بررسی و تفحص بپردازیم. و آشکار است که این مقصد تنها بذریعهٔ تفحص جداگانهٔ هریکی از موجودات و با استعانت متأخرین از متقدمین میتواند تأمین گردد. چنانکه در علوم تعالیم (یعنی ریاضیات) حالت بهمین منوال است. مثلاً اگر فرض کنیم که در زمان ما صناعت هندسه معدوم گردیده و علم هیأت نیز ناپدید گشته است و هر کس میخواهد جسامت و شکل اجرام مساویه و ابعاد آنها را از یکدیگر خودش به تنهایی تعیین نماید، معلوم است که این شخص هر قدر ذکی هم باشد، خارج از دایرهٔ امکان است که او به تنهایی خود بتواند مثلاً جسامت آفتاب را نسبت برزمین و ساحه های کواکب دیگر را ادراك و تعیین کند. مگر که باوحی و یا طریقه یی شبیه با آن صورت گیرد. و حتی اگر بچنین شخص گفته شود آفتاب نسبت بزمین یکصد و پنجاه و یکصد و شصت چند بزرگتر است او این سخن را به دیوانگی گوینده منسوب میسازد. حالانکه مسأله از روی علم هیأت توسط برهان ثابت گشته است. و کسانیکه اهل آن میباشند درین خصوص شبهه یی ندارند. و ازین نقطهٔ نظر صناعت اصول فقه ضرورت دارد که با صناعت علوم تعالیم (ریاضیات) تمثیل گردد. نظری که متعلق برخود فقه است پس ازمرور زمان طویلی توانسته است تکمیل یابد. اگر امروز شخصی ازجا برخاسته و بخواهد در بارهٔ (مسایل خلاف)

۱- مولف درینجا و در بسیاری از مواقع دیگر تعبیر (نحو) را بمعنای (متود) یعنی طریقه، اسلوب ومنهج بکار برده است.

که در اکثر ممالك اسلام در بین نظر ارباب مذاهب مختلفه موضوع مناظره را تشکیل میدهد و نیز نتایجی که این ارباب نظر استنباط کرده اند واقف گردد، این حرکتی که به آن مبادرت ورزیده است با اینکه پیشرفتی هم کرده باشد، مع ذالك ممتنع میباشد.

این کیفیتی است که در حد ذات خودنه تنها برای صناعت علمیه بلکه برای صناعات عملیه نیز آشکار است. زیرا در بین اینها هیچ صناعتی (۱) وجود ندارند که آنرا یك شخص به تنهایی خویش بمیدان آورده باشد. در اینحال برای خدمت که (صناعت صناعات است) چگونه میتوانند عکس آن تصور شود. چون چنین است اگر ما ببینیم اممی که پیش ازما آمده و در گذشته اند، نظر باقتضای شرایط برهان برموجودات به نظر اعتبار نگریسته اند، برما واجب میگردد تا بنگریم که ایشان چه ها گفته اندو در کتب خویش باثبات چه چیز پرداخته اند؟ ازجملهٔ اینها آنهایی را که موافق به حق است ممنونیت وشکران قبول میکنیم وراجع به آنهایی که موافق به حق نیست علاقمندان را آگاه وبرحذر می گردانیم، گویندگان آنها را معذور میدانیم. ازاین فهمیده میشود، مقصد وغایه یی که در کتب قدماست عبارت از مقصد وغایه ایست که شریعت ما را تشویق کرده است، پس نظر انداختن باین کتب شرعاً واجب میباشد (۲).

علاوه بر آن هر گاه سراغ شود که آنهایی را که اهلیت تحقیق ونظر در کتب رادارند ازاشتغال باین کتب مانع شود این شخص درواقع بااین عمل خویش مردم را ازداخل به دروازه یی که شریعت برای دعوت به (معرفت الله تعالی) کشاده است منع میکند. ویقیناً تشبث به چنین کاری از یك جهالت بزرگ نشأت

۱ ـ صناعت به تعبیر مولف عبارت از ملکه ایست که در نتیجهٔ تحصیل حاصل گردد وانسان رادر فهم وحل مسایل مقتدر گرداند ویا علمی که با ممارسه تحصیل گردد.

۲ـ تعبیر امت نظر به استعمال قدیم آن همان معنایی را افاده میکند که ما امروز ازتعبیر ملت درنظر داریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مینماید . و این عمل انسان را از خداوند دور میسازد. اگر بعضی اشخاص به‌سبب نقیصهٔ فطری و یا ازسبب فقدان نظر در دایرهٔ یك نظم و ترتیب و یا ازلحاظ ناتوانی در قبال هوا و هوس خویش و ازسبب صعوبت مندرجات این کتب و نبودن معلمی که آنها را رهنمایی کند و یا از اجتماع همهٔ این اسباب و یا برخی از آنها راه خود را گم کنند و یا قدمهای ایشان بلغزد از آن لازم نمیگردد اشخاصی که حایز اهلیت مطلوبه باشند نیز از اشتغال این کتب باز داشته شوند . زیرا ضرری که ازین نقطهٔ نظر از آنها متصور است، چیزی است که نه باعتبار ذات بلکه بیك صورت عرضی لاحق گشته است . از چیزی که در حد ذات و ماهیت خود مانع باشد ازسبب مضرتی که در آن بحالت عرض موجود گشته است، نمیتوان صرف نظر کرد. وحتی میتوان گفت به پندار اینکه بعضی از اشخاص نارسیده بسبب اشتغال باین کتب به ضلالت دچار گشته اند، اشخاص حایز را نیز از مطالعهٔ کتب حکمت (فلسفه) منع نمودن باین شباهت دارد که بعضی از اشخاص را که احیاناً بسبب بندشدن آب در گلوی ایشان مرده‌اند علت اتخاذ کرده ، انسانی را که تشنه است از نوشیدن آب سرد و شیرین بازدارند تا که از تشنگی جان سپارد. زیرا مرگی که ازسبب بند شدن آب در گلو حادث گردد امر یست عارضی و مردن از تشنگی کیفیتی است ذاتی و ضروری .

باید ملتفت بود کیفیتی که باین صناعت عارض گشته به‌صناعات دیگری نیز عارض شده است فقهایی وجود دارند که فقه وسیلهٔ آن گردید که از زهد و تقوای ایشان کاسته شده و با مور دنیا منهمك شوند و حتی بسیاری از فقها را در ینحالت مشاهده میکنیم . حالانکه صناعت ایشان در حد ذات خود مستلزم فضیلت عملیه میباشد . پس در ینحال بعید نیست حالتی که به صناعتی عارض گشته است مستلزم فضیلت عملیه میباشد .

چون همه این مسایل در دایرهٔ اساساتی که بیان کردیم تکرر مینماید ، و ما مسلمانها اعتقاد داریم که این شریعت الهی حق بوده و ما را در بارهٔ

سعادتی که عبارت ازمعرفت راجع بخداوند ومخلوقات اوست دعوت ورهنمونی میکند. وهرمسلمان از راه تصدیقی که به فطرت وطبیعت او موافق باشد میتواند به آن سعادت نایل آید «زیرا راجع به تصدیق طبایع انسانها مختلف است: بعضی ازایشان بابرهان تصدیق میکنند وبعضی از ایشان به استناد (اقوال جدلیه) به تصدیق شبیه به برهان نایل میشوند، زیرا به پیش از آن استعداد ندارند. که متشابه است به تصدیق صاحبان برهان که توسط (اقوال برهانیه) بعمل میاورند (۱)» وچون این شریعت الهی ما نیز انسانها رابه آن سه طریق به تصدیق دعوت میدهد، بنابرین لازم میگردد که این طرز تصدیق برای همه انسانها بطورعام شامل باشد. شبهه یی نیست آنهایی که صرف از روی عناد لسالناً بطریق انکار گرفتارشده اندویاتنها ازروی غفلت خویش به طریق دعوت بسوی خداوند واقف نیستند هر کدام آنها استثنایی را تشکیل میدهند. وسبب اینکه پیغمبر مابرای همهٔ مردم سیاه وسفید مبعوث گردیده اند. نیز همین است. یعنی شریعت متضمن کافهٔ طرق دعوت بخداوند میباشد. واین مطلب در آیهٔ کریمهٔ (ادع الی-

---

۱- برهان قیاسی است مرکب از یقینیات. این یقینیات خواه از ابتداء باشد که عبارت از (ضروریات) است وخواه ومستند برواسطه یی باشد که عبارت از (نظریات) است.

برهان دو قسم است: انی ولمی. استدلا لی که از علت به معلول باشد (برهان لمی) واستدلا لی که از معلول به علت باشد (برهان انی) است.

جدل قیاسی است مرکب از مشهورات ومسلمات. ومقصد از آن الزام خصم است آنهایی راکه از ادراک مقدمات برهان عاجز باشند به سکوت وا میدارد.

خطابه قیاسی است مرکب ا ز مقدماتی که شخصی به مظنونیت ویا مقبولیت آنها متقاعد باشد. و مقصد ازآن مردم را به چیز هایی که از نقطه نظر دنیا وآخرت بایشان سودمند باشد ترغیب وتشویق کردن است، طوریکه خطباء وواعظین بعمل میاورند، (تعریفات، سید).

(c) ketabton.com: The Digital Library

سبیل ربک بالحکمة والموعظة وجادلهم بالتی هی احسن) (۱) بخوبی تصریح گردیده است .

چون این شرایع (۲) حق است وبه (نظـر) که مؤدی معرفـت راجع بحق است دعوت میدهـد بنابرین مامسلمانان بطورقطعی میدانیم که نظربرهانی مستلزم مخالفت به تبلیغ شریعت نمیباشـد . زیرا حق مخالف نیست بلکه موافق آنست ویکدیگـررا تایید میکنـد .

---

۱ ـ براه پروردگار خود ذریعهٔ حکمت وموعظت نیك دعوت نما و با ایشان توسط آنچه بهتر است مناقشه کن. سوره نحل (۱٦) آیهٔ (۱۲٥). ازسیاق افادهٔ مولف برمی‌آید که وی درین آیهٔ کریمه (حکمت) را به برهان و (موعظهٔ حسنه) را به خطابیات و (مجادله با احسن) را به جدل مقابل میداند .

۲ ـ مقصد مولف ازین (شرایع) یا شرایعی است که همه کتب سماوی تبلیغ کرده اند ویا احکامی است که دردین اسلام وجود دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه پوهاند میرحسین شاه

منصب شقدار درزمان سلاطین دهلی

مطالعهٔ تاریخ تکامل تشکیلات اداری ولایات در سلطنت دهلی نسبت به آنچه تاحال بعمل آمده است توجه بیشتری میخواهد . تعینیات اداری در پرگنه‌ها، شق ها و بعداً سر کارها، پس از ظهور سلطنت دهلی بوجود آمد . فتح شمال هند را بدست خانواده های معزیه وشمسیه دراول باید جزئی دانست . با آنکه سران سپاه معزی وشمسی حصارهای مهم رادر تصرف داشتند، قدرت عالی در ولایات بدست زمین دارهای راجپوت بود . مؤلف قبلاً مقاله ای درطرز تکمیل واحد های اداری بزرگ ولایت ، شق وسر کار، درزمان سلطنت دهلی نوشته است . (۱) درین مقاله سعی بعمل آمده است که راجع به اصل منصب شقدار (که درپرگنه ها وظیفهٔ اداری داشت ومقداری عسکر جهت حفظ امنیت در آن جادراختیار او بود) بحث بعمل آید.

در اوایل قرن سیزده، قرن هفت، واحد اداری باندازهٔ پرگنه وجود نداشت. سلطان غیاث الدین درتنظیم حکومت های ولایات لیاقت قابل توجه نشان داد و به این وسیله توانست حکومت مرکزی را استحکام بیشتری بخشد . بالنتیجه جهت ادارهٔ مؤثر ولایات، شق‌ها و پرگنه ها تشکیلات اداری جدیدی بوجود آمد . اراضی وسیع سلطنت برای اینکه خوبتر اداره شده بتواند به شق ها و اقطاع ها تقسیم شد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۲) وباایجاد شق ظاهراً درهمین زمان وظیفهٔ شقدار بوجودآمد .

واقعه نگاران دری نویس زمان سلطنت جز ضمن بحث و قایع در بارِ ، از احوال ولایات کمتربحث نموده‌اند . درآثارآنها از وظیفهٔ اداری ویاتشکیل اداری جدید خبری نیست . تقریباً تمام واقعه نگاران مزبور، به‌جزئیات تشکیلات اداری زمان خود بی توجه‌بودند، برنی، هنگام بحث از بعضی مامورین نام و عناوین اداری آنها را بیان می کند .

معذالك مؤلف مذکور (برنی) درذکراحوال اواخرسلطنت علاءالدین خلجی اشارت ضمنی به بعضی ازشقدارها دارد وازظلم وفساد آنها می نالد (۳) ازین اشاره ضمنی راجع باصل مقام شقدارنه می توان معلومات صحیح بدست آورد ، امامی توان‌استنباط کرد که‌درزمان سلطنت علاءالدین خلجی (وظیفهٔ) شقدار بخوبی استقراریافته وحتی قبل‌ازوی نیز [افسری] این صلاحیت اداری را دارا بوده .

وظیفهٔشقدار راظاهراً بلبن در۱۲۷۹ /٦۷۸، هنگامیکه ولایت بزرگ سامانه وسونام رابدوواحد اداری (شق) تقسیم کردبنیادنهادو آن دوشق عبارت بودازشق دیبلپوروشق سامانه . وپرگنه‌های مربوط آنراعوض معاش نقدی بصورت اقطاع تقسیم نمودند (٤) چون شهردیبلپور وساما نه د و مرکز شق جد ید التا سیس [محل اجتماع تجار] وازمراکزمهم دادوستد وصنا یع بود و مقدار ز یاد پو ل ازمالیات آن به‌دست‌می آمد، بایدآنراتحت خالصه میاوردند.علا وه‌برآن اقطاع جدید التاسیس امروهه رانیز برای‌خالصه نگهداشتند.این‌اقطاع ازطرف دیوان وزارت اداره می شد ومامورین‌آن مستقیماً ازطرف‌سلطان تعیین‌میگردید . برنی درذکر نفرت پادشاه ازمردمان بد اصل نام کما ل ومهیار راذکر میکند . کما ل راوزرای سلطان می‌خواستند خواجهٔ امر وهه باشد، اماسلطان مخا لف بو د و نه می خواست باین وظیفه مقرر گردد،زیراوی‌ازنسل فروما یگان بود (٥) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

برنی دربیان بغی قریه داران که باثرازدیاد مالیات صورت گرفت، اشارتی به‌فوجداران وشق داران داردوازین اشارت مطالب مهمی برای‌درك مقام‌شقدار به‌دست می آید. سلطان ازین نافرمانی‌قریه داران بخشم آمد. برنی میگوید: درآن دوسال که سلطان دردهلی بود (۱۳۲۷ـ۱۳۲۸ـ۷۲۸ـ۷۲۹) ولایت دوآب باثر ازدیادخراج ومالیات گوناگون ویران‌شد. هندوان انبارهای غله راآتش زدند وچارپایان خویش راپیرون کردند. سلطان فرمان داد آنها را از بین ببرند. عده‌ای ازمقدم‌هارابقتل رساندند وبعضی راکور کردند (٦) ازین جامعلوم‌می‌شود که شقدارهاوفوجدارها افسرهای مهم نظامی بوده وجهت حفظ امنیت در شق ها وپرگنه ها تعیین‌شده‌بودند.

اشارت برنی به‌شقدار (که‌درفوق‌ذکرشده) دکتر قریشی‌رابر آنداشت که‌بگوید: واضح است که دریك ولایت چند شقدار مقرربود واگراین شقدارها مامورین اداری باشندبایدچندشق وجودداشته‌باشد. دوآب مانندولایت‌دهلی به‌فرمان‌وزارت اداره می شد وشقدارها بنابران باید عالیترین مامورادارى باشد (تابتوانند) اوامر فوق (سلطان) را اجراکنند (۷)

تحقیق این گفته توضیح بیشتری میخواهد، جای تعجب است که دانشمنددقیقی چون دکتر قریشی وجود فوجدار رادرهمین ولایت نادیده گرفت درحالیکه خود برنی فوجداروشقدارهردوراذکرمیکند. فوجدار درشق حتماً صاحب جاه ومقام بود. درحقیقت دکتر قریشی مراجع دیگرقرون وسطی راکه راجع باین مامورین مطالبی داردمطالعه نه‌نموده. آن مراجع مارابه درك مقام ووظایف این مامورین کومك میکند. از آنجاییکه معلومات راجع به‌مقام‌ووظایف مامورین ولایات متکی برمراجع متأخراست، بایداجزای غیرمتجانس [این‌مآخذ] رابخوبی وصله‌بزنیم تابتوانیم صورت‌اصلی موضوع‌راروشن‌نماییم به‌قول نویسندهٔ تاریخ مبارك شاهی

مقام فوجداری عالیتر ازشقدار بود، زیراشق یا ولایت درفرمان او بود وهم و ظیفهٔ نظامی را انجام میداد. ملکی رایجی سرهندی تقرردولت خان رابه‌حیث فوجدار شق میان دو آب در ۱٤۰٤ /۸۰۷ بیان می کند(۸) ازمآخذمعتبردیگرمعلوم می شود که‌ادارهٔ خالصهٔ پرگنه و شهر برعهدهٔ شقدار بود. شهرغالباًمرکزولایت یاشق بوده که‌مضافات آنرا به‌اشراف بحیث اقطاع عوض معاش میدادند. درینجا شقدار مانند فوجدار مسؤول حفظ امنیت شهر واراضی متعلق به پرگنه بود.

عین‌الملك‌مهرو که ازاعیان بود واززمان علاءالدین خلجی تاسلطنت‌فیروزشاه ولایات مهم را اداره میکرد، در بعضی ازمکاتیب‌خویش این موضوع رابه خوبی روشن نموده است. درزمان محمد تغلق نیابت حکومت ملتان را باو گذاشتند، علاوه برین وظیفه شقدارشهرلاهور نیز بااوبود. ایـن وظیفهٔ اخیررا ازانیجهت به وی دادند که دراعمارشهر هاییکه باثرظلم مامورین، بغی یا حملات خارجی خراب شده بود، تجربهٔ کافی داشت. شهرلاهور که‌درسرحد(کشور)واقع‌شده‌بود مرکزمهم گمرکی شمرده می‌شدو نیزمانند ملتان‌اهمیت‌خاص‌سوق‌الجیشی‌داشت. کاروان ها وتاجران زیادی به هردوشهرمیامدند وبعضی ازین سوداگران بحدی ثرو تمندبودندکه‌مالیات‌شان‌درین‌شهرهابه‌بیست‌هزارتنگه‌میرسید. (۹) سلطان‌شهر لاهور را درخالصه نگهداشت واطراف آنرابه‌اعیان سپردتاعسکر مهمیهٔ خویش برای حفظ‌سرحدات بتوانند نگهدارند. ازواقـعه ای کـه درفـوق ذکـرشد معلوم می شودکه سلطان شهرهای مهم را جهت توسعه و تـرقـی در خـالصه شامل می ساخت وشقداردرآن جانمایندهٔ مرکز(حکومت) بود. واخیرالذکردر صورت لزوم می توانست تمام منابع‌آن جارادراعمارشهرمصرف‌کند.

شمس سراج عفیف و مورخین بعد معلوماتی درین موضوع دارنـد. گویند فیروزشاه پس ازآنکه حصارفیروزه را بنانهاد وآنرا در۷۵۷/۱۳۵٦عوض شهر

(c) ketabton.com: The Digital Library

هانسی مرکز شق ساخت. شقداری را در آن تعیین نمود. چون شق هانسی را امرای مختلف بحیث اقطاع عوض معاش به دست داشتند و سلطان میخواست شهر محبوب حصار فیروزه شهر آبادی شود، آنرا تحت خالصه آورد تا باین وسیله یکی از شقدار هامستقیماً آنرا اداره کند (۱۰) شقدار در آن جافرمانده سپاه وعالیترین مامور ملکی بود.

مقام شقدار در دوره های بعد نیز به همان حال بـا قیما ند. گـویند سلطان بهلول لودی بسال ۸۸٤/۱٤۷۹ پس از آنکه پرگنه‌های کمپیلی، پلیالی وجیر کول را از تصرف سلطان شرقی جوانپور بیرون کرد، شقداری را در آن‌جاها تعیین نمود. (۱۱) ازین جامعلوم میشود که پرگنه‌های مذکور تحت خالصه آمدندزیرا مامورینی را که معاش نقدی نه می گرفتند و به اقطاع بدون معاش کار میکردند مقطع یاوجهدار میگفتند (۱۲) بعد هاپرگنه بهوگاون که دژرای پرتاپ بود بعداز آنکه رای مذکور به سلطان حسین شرقی پیوست جزوخالصه گردید (۱۳)

همچنین سلطان سکندر لودی بسال ۹۱۲/۱۵۰٦ میان زیتون (افغان) را شقدار پایتخت جدید التاسیس آگره مقرر کرد (۱٤) آگره قبلاً پرگنه‌ای بوددرسرکار بیانه، اماسلطان سکندر آنرا با (نه) پرگنه دیگر (از بیانه) جداساخت و سرکار آگره را بوجودآورد وچون شهر آگره را میخواست توسعه دهد و از آن شهر عمده و پایتخت مملکت بسازد، جزوخالصه‌اش ساخت و میان زیتون شقدار آن‌جارا مامور ادارهٔ امور و توسعه و ترقی آن شهر نمود و نیز از مآخذ موجود معلوم می‌شود که شقدارهایـکه در پرگنه های مهم مقرر می شوند از اعیان عالیرتبه بودند.

ازفرمانی که سلطان ابراهیم لودی صادر نموده‌است، معلوم می شود که پرگنه سندیله جزوخالصه بودوامور اداری و مالی آنرا به شقداری سپرده بودند که وظیفهٔ ملـک را داشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این فرمان سند اعطای املاکی است که [بنام] یکی از دانشمندان صادرشده است و متضمن معلومات بسیار مفیدی می باشد :

سی [کذا باید سه باشد] صد بیگه زمین بنجر منجمله موضع گونده متصل چکیسر اعمال پرگنه سندیله باسعی شیخ حسن [بن] برخوردار حسین از بندگی حضرت سلیمانی خلد الله ملکه وسلطانه عمل خالصه دیوان اعلی شقداری ملك ابوالفتح وصول کنانیده شده است. بدهند و یاد دارند. (۱۵)

و نیز از تزك بابری معلوم می شود که شهر مهم حصار فیروزه را شقداری بنام حمید خان خاصه خیل اداره میکرد و به سال ۹۳۳/۱۵۲٦ چهار هزار سوار در فرمانداشت (۱٦) کذالك ملك محمد بن عمر در همین وقت شقدار شهر کول بود (۱۷)

وچون پرگنه های (تعلق به سرکار کاول را اعیان داده بودند و شهر کول در آن زمان بنا برداشتن باغهای انبه) و تجارت صنایع دستی عواید فراوان داشت آنرا شقداری بحیث نماینده مرکز [دیوان اعلی] اداره میکرد.

وظایف شقداران وزیردستان

شقداران و ظایف بسیار و گوناگون داشتند وظیفه ایشان تنها حفظ امنیت درحوزه های اداری نبود بلکه در پرگنه های مربوط مامورین مالیات را درجمع مالیه وعواید دیگر معاونت می نمودند و در صورت لزوم علیه مقدم ها و زمیندارهای باغی به مامورین مالی (عامل ها) کومك نظامی می دادند (۱۸) و نیز مواظبت امور اعطای املاك (که بنام وجه معاش املاك یاوظایف یاد می شد) جز و وظیفه آنها بود (۱۹) زیرا این املاك به سادات، علما و فقرا داده می شد وعامل می توانست مانع این کار شود. خلاصه شقدار در پرگنه ها وظیفه ملکی وهمچنان نظامی را بر عهده داشتند.

اعیانی که در پرگنه های خالصه شقدار بودند از مامورین عالی رتبه به حساب

(c) ketabton.com: The Digital Library

می آمدند و وظیفهٔ ملك را انجام می دادند وظاهراً فیصدی زیاد مالیاتی راکه از پرگنه مربوط خود ایشان به دست می آمد جهت تجهیزات لشکریان خویش نگهمیداشتند . (۲۰)

مامورین زیردستی که در پرگنه ها و شهرهای خالصه تحت فرمان شقدارها مقرر می شدند عبارت بودند از: عامل، امین، قاضی و اخیر الذکر وظیفهٔ قضارا برعهده داشت و دفتر قاضی ظاهراً محمکهٔ مهم عدلی در شهرها بود (۲۱) اما عامل وقت جمع غله، کارجمع مالیات را انجام میداد .

شیرشاه مانند متقدمین خویش درهرخالصه پرگنه وهمچنان درشهرها شقداری را موظف ساخت (۲۳) زیرا این املاك به سادات، علما و متصوفین داده می شد وعامل می توانست مانع این حق ایشان گردد .

اما این شقدارها تحت فرمان دیوان اعلی وظایف خویش را انجام می دادند شقدارها پرگنه ها و شهرهایی را که بایشان سپرده شده بود اداره میکردند و با ازبین بردن جنگلاتی که بحیث پناگاه استعمال می شد باغیان را پایمال می کردند تمام رعایا بدون امتیاز مشمول عدل این شقدارها بوده (۲٤) سلیم شاه جهت مؤثر ساختن بیشتر کار شقدار در رفع جنایتکاران ایشان را مسؤول حفظ امنیت درحوزهٔ اداری نمود هم چنان مقدم ها (مامورین مؤظف ادارهٔ قراء) مسؤول تمام جرائمی بودند که در دهات مربوط رخ میداد (۲۵) وقتی شقداری نزد پادشاه شکایت نمود : ملکا (مگر) مال هر که کم شود غرامت آن برعهدهٔ شقدار باشد . پادشاه به ملایمت جواب داد : چنین است اگر او بفهمد ازمدارك بسیار کمی که باختیار داریم معلوم می شود که کار شقدار با اندکی تغییر تا اواخر دورهٔ سلطنت (دهلی) ادامه داشت . تغییر خانواده های سلطنتی باعث تغییر این وظیفه اداری نه گردید . هر که خانواده سلطنتی جدیدی بنانهاد مشاغل اداری قبلی را بحال خود گذاشت زیرا این وظیفه

(c) ketabton.com: The Digital Library

های اداری بصورت تدریجی و آهسته بوجود آمده بودند، شیرشاه‌سوری که‌اوصاف جنرال‌بااستعداد ورجل اداری هردودراوجمع بود،اصلاحاتی (درسیستم اداری) بعمل‌آورد وآن از ینجهت‌بود که درجمع مالیات تسهیلات بیشتری بعمل آید. در هرپرگنه دومنصف خزانه‌و دو کاتب (یکی هندی نویس ودیگری دری‌نویس)را تحت فرمان شق دار گذاشت. شغل های عامل،امین وقانونگوسابقهٔقدیمی دارد وتازمان حکومت سوریه به همان حال باقی بود. اصلاحات جدید شیرشاه‌به‌سیستم اداری‌اساس‌منطقی‌بخشیدوفسادی راکه بعد ازسکندرلودی درزمان سلاطین مغول درآن راه یافته بسود ازبین بود .

اسامی مامورین پرگنه های‌مختلف راکه درزمان سوری هاتابع شقدار بودند ودرکتب مختلف‌آمده است درین جدول می‌آریم :

واقعات مشتاقی	تاریخ شیرشاهی	تاریخ داودی
(۱) شقدار	شقدار	شقدار
(۲) منصف	عامل	خزانه چی
(۳) خزانه دار	امین	دو کاتب یکی دری‌نویس ودیگری‌هندی نویس
(٤) منصف‌خزانه		فتوح دار- خزانه‌دار
(۵)دو کاتب یکی دری‌نویس		دو کاتب یکی‌دری نویس
ودیگری هندی نویس		ودیگری هندی نویس
ورق ۵۰ ب		ورق ۱۱۳-۱۱٤

با اطمینان کامل می‌توان گفت که شقدار مامورعالی رتبه ای بود درشهرها وپرگنه‌هاووسیلهٔارتباط بین مقام سلطنت، مردم،شهریان ودهاقین‌بحساب‌می‌آمد. دفتراومؤسسه ای بوده‌است مسؤول‌پیشرفت‌اموراجتماعی ،زیرااین اداره نه‌تنها مسؤول حفظ‌آسایش مردم درقلمروادارى (خویش) بود، بلکه مواظبت اخلاق

مردم را نیز برعهده داشت و مردمانی را که دارای خصلت‌های ناپسند بودند سیاست میکرد و در امور پیروان مذاهب دیگر مداخله می نمود (۲۷) و چون نظم عمومی برهم میخورد (۲۸) باسرعت کامل دست بکار می شد زیرا جاسوسان سلطان مراقبت اعمال او بودند .(۱)

مراجع این بحث :

(1) Evolution of The Vilayat , the Shiq and The Sarkar , Iqtidar Husain Siddiqi, Medieval India Quaterly vol v , No 1963 , pp 10-32.

(۲) همانجا، ص ۱٤-۱٦

(۳) برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۳۳۷ .

(٤) برنی، ص۸۵.

(٥) همانجا، ص۳٦ .

(٦) برنی، ص٤۷۹

(7) Dr . Ishtiaq Husain Quraishi, Administraton of the Sultanat of Delhi (4 th Edition) Karachi,1958 P . 202 .

(۸) یحی سرهندی ، تاریخ مبارك شاهی ص ۱۷۵

(۹) انشای ماهرو، با اهتمام پروفیسر عبدالرشید، لاهور، ۱۹٦۵ مکاتیب شماره ٤۸ ، ٤۹ ، ۱۲۰ ، ص ۱۰٦ ، ۱۰۷ ، ۲۱۳

(۱۰) تاریخ فیروزشاهی، ص ص۱۱۷ - ۱۱۸

(۱۱) نظام الدین ، طبقات اکبری ص ۳۱۰

(12) Igta, System of the lodi Sultans, Iqtidar Husain Siddiqi, Indian History Congress, 24 th. Session, Delhi 1961

(۱۳) رزق الله مشتاقی ، واقعات مشتاقی، روتوگراف نسخه برتش موزیم ، ورق ۲۱ ب و نیز اقتدار حسین صدیقی ، عروج اعیان افغان در عهد لودی ها و اندیا کواترلی

۱- ترجمه از: Islamic culture VoL.XLI , No.4

(c) ketabton.com: The Digital Library

علیگره ، ج٤ ، ١٩٦١، ١٢١ .

(١٤) واقعات مشتاقی ، ونیز رجوع کنید به تکامل تدریجی ولایت ، شق وسرکار اثر مذکور ، ص ١٤-٢٨ .

(١٥) فرمان سلطان ابراهیم لودی مورخ ٩٢٧ هجری با اهتمام پروفیسر محمد شفیع در رویداد اداره معارف اسلامیه ، جلسه دوم ، لاهور ١٩٣٦، ص ٢٨٣-٤. قسمت بالایی فرمان بخط نستعلیق نوشته شده وقسمت پایان آنرا بخط هندی نوشته اند .

(١٦) بابر نامه ، متن ترکی ، ص ٢٦٢ . ظاهراً قسمت بزرگ پرگنهٔ حصار فیروزه را اعیان بحیث اقطاع عوض معاش بدست داشتند ، ودر اواخر سلطنت ابراهیم لودی با او دشمن شدند. شهر حصار فیروزه باقرای مربوط آن تحت اداره حمیدخان شقدار بود . وحمیدخان مزبور به سلطان وفادار ماند .

راجع به تشکیل خاصه خیل رجوع کنید به مقاله مؤلف ، تشکیلات نظامی پادشاهان افغان ، اسلامك کلچر ، حیدر آباد ، ج ٣٩ شماره ٣ ، ١٩٦٥ ص ٢٢٣-٢٢٧

(17) The Monumenrtal Antiquities and Inscripstions PP 2-3

باید بخاطر داشت که اقطاع الیاس خان ترك بچه درسرکار کول بود . واقعات مشتاقی ورق ١٤٤ .

(١٨) برنی ، ص ٤٩٧ ، واقعات مشتاقی ص ٦٧-٦٨ .

(١٩) همانجا ورق ١١ب ونیز مکتوبات قدوسی ، مکتوب ١١٩ ، ص ٢٣٦ .

(٢٠) در کتب دری آنوقت هندمدرگی که سهم شقدار را در مالیات پرگنه تعیین کند موجود نیست اما از آنچه از این بطوطه بدست می آید معلوم می شود که در مالیات سهمی داشته .

(٢١) مکتوبات قدوسی مکتوب ٤٣ ص ٥٩ .

(٢٢) شیخ رکن الدین لطیفی قدوسی ص ٣٥ .

درسلطنت لودی مسلمان ها نیز در اراضی حقوق زمینداری داشتند چودری را که شیخ رکن الدین ذکر میکند مسلمان بود که یا باید قریه را خریده باشد و فرزندیکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازهندوهایی باشد که مسلمان شده باشد .

(۲۳) واقعات مشتاقی ورق ۵۰ ب

رزق‌الله مشتاقی میگوید سیزده هزار پرگنه درامپراطوری سوروجودداشت وشیرشاه درهریکی ازین پرگنه هاشقداری راتعیین نموده بود . عددی که درینجا مؤلف ذکرمیکند مبالغه‌آمیزاست زیرااعیانی که این‌اقطاع هاعوض معاش بایشان داده شده بود اشخاصی ازطرف خودبحیث عامل تعیین‌نموده بودند واین عامل هابه پادشاه رابطه مستقیم نداشتند . به قول عبدالله شیرشاه یك هزاروسی پرگنه رابحیث خالصه نگهدا شته ودرهریکی ازآن ها شقداری بـرای اداره‌آن تعیین نموده بود . تاریخ داودی ص ۱۳۰ .

(۲٤) میرك نیازی راشیرشاه شقداردرشهرقنوج تعیین کردوآن‌نواحی درپرگنه آن [شهر] شامل بود. پرگنه های سر کارقنوج راظاهراً با عیان دیگرداده بودند زیرامسند عالی میان معروف فورملی وپسر وجانشین او شامحمد فورملی از زمان لودی ها (تااین وقت) اقطاع بزرگی رابتصرف داشتند .

عباس‌خان‌سروانی‌میگوید: میرك نیازی‌آن‌حوالی را ازدزدان‌وقطاع الطریقان پاك کرد. کسی راجرئت نبودخلاف رای او کاری کند. تاریخ شیرشاهی، نسخهٔ مجموعه‌حبیب‌گنج ، علیگره ص ۱۱۵ .

(۲۵) افسانه شاهان روتوگراف‌نسخه برتش موزیم‌لندن ورق ۱۵ـ۵ـ ب

(۲٦) واقعات مشتاقی ورق ۵۰ ب ، تاریـخ شیر شاهی ورق ۱۱۳ ـ ۱۱٤؛ تاریخ داودی ص ۱۳۰ .

(۲۷) چیتنیه وشاگردومرید اورامیگویند به نسبت اعمال ناشایستی کـه‌ازاو سرزده بود مامورین دولت در زمان سکندر لودی نزد شقدارماتورابردند . ووی درآنوقت درهندوستان‌شمالی‌مشغول‌آواره‌گردی‌بود رجوع کنید به‌ج،ن سرکار سفرهای چیتنیه به نقل ازدکترقانون‌گو،شیرشاه کلکته ۱۹۲۱، ص ۳۵۵ .

(۲۸) واقعات مشتاقی ، ورق ۲۱ ب ، تاریخ داودی ص ۷٤ .

(۲۹) اقتدارحسین‌صدیقی : Espoinage System of the Sultans of Delhi , Studies in Islam , New Delhi , April 1964

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده دکتورمحمد افضل بنوو ال

بررسی مکتب مینیاتوردرعصرتیموریان هرات

ازنظرادبیات

— ۲ —

هرات درنیمهٔ دوم قرن پانزدهم‌میلادی‌ازلحاظ انکشاف‌رشته‌های گوناگون هنر،شعر،ادب، موسیقی ، نقاشی ، رقص ، شهرت فروان یافتــه بود . در تمام این ساحات اشخاص توانا ودارای‌قریحت بسیارعالی که‌نام‌شان‌درتاریخ مدنیت‌و فرهنگ بشری بطوری جاودان ثبت‌گردیده است ، بوجودآمدند. ازآخــرین شاعران وهنرمندان بزرگ ونام آوراین دوره مولیناعبدالرحمن جامی (متـوفی ۱۴۹۲م.) دوست‌وحامی‌اوشاعرکبیرامیرعلیشیرنوایی (متوفی ۱۵۲۶م.) ، نینواز شهرشیخی،رقاص‌معروف سید بدروبالاخره خوشنویس ونقاش عالیمقام سلطان علی مشهدی (۱۵۱۳یا۱۵۱۵م.)رامیتوان نام‌برد. درحقیقت اینان بزرگان هنــر هرات قرن پانزده بودندکه اسامی شان درتاریخ ادبیات مشرق‌زمین یکجابانام مشوق وحامی آنهایعنی سلطان حسین بایقراشاعروادیب فرزانه ضبط شده است.

اگرخوب دقت شود بملاحظه می رسدکه ازین نوابغ واستعداد های عالی هنری‌درآن عصربسیاربوده‌اندکه یاماازآنهاهیچ اطلاعی‌نداریم ویااینکه‌محض ازیك قسمت ناچیزآثارباقیماندهٔ آنان مطلع هستیم. معاصران ایشان ازجمــله صاحب یادداشتهای معروف (بابر) مورخ کبیر (خواندمیر) و شاعر بزرگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

(امیرعلیشیر نوایی) در آثار خود از هنرمندان وسخنوران ممتاز آن روزگار نام میبرند. خواندمیر بر آنست که‌ذکر نامهای‌تمام‌مردان‌علمدوست‌وادب‌پرور آنروز مقدور نیست. زیرا درقلمروسلطان حسین میرزای بایقرا و بخصوص در هـرات عدهٔ آنان بیرون ازحساب بود.

بابر دراین باره گفته است: «عصرسلطان حسین عصرعجیبی بود». خراسان مخصوصاً شهرتاریخی هرات جایگاه افراد خوش قریحه وخـوش ذوق بـود وهرشخص به هرامری که‌اشتغال داشت در آن سعی وجدیت تمام می نمـود. اینبود که هرات دربساموارد ازشئون حیات وزندگی به‌اوج ترقی‌و کمال رسید.

ازشرحیکه بابر دریادداشتهای معروف خویش آورده است ، برمی آید که هرات پایتخت سلطان‌حسین روزبروزبصوب ترقی وتعالی سوق داده میشد. این شهر که درچهارراه‌بزرگ تجارتی واقع بود شکوه و ابهت بی نظیرداشت. بازارعظیم آن پرازمحصولات بلاد مختلف مانند ماورالنهر،ایران، چین،هنـد واروپای غربی و روسیهٔ شوروی بود. گرچه زندگی مردم چندان خوب نبوداما وفورنعمت بسی عظیم بود.

خلاصه آداب ورسوم ، فرهنگ وهنرهرات قرن پانزدهم به عراق ، ایران وامپراتوری عثمانی (زمان محمد دوم) رسیده بود. میتوان بخاطر آورد کـه امیرعلی شیر نوایی باسلطان‌یعقوب ترکمان رروابط حسنه داشت‌وی درسالـهای (۱۴۷۹ ـ ۱۴۹۰.م) حاکم عراق بود. امیرموصوف برای وی کتاب‌می‌فرستاد. جامی شاعرنامداردرترکیه‌عثمانی شهرت فروان داشت. محمد دوم فاتح‌قسطنطنیه ووارث او «بایزید دوم» برای اوتحایف نقد وجنس می‌فرستـاد. پس از آنکه قلمروسلطان حسین بدست ازبکان ماوراالنهر تسخیرشد،رسامان وهنرمندان که‌به ممالك عرب‌وهندمسافرت‌ومهاجرت کردند، به‌نحوی بسیارشایسته‌ای‌استقبال‌شدند

(c) ketabton.com: The Digital Library

بابر گوید که درتمام جهان آنروزی شهری بمثال هرات یافت نمی شد. درین شهر تاریخی ودرآن عصر طلایی هنرمندان هروی آثاری بوجودآوردند که‌در آنهاغنای معنوی وذوق مفرط هنری‌مندمج بود وهمه دال‌بر نبوغ واستعداد عالی هنرمندان آنروزگاربود. اشکال تزینی صورتهای ظریف وتصاویر جالب از افراد زیباپرست،زیباشناس، رسام ، نقاش وصاحبان منزلت وجاه کشیده شد که محصول کلك نقاشان ورسامان آن‌عصر بوده ویکسر نمایشگر براز ندگی‌هنر آن دوران میباشد. دراینکه این تصاویر مستند است یاخیر؟ میتوان با بردن نام‌جاودان‌رفایل شرق یعنی استاد کمال‌الدین بهزادهروی به‌این‌پرسش پاسخ‌داد، بنا برقول «مارتین» دانشمند سویدی بهزاددرصوتگری به درجهٔ استاد بزرگ رسیده است ودرین فن با «میم لینگ»، «دوربیرو» و «گول‌بینی» (۱) دریك ردیف قرارمی گیرد.

درشروع بحث مابا ین نکته که بابر در کتاب‌معروف خود (بابرنامه) تعریفات وتوصیفاتی درباب هرات آنروز بجاگذاشته وعصرسلطان حسین میرزا راعصر عجیب خوانده است، مطالبی‌داشتیم. بنا بر آن‌در خور توجه‌است که پیرامون‌احوال سلطان حسین بای قره، آن شاه‌عدل گستر ورعیت پرور، چندسطری‌نیزداشته‌باشیم تاباشد که حق وی درجهان ادب وهنراداشود.

سلطان حسین میرزای‌بای‌قره :

وی‌یکی‌از نبیره‌های تیمور بودر درسال‌های (۱٤٥۸ـ۱٤٥۹.م) آنگاه که‌در کنارهای بحیرهٔ خضر سنگر انداخته‌بود، باغتنام فرصت تاخت وتازهایی بر سیستان ، بلخ وهرات نمودو به‌اندك زمانی آن نواحی را متصرف شد وهرات را درسال ۱٤۷۱ مقر حکومت خود برگزید ومدت ٤۸ سال براریکه سلطنت جلوس داشت .

۱ـ از کتاب صورتهای انفرادی عصرنوایی تألیف۱.۱. سمینوف ص ۱تا۳ تاشکند ۱۹٦٤(متن روسی) ترجمه‌وتلخیص شده است .

شاه ابوالغازی معزملك دین سلطان حسین	آنکه دارد خاتم اقبالش از اختر نگین
نام او بر خاتمی گر عکس اندازد شود	معنی اسرار ظل الله را مظهر نگین
مهر میسازد در دولت قضا برد شمنش	از نگین چرخ کالوده بخاکستر نگین
خاتم او ملك معنی در نگین آورد و بس	کی خواص خاتم جم آید از دیگر نگین
در صمیم کان بیاد خاتم اقبال او	از طرب پیوسته خندان باشد و از هر نگین
روز و شب در حسرت انگشتری دولتش	در معادل میزند بر سنگ خارا سر نگین
ای که بهر خاتم اقبال تو هر با مداد	آورد از کان مشرق خسرو خاور نگین (۱)

در عصر سلطان حسین و وزیر دانشمند و هنرپرورش (نوایی) هرات دو باره شکوفان شد و رونق اولی خود را از سر گرفت. امیر علیشیر در هرات چندین مدرسه خانقا، و شفاخانه، بنا کرد درین مدرسه ها بزرگترین علمای وقت مشغول تعلیم و تدریس بودند. بنیان گذاران فرهنگ آنروزی هرات در امر بناهای مدارس بازارهای متعدد و حمام ها همت فوق العاده ای بکار میبردند و نیز در هر گوشه و کنار قصر های عالی شان بنا میگردید. و در آنجا بزم سخن از بزرگترین سخنوران و شاعران تشکیل میشد. هر کس بهر کاریکه مشغول بود همت و غرض او آن بود که آن کار را بکمال برساند از جملهٔ صورتگران چیره دست و هنروران نامی آن عصر «شاه مظفر (۲)» «استاد روح الله میرك» وستارهٔ تابان فن نقاشی استاد بهزاد را میتوان نام برد. سلطان حسین با آنکه به هنرارج و اهمیت میگذاشت خود نیز شعر های درخور وصف میگفت و البته درین امر تلاش امیر علیشیر نوایی که در شورای سلطان نقش برجسته ای داشت بی تأثیر نبود. نقاشی در عهد سلطان موصوف بمنتهای

۱- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات تألیف معین الدین زمچی اسفزاری بخش یکم ص ۸-۹ به تصحیح محمد کاظم امام چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۸

۲- مجله کابل ص ۱۷ ش ۱۰ س ۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

کمال‌وجمال خودرسید . نقاش معروف ،جهانگیر بخارایی که‌استاد پیرسیداحمد تبریزی وبهزاد میباشد خودشاگرد«گونگ(۱)»نام‌چینی بوده است .

سلطان حسین بای قرادرسال(۹۱۱ه) (۲)وفات‌یافت‌ودرموضع باباالهی بخاك سپرده‌شد. پسران‌وی چون «بدیع‌الزمان‌میرزا»و «مظفرحسین میرزا» درهرگوشه وکنار خطبهٔ سلطنت بنام خود خواندند وبنابران امور مملکت بی‌نظم شد و تا آنکه شیبك‌خان ازبك ظهور کرد وهرات‌راتصرف نمود وبالاخره درسال (۹۱٦ ه)شاه اسماعیل‌صفوی‌هرات راازازبکهامتصرف شدواستادان‌بزرگ نقاشی مانند بهزاد، میرك، حاجی‌محمد، وقاسم‌علی‌راکه‌درآینده‌به‌این چهره‌های‌درخشان آسمان هنر آشنا خواهیم‌شد، باخود به تبریز برد .

۱ـ تاریخ‌سلسله‌تیموری‌یاکورگانی ، ابوالقاسم شکرانی ص۸٤-۸٦سال۱۳۱۷

۲ـ کسار نامه بزرگان ایران ص ۱۱۱-۱۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوخی نظاره

کاش یك نم گردش چشم تری میداشتم
تادرین میخانه منهم ساغری میداشتم

اعتبارم قطره واری صورت تمکین نبست
بحر می گشتم گر آب گوهری میداشتم

دل درین ویرانه آغوش امیدی وانکرد
ورنه بااین قطره منهم کشوری میداشتم

شوخی نظاره‌ام درحسرت دیدار سوخت
کاش یك آیینه حیرت جوهری میداشتم

وسعتم چون غنچه درزندان دل تنگی فسرد
گرزبالین میگذشتم بستری میداشتم

صورت انجام کار آیینه‌دار کس مباد
کو دماغ ناز تا کرو فری میداشتم

الفت جا هم نشد سرمایهٔ دون همتی
جای قارون میگرفتم گرزری میداشتم

چون نفس عشقم ببرق بی نشانی پاك سوخت
صبح بودم گر همه خاکستری میداشتم

انفعالم آب کرد از ناکسیها یم مپرس
خاك میکردم براهت گرسری میداشتم

عشق بی پروازمن پروانهٔ شمعی نریخت
تابقدر سوختن بال و پری میداشتم

دل بزند انگاه غفلت خاك بر سر میکند
کاش چشمی می کشودم تادری میداشتم

بیدل ازطبع درشت آیینه‌ام درزنگ ماند
آب اگر میگشت دل روشنگری میداشتم

(ابوالمعانی بیدل)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شعله آشام

میروم که بر گیرم دامـن دلارامی
زلف یاسمن بویی دست سوسن اندامی

چنگ نغمه پردازم گرشودهم آوازم
بانـگ آشنا سوزی رقص آتشین گامی

رند خانه بردوشم شعله می‌زندجوشم
تشنه کام آغوش هرزه کوش ناکامی

بوسه گیرپندارم گرز جان شود یارم
گو نـهٔ شفق رنـگـی سینهٔ سحرفا مـی

درگریزم ازهستی وای اگرزسرمستی
آن به از سبك دستی درفشاندم جامی

مرغخانه پیوندم‌دانه جوی‌لب خندم
آن نسیم کـه در بندم آشیان بـهربامی

شاخ گلبن‌افرازم غنچه‌پوش بس‌رازم
بر کشای و بنو ازم با نسیم پیغا مـی

ابر گوهر آویزم جلو ه بخش پاییزم
آه اگر فرور یـزم بـا نثار الهامی

هان به‌عشوه‌سازم کن‌رندبوسه‌بازم کن
سینه سوز رازم کن پخته کا رنا خامی

زلف‌عبرین بویت می کشاندم سویت
وه‌چه‌خوش‌سرآغازی وچه خوش‌سرانجامی

دارم ازلب نوشت درشرار آغوشت
عشق بو سه پیوند ی جان شعله آ شا می

ای امید بد نامان روسپید تر د امان
چون شود که درسازی باحریف بد نامی

بوسه‌گیر آن‌رویم‌وه‌چه‌دلکشاصبحی
گوشه‌گیر آن مویم وه‌چه جانفزا شامی

پنجه‌برده‌درخونم‌پرسدازغمش‌چونم
بر ترازفر یدونم خسته یـی بدآرا می

مرحوم دکتور میرنجم الدین انصاری

(c) ketabton.com: The Digital Library

محیط پر تلاطم

چه خوش میبود تا روز قیامت خواب میکردم
زخود میرفتم و تسکین دل بیتاب میکردم

محیط پر تلاطم کی مرا داد آنقدر فرصت
که یکدم سر برون از حلقهٔ گرداب میکردم

سیاه بختی در یغا مانعی در پیش پا افگند
و گرنه من گلیم خود برون از آب میکردم

حیا میگشت مانع در شبستان وصال او
که بیرون یکقدم از جادهٔ آداب میکردم

چه میشد کم ز گردون گر مرا هم فرصتی میداد
چو شبنم یك سحر در بستر گل خواب میکردم

اگر مانع نمیگردید پاس آشنایی ها
به هر جا میرسیدم شکوه از احباب میکردم

چنان اسرار جانسوز نهانی داشتم در دل
اگر بر سنگ میگفتم دلش را آب میکردم

اگر میداشتم چون ابر نیسان چشم فیاضی
نویدا زاشك خود هر برگ گل سیراب میکردم

«نوید»

تشنه کام

مجنون نگشته آنهمه بی پا و سر که من
سنبل نبوده است پر ایشان اثر که من

شرین نبوده آنهمه پر شور و شر که تو
فرهاد نیست آنهمه خونین جگر که من

پیش من هیچ نیست گلی خوبتر که تو
نزد تو نیست هیچ کسی خارتر که من

از دولت وصال تو ای چشمهٔ حیات
کس نیست تشنه کام در این رهگذر که من

در ملك نیست هیچ مهی دلنشین چو تو
در دهر نیست هیچ کسی در بدر که من

سودای گلرخان همه سوداست سر بسر
عارف که دیده است زخوبان ضرر که من

عارف چاه آبی

ای باداگر بگلشن ا حباب بگذ ری
زنها رعرضه ده بر جا نـان پیا م ما

حافظ

تلاش مدام

در کوه پا یه ها
در دا من شفق
د ر پهنـهٔ فضا
درلای ابرهای فروزان ومسرخ رنگ.
درمستی و خروش د ل آ بها ی صاف
دردشت بیکرانه ودرداغ لاله ها
آ نجا بجستجو ی جما ل تو میر وم
و زخو یشتن بشوق وصال تو میروم

در کا ئنات شعر
ا ین مر کـزهنر
درجلو گاه حسن
د رقلب با خبر
درحلقه‌های موج
د ر ر شتهٔ گـهر
در «سینه های شرحه» و پر سوز اشتیاق
انـد ر د ل ستم ز د هٔ آ تش فراق
درچشم لاله گون وسرشکی چوژاله ها
آ نجا بجستجوی جما ل تـو میرو م
وزخویشتن بشو ق وصا ل تو میروم

(c) ketabton.com: The Digital Library

در گلستان بدیدن گلهای رنگ‌رنگ
در بوستان به‌خواندن اشعار دل‌پسند
در آبشار کوه که سر میزند بسنگ
در وسعت خیال در اندیشهٔ بلند
در ذوق والتذاذ دل بسته در کمند
اندردل شکستهٔ عشاق پاك باز
در بزم می کشان
درشورعشق وجدوسرورونیازوناز
در کیف «عکس یارمیان پیاله»ها
آنجابجستجوی جمال تومی روم
وزخویشتن بشوق وصال تومیروم
درجستجوی نازوادای پریرخان
دررمزوعده هاوحیای پریرخان
درلذت وفاوجفای پریرخان
درچشم‌مست‌وموج‌صفای‌پریرخان
درمستی ورمندگی‌این غزاله ها
آنجابجستجوی جمال تومیروم
وزخویشتن بشوق وصال تومیروم
درشعرنغزودلکش حافظ وجام او
در«جلوه‌های سروصنوبرخرام»او
در «شاخهٔ نبات»
درکوی میفروش

(c) ketabton.com: The Digital Library

در پیچ و تاب راه خرابات و نقش او
در نشئهٔ شراب که ناخورده مانده است

در «قول نی» و «نغمهٔ» «چنگ وچغانه» ها
آنجا بجستجوی جمال تو میروم
وز خویشتن بشوق وصال تو میروم

جاییکه میروم
یاد تو میکنم
ازخویش میروم
فریاد میکنم
چون شمع اشك گرم بریزم زدیدگان
آتش بفرق خویش بیزم برایگان
در نقش اشك خود
در شبنم سحر
در بوی گل و بادبهار و نسیم صبح
در اشك ژاله بر رخ گلگون لاله ها
آنجا بجستجوی جمال تو میروم
وز خویشتن بشوق وصال تو میروم

یعنی برای تست تلاشی مدام من
«ثبت است بر جریده عالم دوام من»

«فلاح»

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصول تحقیق متون قلمی

مقدمه:

تحقیق متون خطی یکی ازمشکلترین و مغلقترین کارهای تحقیقی وعلمی بشمارمیرود. اصول تحقیق متون خطی به تنقید تاریخی آثار مخطوط سروکار می دارد. مادراین مبحث یکی ازعناصرعمدهٔ این اصول راکه «صنعت نشرمتون» (اکدوتیك) نامیده میشود، مطالعه خواهیم کرد. اکدوتیك یك علم نهایت پیچیده است ولی با تمرین وممارست زیاددرك آن آسان می گردد. درواقع درین مبحث مانه تنهاطریق ارائه متون راطوریکه مؤلف ترتیب وتدوین کرده است، مطالعه خواهیم کرد؛ بلکه طرزفهمیدن وبه کاربردن آنهارانیز تدقیق خواهیم نمود.

بصورت کلی درنظراست راجع به سه مسألهٔ آتی بحث بعمل آید:

۱- چه وضع ورفتار درمقابل یك متن اختیارباید کرد.

۲- چه وضع ورفتاردرمقابل یك شخص تاریخی اختیارباید کرد.

۳- چه وضع ورفتاردرمقابل یکمفکوره ویك مسلك اختیارباید کرد.

این سه مسأله به علم تاریخ واصول آن که عبارت ازتتبع، حفظ وانتقادشواهد است، مربوطمیباشد. بنابران درآغازاین مقال تذکرطریقه های گوناگونی که اکنون علم تاریخ بکارمیبرد، خالی ازمفادنخواهد بود.

الف - تتبع شواهد:

۱- تاریخ بدون متون اتنولوجی (علم طرزهای مختلف اجتماعی بشری)

(c) ketabton.com: The Digital Library

وعلم ماقبل التاریخ .

۲ـ علم آثار قدیمه (شواهد مادی بدون نوشته) .

۳ـ سکه شناسی .

٤ـ مهرشناسی وعلم نشانهای پستی.

٥ـ علم مکتوبهاییکه روی سنگ نوشته یا کنده کاری شده است .

٦ـ بردی شناسی (ازقرن چهارم قبل المیلاد تاقرن هفتم میلادی) .

۷ـ کتابت شناسی .

۸ ـ علم کتابتهای سری .

۹ـ علم شناختن اوراق واسناد .

۱۰ـ نام شناسی

۱۱ـ نسب شناسی

۱۲ـ شعارشناسی (Rer'aldigue)

۱۳ـ علم تصاویر وضبط صدا

۱٤ـ زبان شناسی

۱٥ـ اقتصادشناسی

ب) حفظ شواهد :

۱ـ حفظ آثار

۲ـ موزیم ها

۳ـ کتابخانه ها

٤ـ ضبط اوراق واسناد

٥ـ کلکسیون ضبط آواز باتیپ گیری

(c) ketabton.com: The Digital Library

ج) انتقال واستعمال شواهد:

۱ـ آثار

۲ـ سکـه

۳ـ متون

٤ـ شواهد آثار و اسناد جعلی

٥ـ فیلم ها، تصاویر و تیپ و ریکارد

د) آرت تألیف تاریخ :

بعضی از این شعبه های علم تاریخ برای منظور ما اهمیت بیشتر دارد ، معهذا شاید روزی به دیگر ها نیز حاجت پیدا کنیم :

تحقیق متون

در آغاز این مبحث، از اظهار دو نکتهٔ مهم ناگزیریم. این دو نکته که محقق متون رادر صحت کارش یاری میکند برحسب ذیل است :

الف: رجوع به نشریهٔ اول برای شناختن متن حقیقی یك مؤلف و توسل به اثر قلمی که بدست افتاده باشد، کفایت نمیکند.

ب: سپس برای فهمیدن آن از ارائهٔ یك معنای آنی که در ذهن ما خطور می کند بسی احتیاط باید کرد. زیرا شاید در مفکورهٔ مؤلف غیر از آنچه باشد که ما درك و معنی میکنیم.

پلانی که در ذیل از نظر می گذرد روی همین دو اصل استوار بوده و بمقصد توضیح دو نکتهٔ بالا ترتیب یافته است.

تحقیق متن :

۱ـ جستجوی شواهد متن (کتابخانه ها، کتلاگها) .

۲ـ تفحص و مطالعهٔ شواهد (کودیکولوجی یعنی نسخ شناسی).

۳ـ مقابلهٔ آثار قلمی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

٤- ترتیب و تنظیم شواهد، کشف و تاریخ تحولات متن.

٥- روش نشر متن (انتخاب آثار مبدائی، تنقیدات، مقدمه، ضمیمه)

ادراك محصول متن :

١- جای متن نسبت به سرگذشت حیات واحوال مؤلف و تصنیفات.

٢- کیفیت تصنیف متن (پلان، روش، منابع).

٣- خصایص و قدامت متن.

٤- تعریف و شرح معنای کلمات مهم متن.

٥- ابتکار متن (مقایسهٔ آن به نوشته‌های دیگر و قرینهٔ تاریخی).

٦- کشف پیام متن.

اسباب تتبع :

١- بحثهایی در لغات و اصطلاحات.

٢- کتب تاریخ عمومی.

٣- بحثهایی در نقاط معین.

١ - جستجوی شواهد متن :

مرحلهٔ اول برای شناختن علمی یك متن، عبارت است از جستجو، یافتن وجمع کردن شواهد موجوده. این شواهد میتوانند متون قلمی یا آثار چاپی باشند. شواهد متذکره میتوانند کامل باشند یا بحالت تذکرات طویل یا کوتاه که در آثار دیگر حفاظت شده میباشند. مثلاً شرح کتاب منازل السایرین:

مطبوع: عبدالمعطی فرکاوی، کاشانی، ابن قیم الجوزیة.

قلمی: تلمسانی شمس الدین تستری، جمال الدین فارسی، زین الدین خوافی، شمس الدین تبادکانی، محمود درگزینی، عبدالرؤف منادی، رکن الدین شیرازی. متون مفقود الاثر جزعدهٔ محدود که تنها زین الدین خوافی از آن نام می برد عبارت

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازواسطی و بارزی است .

قبلاً تذکر دادیم که توسل به یکی از شواهد برای شناختن متن صحیح یك اثر کفایت نمیکند. ناگفته نباید گذاشت که رجوع و توسل بچندین اثر قلمی هم کافی نیست. بلکه لازم است به تمام آثار، رجوع شود تا اصل مقصد از نگاه علم آوری درست بدست آید (مثلاً اهمیت نسخهٔ فلورانس برای تحقیق متن منازل السایرین) این شواهد را کجا و چطور میتوان پیدا کرد ؟

این شواهد در کتابخانه های مختلف شخصی یا عمومی نگهداری میشوند. از ین جهت آغاز تحقیق، تفحص در کتلاگهای این کتابخانه ها میباشد. برای این منظور چند کتاب بسیار مهم را که توسط چند تن از خاورشناسان تدوین شده است و خلاصهٔ کتلاگها در آنها پیدا میشود؛ نام میبریم :

الف: برای ادبیات عربی:

C.Brockelmann. Geschichte der Arabischen Literature .

دو جلد (چاپ دوم Leyde ۱۹۴۵-۱۹۴۹) و سه جلد تکمیله (Leyde ۱۹۲۷-۱۹۴۲). درین کتاب دربارهٔ هر مصنف مقاله یی وجود دارد. پس از یك سلسله معلومات دربارهٔ زندگی و احوال هر مصنف، برو کلمن فهرستی از آثار وی داده و نسخه های چاپی و خطی هریکی از آن آثار را نام برده است .

همچنان برای آگاهی از آثار آنعده خاورشناسان که به زبان عربی نوشته اند به کتاب ذیل رجوع باید کرد .

G.Graf ,Geschichte der Christlich-Arabische Literature.

پنج جلد روما ۱۹۴۴ - ۱۹۵۳ .

برای شناختن کتلاگهای کتابخانه ها کتاب ذیل معاونت خواهد کرد :

G. Vajda ' Repertaire des Catalogues des manuscripts Orales.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ب : برای ادبیات دری :

C.A.Story , Persian Literature ,a bio—bibliographical Survey

این کتاب ، مانند کتاب برو کلمن میباشد . متأسفانه تاحال تنهاسه جلد آن بچاپ رسیده که یکی دربارهٔ علوم قرآن (۱۹۱۷) ، دیگر در بارهٔ تاریخ وجلد سوم در بارهٔ ریاضیات و هیئت وجغرافیا ست .

ج : برای ادبیات ترکی کتابی موجوداست که فهرست آثار تاریخی رابدست میدهد : Fr . Babmger, Die ges gechichtschreiber der Osmanen und ihve werke.

برای آثاریکه به موضوع دیگرمربوط است به این کتاب رجوع شود :

Bursali mehmer Tahei , Osmunli muielliferi سه جلداستانبول ۱۳۳۳ هـ .ق.

پس ازمراجعه به کتابهای فوق اگرممکن باشد باید بخود کتلاکهای کتابخانه نیزرجوع شود تامتون بطور دقیقتر مطالعه گردد .

این نکته را نیز باید بخاطر سپرد که کتابهای برو کلمن وستوری و نظایر آنها کامل نیستند . چه بسیاری از کتابخانه هایاهیچ کتلاك ندارند ویاکتلاکهای آنها بچاپ نرسیده است (مانند ترکیه ، هندوستان وافغانستان) ، بنابران کتابهای برو کلمن وستوری بعضی ازمتون راذکر نمی کنند. از این جهة جریانات موضوع رابامطالعه ونظر اندازی کتب ، مجله هاورساله ها که دربارهٔ آثار خطی وچاپی به بحث می پردازد ، تعقیب باید کرد . بطورمثال میتوان ازمقاله های پروفیسور ریتردرمجله Der Islam ومقاله های جورج قنواتی درمجلهٔ MIDEO استفاده کرد. مخصوصاً مجلهٔ « معهدالمخطوطات العربیه » که در ظل اتحاد ملل عربی به چاپ می رسد ، درین مورد بهترین مرجع بشمارمیرود. همین معهد میکروفیلمها و مهمترین آثارقلمی عربی راکه در کتابخانه های جهان محفوظ میباشد ؛ جمع آوری می کند. مراجعه به کتلاك مطبوع این کلکسیون فیلمها بسیارسودمند است . همچنان کتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

صلاح الدین المنجد (معجم المخطوطات المطبوعه بین ۱۹۵٤ و ۱۹٦۰ بیروت) نیزدرین مورد قابل یاد آوری است .

باید تذکرداد که نقص کتلا کها، اکثراوقات تحقیق متون رابمشکلات مواجه میسازد. پس باید برای پیشرفت دانش، کتلا کهای بعضی از کتابخانه‌ها تنظیم کرده شود. دراینمورد یادآوری چند سطر از سخنان دانشمند فرانسوی از نست ریتان بجا میباشد. وی در کتاب خود بنام «مستقبل علم» بر آنست که‌در امر ترتیب یـك کتلاك انتقادی کتابخانه های مختلف ، باید دقت کامل بعمل آیـد . آنانیکه درین تفحصات وتتبعات سهم گرفته‌انـد ،میدانند که‌این کتلا کها تا کـدام انـدازه‌برای دادن یك مفکورهٔ صحیح راجع به محتویات آثارمتذکره غیر کافی میباشد. هرچند اینکارشاید خیلی ناچیز بنظرجلوه کند ؛ لیکن حقیقت امر اینست که تازمانی که یك کتلاك به پایهٔ تکمیل نرسد و نقص و کمبودی آن رفع نگردد، تتبعات و تفحصات عالمانه ناقص خواهد ماند. چون‌ریتان در خصوص عدم کفایـت کتلا کها صحبت می کند ، می خواهدراجع به مفهوم‌حقیقی کلمهٔ کتلاك صحبت نماید یعنی او علاوه ازشرح ظاهـری در بارهٔ محتوی هر کتاب ومختصری درشـرح حال مؤلفـش، صحبت می کند و نیز نسبت ها یی را که بین آن‌اثر و آثاردیگر وجوددارد. بیان می نماید. برای‌اینکه کار ترتیب یك کتلاك بطوردرست انجام پذیرد ، لازم است به دواصل زیر توجه مزید بعمل آیـد :

الف : چیزیکه باید در یک کتلاك وجود داشته باشد :

یك کتلاك باید حاوی تشریحاتی باشدکه اگر یك متتبع در فاصلهٔ دور آنرا بدست آورد، در بارهٔ محتوی کتابخانه معلومات‌صحیح و کامل‌حاصل نماید .

درمرحلهٔ اول کتلاك باید از نام صحیح کتابخانه بااسم مالك آن‌ومحل وقوع آن کتابخانه ، معلومات بدهد تاشخصی که نیازمند مراجعه به‌آن کتابخانه میباشد

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدون مشکلات وفوت شدن وقت به مرجع وشخص اصلی رجوع کند ومعلومات لازمه را بدست آرد. این موضوع مخصوصاًدر مورد کتابخانه های شخصی خیلی مهم میباشد .

سپس کتلاك باید شرح تمام آثاریرا که در آن کتابخانه موجود است بدهد . این موضوع که برای بعضی اشخاص چندان مهم معلوم نمیشود ، برای شخصی که به غرض جمع کردن اسناد یك موضوع مشخصی تتبع می کند ، دارای مزایای زیاد میباشد .

برای هرجلد کتاب ، کتلاك اول باید عنوان ونام مؤلف کتابرا (اگر دراثر موجود باشد) بدهد. به ملاحظهٔ نوشتهٔ وقایه نبایدا کتفا کرد،شاید آن نوشته درست نباشد . برای جلوگیری از اشتباه ، خواندن صفحهٔ اول کتاب ضروری است وکولوفون(خاتمه) کتاب نیزملاحظه گردد .

سپس یك سلسله تفصیلات دیگراز قبیل تاریخ وچگونگی اثر ، یعنی طول عرض،اوراق کتاب به‌سانتی متر (دریك کتلاك مکمل بایدطول وعرض متن خطی درج گردد) نوع نوشته (کوفی ، ثلث ، نسخ ، نستعلیق ، شکست ، دیوانی ، میرزایی وغیره) خصوصیت نوشته (زیبا، عادی ، خراب ، معرب ، بدون نقطه) در کتلاك ذکر گردد .

همچنان بایدتاریخ ، اسم محرر، اسم‌شخصی که‌نوشتهٔ آنرا فرمایش داده است ،محل تحریر (اگر این تفصیلات‌موجود باشدعموماًدر کولوفون می آید)مهر های مهم تفصیلات ملکیت خرید یاوقف مخصوصاً اگر تشریحات متذکره یك تاریخ ویایك محل تحریر داشته باشد،ذکر گردد .

علاوه ازمطالب‌فوق، بایدچندچیزدیگر که‌برای تتبع کنندگان خیلی‌مهم‌میباشد نیز درنظر گرفته شود . آغازوختم‌متن(که اگرعنوان‌اثر کمبودیاغلط باشد میتوانند اثررا تشخیص کنند) کولوفون (اکثر بشکل مثلث میباشد) اسم محرر ، تاریخ

(c) ketabton.com: The Digital Library

تحریر، محل تحریر و غیره. بالاخره بعضی اوقات شواهد نقل (اسناد، اجازه قراءت، سماع و کتابت) عموماً در آغاز یا ختم متن به‌ملاحظه می رسد و برای مطالعهٔ تاریخ خیلی بارزش است.

وقتیکه یك مجموعه دارای چندین متن باشد، اول تشریحات عمومی جلد مجموعه صورت می گیرد و بعدصفحهٔ آغاز، صفحهٔ آخر، عنوان، مؤلف، تاریخ، اسم‌محرر، آغازوختم کولوفون هر یك ازنسخ این مجموعه ولو کوچك هم باشد داده‌میشود. نباید فراموش کرد که برای متونیکه‌درحایشه نوشته میباشدهم باید به ترتیب فوق عمل شود.

تمام نقاط فوق برای‌اوراق موردبررسی که کمی‌مفصل‌وبرای کتلاکهایی که مکمل میباشد، حایزاهمیت فراوان است، علاوتاً کتلاکهای‌مکمل‌باید حاوی یلك خلاصهٔ حیات مؤلف، یلك‌تشریح مختصری دربارهٔ محتوی اثرومراجعات به منابع بیوگرافی وببلوگرافی وغیره باشد و تاریخ کتابخانه (آغاز، ورود مسلسل کتب وغیره) را توضیح نماید.

بالاخره بسیارخوب‌خواهدبود که‌به کتب‌متذکره یعنی برو کلمن برای عربی و ستوری برای دری وغیره مراجعه شود.

ب) ترتیب ونمایش یک کتلاك :

برای ترتیب یلك کتابخانه‌و تنظیم کتلاك آن، طریقه های متعددوجوددارد. یکی به‌اساس مؤلفین (که درین طرزیاقرون یاموضوعات‌اساسی ویاحروف الفبادرنظر گرفته میشود) دیگر به اساس موضوع آثارویابه‌اساس زبان ویابالاخره به اساس جای حفظ اصلی وغیره. هریکی ازاین طریقه ها دارای مزایاونواقص میباشد. نویسنده در «کتلاك آثارقلمی افغانستان» خود، از نگاه زبان وبه اساس ترتیب ابجدی عناوین، کتب را انتخاب کرده ویلك قسمت رابرای مجموعه ها تخصیص داده است :

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترتیب منتخبه هرچه که باشد ، برای فراهم کردن تسهیلات لازمه درملاحظهٔ کتلاك ، فهرست های مختلف، مانندعناوین آثار، مؤلفین ،موضوعات ، اسمای اشخاص یامحل ،زبانها،مبدای صدور یا کلکسیون وغیره لازم میباشد . ازفهرستهای متذکره تنها آن چیزها باید ترتیب شود که کتلاك را تکمیل می کند .

دریك کتلاك مکمل که منظور آن ارائه دادن شرح مختصر زندگی هرمؤلف میباشد، ترتیب به اعتباراسمای مؤلفین شاید بهتر باشد .زیرا از تکرارجلوگیری بعمل می آید ، دریصورت یك فهرست عناوین آثارضروری بنظرمی رسد .

نقطهٔ مهم وقابل تذکر اینست که ترتیب کنندهٔ کتلاك، باید خودرابجای شخص تفحص کننده تصور کندکه میخواهد متنی رامطالعه کند و تاریخ آن را بنویسد. پس کتلاك طوری بوی عرضه گرددکه معلومات مورد ضرورت خویش را به سهولت درآن بیابد تا وظیفهٔ مشکل خودرابه خوبی انجام دهد .

وقتیکه معلوم گردید که شواهد در کجا میباشند چطور باید آنهاراجمع کرد :

شواهد یك متن میتوانند طبع یانوشته شوند. اگرشواهد مطبوع باشد، انسان میتواند یك نسخهٔ آنرا از کتابفروشی ویا ازمطبعهٔ ناشر، بدست آرد یا اقلاً دریك کتابخانه آنرامطالعه کند . در صورتیکه نشریه قدیمی یا کمیاب شود ، انسان میتواند همانطوریکه برای آثار قلمی کار کرده است، بکار بپردازد .

برای شواهد قلمی چندین راه حل موجوداست :

اولین راه حل مطالعهٔ آنها درمحل خودآثارقلمی میباشد . مشروط براینکه آثارقلمی مذکوردرکتابخانه ایکه موجوداست، بسهولت موردمطالعه قرارگیرد. این راه درحقیقت بهترین طریق بحساب میرود.زیرا انسان میتواند موضوع را مستقیماً وعمیقانه ملاحظه کند . بدبختانه پراگندگی آثار قلمی و مخارج طاقت فرسای مسافرت اکثراً این راه حل را ناممکن میسازد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای آثاریکه دسترسی به آنها میسر نمی باشد، سه راه‌حل دیگر موجوداست :

اول اینکه توسط شخصی که‌درمحل اثر قلمی بودو باش داردیك نقل آن گرفته شود. این راهی است که درطول قرون‌متمادی قبل ازاختراع عکاسی تعقیب‌می‌شد. بعضی اوقات در جایهاییکه لوازم عکاسی وشخص ذی صلاح برای عکس گیری موجودنباشد، هنوزهم ازهمان اصول قدیمهٔ متذکره کار گرفته میشود .

وقتیکه چارهٔ بهتر بدست نباشد ، میتوان بطریق فوق عمل کرد، امانقلی که تا اندازهٔ ممکن مطابق به اصل باشد، بازهم عاری‌ازاغلاط نیست. نقص دیگر اینست که یك نسخه بردارشاید مهرها ، تشریحات خارج متن وغیره راکه برای مطالعهٔ آثارقلمی خیلی مهم‌است، کاپی نکنند .

عکس این نقایص رارفع میکند. اگر عکس به‌اندازهٔ کافی بزرگ باشد، مفاد ومزیت آن اینست که مطالعه راآسان میسازد، امانقیصهٔ عکس کلان اینست که هم خودش وهم مصارف پستی برای فرستادن‌آن گران تمام میشود .

راه حل اخیر که ازهمه مساعدترمیباشد، میکروفیلم است . بعضی کتابخانه های بزرگ برای اجرای میکروفیلم ،مجهز هستند. میکروفیلم نسبتاً ارزان‌بوده‌ومانند عکس نسخهٔ خطی رابطور صحیح تهیه میکند . لیکن تنها یك نقص دارد وآن اینست که مطالعهٔ موضوع نامساعد میباشد. هرگاه آلهٔ پروژکسیون برای‌انداختن تصویرفیلم بروی پرده یاآله قراءت‌موجودنباشد ،میتوان ازیك زره بین کوچك که شی راده مرتبه بزرگتر نشان میدهد ،استفاده کرد . اگر کدام حصهٔ میکروفیلم بیشترمورد مطالعه و تدقیق قرارداده شود، میتوان‌آنرا عکس‌گیری کرد. در اینجا موجودیت فیلموتیك (یعنی محل نگاه‌داشت کلکسیون‌فیلمها) انجمن مخطوطات عربی‌راکه درقاهره هست وکارهای مهمهٔ تتبع کنندگان راباشرایط بسیارمساعد انجام میدهد، خاطرنشان می سازیم. همچنان برای آثار متعدد که در ترکیه‌وجود

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارد، یك شعبهٔ مرکزی در انقره تأسیس گردیده است که جمیع امور عکس گیری را به عهده دارد.

باوصف بیانات فوق عکس یا فیلم بمثابهٔ این نیست که خود نسخه را انسان بچشم می بیند. زیرا بعضی اوقات عکس هم حقیقت را طوری که لازم است، نشان نمی دهد.

در اینجا باید متذکر شد که مطالعهٔ انتقادی یك متن و نشر آن مقتضی زحمت زیاد وصرف مبالغ هنگفت میباشد، بخصوص اگر مقدار آثار قلمی زیاد باشد. لهذا تماس بامؤسسات علمی که اینگونه مصارف را تماماً یا قسماً متقبل میشوند بهترین چارهٔ اساسی برای انجام چنین یك کار علمی میباشد.

در اینجا بطور مثال از مرکز ملی تتبع علمی پاریس که منظور آن کمك وفراهم نمودن تسهیلات برای متتبعین ملل مختلف است، میتوان یادآور شد. در ممالك مختلف دنیا چنین مؤسسات وجود دارد. نگارنده را عقیده بر این است که در افغانستان وزارت اطلاعات و کلتور، انجمن تاریخ ومؤسسات دیگر علمی از مساعدت، تا حدی که در حوزهٔ صلاحیت و توان شان باشد، بغرض پیشبرد تتبعات در یغ نخواهند داشت.

۲ـتفحص ومطالعهٔ شواهد:

بمنظور ترتیب یك نشریهٔ انتقادی یك متن وقتیکه محل شواهد معلوم گردید و سپس نسخ متعدد آن جمع آوری شدواز آنها بیکه مستقیماً بدسترس نبود نقل شان فراهم گردید، درحقیقت مرحلهٔ اول کار بپایان رسیده است. حال چه چیز را باید انجام داد. بایدهر یکی ازین شواهد را که کتلاك ها یك شرح خارجی مختصر و بعضاً غلط داده است، دقیقانه مطالعه کرد.

این مطالعه موقع میدهد که یك طبقه بندی اولی از نگاه قدامت ومحل صدور صورت بگیرد. این طبقه بندی راجع به عصرها ومحل های انتشار متن معلومات خواهد داد. مخصوصاً طبقه بندی مذکور سلسلهٔ انتقال آنهارا که برای نشان دادن تاریخ خیلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

اهمیت دارد، هویداخواهد ساخت . معلوماتیکه برای هر نسخه باید داده شود، آنهایی است که در بارهٔ کتلاك گفته ایم. تنها مطلب قابل یادآوری اینست که در جمع کردن آنها باید متنهای صحت ودقت به کار برده شود.

قبل از آغاز این کار قاعده یی را باید اختیار کرد که هریکی از شواهد را باکمال سهولت نشان بدهد. بهتر آنست که حرف اول اسم محل پیدایش و یا کتابخانه ییکه در آن یك شاهد حفظ شده است ، انتخاب شود.

اگر چندین شواهد از یك محل بدست آید آنهارا توسط یك عدد کوچك که در بالای حرف گذاشته میشود از هم تفریق و تمییز می نمایند. در صورتیکه در یك اثر دو شاهد مختلف به ملاحظه برسد یك حرف برقم کلان و یك حرف برقم خورد استعمال میشود.

۱ـ درحقیقت مهمترین مشکل پیدا کردن تاریخ یك اثر میباشد . سهلترین صورت آنست که تاریخ درخود اثر پیدا شود . عموماً نویسندهٔ تاریخ ختم نسخه رادر کولوفون اثر می نویسد. لیکن گاهی تذکر میدهد که اثر به کدام شرایط آغاز شده است و آن دروقتی است که اثر طویل باشد و هم بعضاً محرر در آخر یك فصل یا یك کتاب تاریخ را ثبت می کند . مثلاً درنسخهٔ کتاب شفای ابن سینای بلخی که در کتابخانهٔ سلطنتی افغانستان تحت نمره ۴۹۲۶ حفظ شده است ۵۳ تاریخ وجود دارد . اما ازمقایسهٔ خطمتن باخط نوشته ییکه درسرورق ۲۱۴ ب موجوداست، پیدا میشود که این تاریخها به اصل مربوط میباشد .

بعضاً استنساخ یك اثر توسط چندین محرر یادریك وقت که هر کدام یك حصهٔ آنرا نقل کرده است ، صورت می گیرد (مثل دو جلد تبصیر الرحمن اثر علی بن احمد حنبلی که درموزیم کابل تحت نمره ۲۶۸ حفظ شده است) یامحرر کاریرا که محرر دیگر ناتمام گذاشته به پایهٔ تکمیل می رساند (مثلاً الهی نامهٔ خواجه عبدالله انصاری در درمجموعهٔ ۲۲۹۴ کتابخانهٔ سلطنتی افغانستان در کتلاك نویسنده) .

گاهی اتفاق می‌افتد که یك قسمت اثر خراب یامفقودمیشودبعد توسط شخص دیگری قسمت خراب یامفقودشده تجدید میگردد (مثلاً نسخهٔ کلیات سعدی در کتابخانهٔ سلطنتی افغانستان، کتلاك نویسندهٔ ،فارسی ۹۷، که بدست علی محمد شیرازی درذوالحجه ۱۲۵۵ه . نوشته شده است . این نسخه در آب افتاده‌وقسماً خراب شده‌بودوسپس سردارغلام‌محمدخان آنرا تکمیل کرده‌است)دراینصورت حصهٔ‌تکمیل شده‌ازیك‌منبع دیگربه‌نسخهٔ‌اصلی‌پیوست‌می گردد که‌بدین لحاظ هردو حصه به حیث دوشاهد مختلف یك اثر که هردو نامکمل میباشد، بحساب میرود .

نسخهٔ قلمی منازل السایرین متعلق به «کتابخانهٔ ملی برلین» ازهمین نوع است . اوراقی که حاوی پراگرافهای الف ـ ۲۵ ، الف ٤۳ ـ ۵۰ب، ٦۵ج ٦۷ب،۱۰۹ب۱۱۱ الف ۱۲٤دتاآخرمتن توسط نفردوم‌تحریروتجدیدشده است . ودرآن تاریخ (۱۱۷۰ه .) وسلسله های انتقال درحاشیه دوورق اخیر نشان داده شده است . مابین یك متن B^a که ازحصه های قدیمی ویك متن b^a که ازحصه های جدید ومورخه دارتشکیل یافته ، میتوان تمییزداد .

وقتیکه هیچ علامت مستقیم برای تشخیص تاریخ یك اثر موجودنباشد، باید دیده شود که علامت غیرمستقیم وجود دارد یاخیر ، این علامات مهرها ، نوشته های ملکیت واوقافی وغیره را دربرمی گیرد .

بعضاً اسم محرربرای ثبت وتعیین تاریخ اثرقلمی کفایت می کند: مثلاً نسخهٔ نهایت زیبای منازل السایرین(کتابخانهٔ ایاسوفیا۲۱۰۱) که عاری ازتاریخ میباشد توسط خطاط معروف یاقوت المستعصمی‌امضاء شده‌است. این‌امضاء کفایت‌می کند که مااین نسخه را ازقرن هفتم هجری بدانیم ، یعنی عصریکه درآن این‌هنرمند حیات بسرمی برد .

عنقریب دربیروت یك کتاب توسط دکتر صلاح‌الدین‌المنجددرچندین‌جلدمنتشر

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواهدشد که تصاویر نوشتهٔ خطاطان مشهور را با یادشتهایی در باب شرح حال هریکی از آنان ارائه خواهد کرد. این نشریه برای تثبیت تاریخ آثار خیلی مفید خواهد بود.

وقتیکه اثر نه حاوی تاریخ و نه امضا و نه سلسلهٔ انتقال (که در آن اشخاصیکه تاریخشان توسط رساله های بیوگرافی داده شده است) باشد چه باید کرد؟ باید به خصوصیات خارجی (سبك نوشته، نوع کاغذ، تزیین وغیره) رجوع شود. برای این منظور در کتابخانه بیکه تحقیق در آن صورت می گیرد، باید تجسس شود که آیا آثاریکه سبك نوشتهٔ آنها شبیه بهشیوهٔ نوشتهٔ متن مورد مطالعه که حاوی تاریخ میباشد هست یاخیر. همچنان میتوان به مجموعه های نوشته ها مانند:

1 – A. J. Arberry, Speceman of Arab and persian paleography (1739)

2 – G. Vajda, Albam de Paleographie Arab (1958)

۳ـ صلاح الدین المنجد، الکتاب العربی المخطوط الی القرن العاشر الهجری، قاهره ۱۹۶۰، جوع کرد.

برای تزئین (چوکاتها، میناکاری وغیره) بعضی ازین مجموعه ها مثالهایی میدهند. بسیار احتیاط باید کرد که یك نتیجهٔ قطعی از یك تخمین احتمالی داده نشود. اگر یقین حاصل نگردد باید در بین قوس علامت سوالیه گذاشته شود. بهر حال باید از توضیحات تقلیدی انسان که بعضی از مالکان و یاتاجران برای تزیید قیمت یك کتاب میکنند و یا کتاب را به یك شخصیت معروف مربوط میسازند سخت خودداری بعمل آید.

در آخرین مطالعه میتوانیم یك طبقه بندی کرونولوجی شواهد را ترتیب نماییم. برای منازل السایرین به صفحهٔ (۸) نشریهٔ نویسنده مراجعه شود. همچنان میتوانیم یك طبقه بندی را به اعتبار محل نشر نسخه، به آن ضمیمه کنیم و این موضوع بعضاً برای انتقال متن مارا رهنمونی میکند.

نوشتهٔ دوبورکوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمهٔ پوهنیارعبد القیوم «قویم»

یك تحقیق مختصر منابع برای دودمان صفاری سیستان

برای جمع آوری منابع درخصوص امرای صفاری سیستان ، این مقالت به سه بخش عمده انقسام یافته وهر کدامی ازین بخشها به ترتیب تاریخی تنظیم شده است . قسمت نخست آثار تاریخی عربی ودری رادربر دارد. دوبخش دیگر آثار جغرافیه نویسان عرب ومعلومات دربارهٔ عواید ،درحالیکه شرح تاریخی را بدست نمی دهد، به تهیهٔ اطلاعات قبلی می پردازد وبرموجودیت منابع تاریخی می افزاید.

۱ـ آثار تاریخی عربی ودری :

بلاذری ، ابوالحسن احمد بن یحیی (متوفی ۸۹۲/۲۷۹) پارسی نژاد ومتولد دربغدادبود. فتوح البلدان وی باتاریخهای دیگرعربی درشایستگی ترسیم وتعیین وقایع زمان گذشته سهیم است. درین کتاب واقعات به‌استنادمنابع اصلی نقل‌شده است . فتوح البلدان حاوی یك مقدارمعلومات مفید راجع به تاریخ قدیمی فتح سیستان توسط اعراب میباشد . مسعودی مروزی در مقدمهٔ اثر گرانبهای خود، مروج الذهب (۱) ، ازیك تعداد کتابهاییکه طرف استفادهٔ اوقرارگرفته است یادمی کند . اوبه بلاذری اهمیت بسیارقائل است . به عقیدهٔ مسعودی در تاریخ

(۱) مسعودی مروج الذهب ومعادن‌الجواهر چاپ وترجمه C.A.Barbier ودیگران ج ۱ ص۱٤.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فتح مسلمانان اثری بهتر از کتاب بلاذری یافت نمیتواند شد. فتوح البلدان بعدها بحیث یك مرجع نه تنها برای مؤرخان، بلکه برای جغرافیه نویسان نیز خدمت کرد. ابن فقیه، مقدسی و یاقوت حموی بارها از آن نقل کرده اند.

یعقوبی، احمد بن ابو یعقوب واضح (متوفی ٢٨٤/٨٩٧) یك مؤرخ قابل اعتماد بود. او روزگار جوانیش را در ارمنستان و در خدمت آل طاهر در خراسان سپری کرد. وی در تاریخ خود از کارروایی های امرای طاهری یادآوری کرده است(١) چنین می نماید که یعقوبی تاریخ خود را درسال ٢٥٨/٨٧٢ به پایان رسانیده است. این آوانی است که موصوف درشرق حیات بسر می برده است. یعقوبی درسال ٢٥٨/٨٧٢ که خود ناظر سقوط طاهریان بود، به غرب رفت. جای تأسف است که یعقوبی باوصف آنکه ازوقایع شرق بخوبی مطلع بود، راجع به صفاریان بسیار اندك نگاشته است. درحقیقت اوصرف درخصوص کارروایی های یعقوب بن لیث صفار درسیستان، کرمان و فارس، شرح مختصری در بارهٔ آن، به بحث پرداخته است. ولی با آنهم از ین مقدار، چیز هایی میتوان آموخت که حصول آن ازسایر مآخذ میسر نیست.

بقول پروفیسور (M.T.Houtsma) ناشر تاریخ (٢)، یعقوبی باطبری وجه مشترك ندارد. منابع او به دستهٔ دیگری که برای مسعودی نیز مواد تهیه می دارد متعلق است. معهذا در باب نقل وقایع سیستان و خراسان یعقوبی از مآخذ اصلی وعمدهٔ طبری، آثار مدائنی، استفاده کرده است. در یعقوبی تشریحات مختلف دلچسپ رامی یابیم که از آنها در طبری اثری دیده نمیشود.

یعقوبی بدون طرفداری به شرح درست وقایع عمدهٔ جاری می پردازد. هر چند او مآخذ خود را ذکر نمی کند؛ اما اثرش از لحاظ صحت وتمامیت شایان توجه

١- یعقوبی، تاریخ ج ٢ ص ٥٨٦.
٢- تاریخ، ج ١ ص ٨.

(c) ketabton.com: The Digital Library

میباشد. همچنان تجربه بیکه ازراهگذرسفرهای طولانی واز طریق مشورت با جهانگردان دیگراندوخته ودرعین حال بصیرت وفهم منتقدانهٔ اومزایای کارش را بیشترساخته است .

طبری ،ابوجعفر محمد بن جریرهم عالم الهیات وهم مؤرخ بود . درسال ۲۲۵/ ۸۳۹ درآمل چشم بجهان کشود. اوبرای اکمال معلومات به بغدادسفر کرد وبجهة کسب دانش به مصروسوریه نیزمسافرت نمود. درسال ۹۲۲/۳۱۰ـ ۲۳ دربغدادپدرودزندگی گفت. اثرتاریخی اویعنی «تاریخ الرسل والملوك»، دربارهٔ مسائل سیاسی، اداری، اجتماعی واقتصادی اطلاعات تاریخی فراهم می سازد . باآنکه ازمنابع خود نام نمی بردلیکن قدرمسلم اینست که تازمانیکه به صحت یك روایت یاشرحی ایقان کامل حاصل نکند، به اخذ آن دست نمی برد . یك موردیکه موصوف بدان بطورصریح اتکادارد، شرح هرچشم دیداست. چنانکه درتشریح فتح کرمان وفارس توسط یعقوب بن لیث صفاراین مسأله بملاحظه می رسد (۱) امابطورعموم اختلاف منابع او و توجه ذاتی وی در تقویت اطلاعات ، درروياتش مشهوداست .

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (متوفی ۹۵۶/۳٤٥) یك مؤرخ مقتدر دارای علاقهٔ فروان، تمایل قوی تحلیلی ویك سبك عالی ادبی بود. اوراهرودوتس (Herodotus)اعراب می نامیدند واین مقایسه نابجانیست. مسعودی درسال ۹٤۳/۳۳۲ به نوشتن تاریخ بزرگ جهان خود، یعنی کتاب اخبارالزمان شروع کرد. گفته شده است که این کتاب درسی مجلد بوده اماازاین مقداربجزازمجلد اول آن باقی نمانده است . این کتاب مشتمل برشرح مفصل تمام دورهٔ زندگی یعقوب بن لیث صفاراست. اگرکتاب مذکوربه تمامی دردست می بود، راجع

۲- طبری، چاپ ام. جی. د خویه ودیگران، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱ ج ۳، صص ۱۷۰۰-٤.

به تاریخ قدیمی صفاریان معلومات بیشتر در اختیار ما قرار می گرفت (۱)

از کتاب اخبار الزمان اقتباسات زیادی در کتاب دیگری بنام الاوسط صورت گرفته است. اما متأسفانه کتاب اخیر الذکر نیز فعلاً در دست نیست. در این کتاب در خلال سایر موضوعات، علت توقیف عمرو بن لیث صفار توسط اسمعیل بن احمد را مورد بحث قرار داده است (۲) .

یگانه شرح مفصل دربارهٔ تاریخ صفاریان، در کتاب مروج الذهب ومعاون الجواهر مسعودی بجامانده است. این کتاب در سال ۹۴۷/۳۳۶ به پایان رسید ودرسال ۹۵۶/۳۴۵ بر آن تجدید نظر صورت گرفت. در این کتاب خلاصهٔ مواد دو اثر فوق الذکر آمده است. این کتاب در خصوص یعقوب بن لیث و برادرش عمرو بن لیث معلومات مفید مید هد و از مهارت قابل ملاحظه یی که آنها در جنگ نشان دادند یادآور میشود. (۳) گرچه بیان او در مورد آنان بسیار اندك است، اما این معلومات در دو اثر قبل الذکر وی نیامده است. (۴) مسعودی در آخرین کتاب خود موسوم به کتاب التنبیه مطالبی راجع به فعالیت ادبی خویش آورده است.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۲۸۶/۸۹۹-۳۴۸/۹۵۹) ، کتاب تاریخ بخارا را بنام نوح بن نصر سامانی نوشت. این اثر نخست بعربی و به یك سبك بسیار عالی و با فصاحت تحریر یافته بود. بعد در سال ۵۲۲/ ۱۱۲۸-۲۹، توسط ابو نصر احمد بن محمد قباوی به زبان دری ترجمه شد. در ین ترجمه بعضی از مطالب حذف شده است. در سال ۵۷۴/۱۱۷۸-۷۹ محمد بن زفر ، یك ترجمهٔ مختصر از آن تهیه کرد و آنرا به صدر عبدالعزیز بن برهان الدین والی بخارا تقدیم داشت. بالاخره یك نویسندهٔ

۱- رك . مروج الذهب ج ۸ ص ۴۱.

۲- ایضاً ص ۱۹۳ .

۳- ایضاً ص ۵۵.

۴- ایضاً.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نامعلوم آنرا تاهجوم مغول ادامه دادو به همین شکل اخیر توسط شیفر بچاپ رسید.

تاریخ بخارا شرح مفصلی را دربارهٔ علل و نتایج جنگ عمرو بن لیث با اسمعیل بن احمد سامانی که در دیگر منابع آنرا نمیتوان یافت، در اختیار ما می گذارد.

← سلامی، ابوعلی الحسین بن احمد مورخ وشاعری بود از بیهق ودر قرن چهارم هجری حیات بسر می برد. او کتاب باارزشی تحت عنوان تاریخ ولات خراسان به عربی نوشت. این کتاب امروز فقط از طریق اقتباساتیکه از آن در کتابهای بزرگ از قبیل کتاب گردیزی، ابن الاثیر، عوفی، جوزجانی و ابن خلکان صورت گرفته، شناخته شده است.

← تاریخ مسکویه (متوفی ۱۰۳۰/٤۲۱) یعنی تجارب الامم و تعاقب الهمم که بیشتر به مردم وحوادث سیاسی که نویسنده شخصاً از آن واقف بوده سروکار دارد. تاریخ صفاریان متأخر بخصوص آن خلف بن احمد (۹٦۳/۳۵۲ـ۱۰۰۹/۳۹۹) به یك پیمانهٔ وسیع با تاریخ آل بویه پیچیده شده است. بنابران در کتاب تجارب الامم، راجع به صفاریان متأخر و آل بویه مطالب بسیار دلچسپ می یابیم.

عتبی، ابونصر محمد بن عبدالجبار (متوفی ۱۰۳٦/٤۲۷) یا (۱۰۳۹/٤۳۱ـ ٤۰)، تاریخ یمینی را درسال ۱۰۲۰/٤۱۱ـ۲۱ به اتمام رسانید و آنرا به احمد المیمندی وزیر تقدیم داشت. این تاریخ وقایع سلطنت امیر سبکتگین وسپرش سلطان محمود وامرای آنعصر را شرح میدهدو بیك سبك خیلی عالی و مشرح نوشته شده است. بقول میولر (۱) عتبی نظر خودرا دربارهٔ حوادث تاریخی آزاد تر از آن حدیکه ازیك مؤرخ درباری میتوان متوقع بود، بیان کرده است. تاریخ یمینی یگانه تاریخ ثقه ییست که درزمان سلطان محمود دربارهٔ سلطنت او نگاشته شده وروشنایی زیادی بالای ارتباطات صفاری ـ غزنوی انداخته است.

۱ـ دیده شود بار تولد ترکستان تا حمله مغول چاپ لندن ۱۹۵۸ ص ۱۹.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاك بن محمود کتاب زین‌الاخبار را درسال ۱۰۴۹/۴۴۰ نوشت. این کتاب یك تاریخ عمومی ایران (آریانامترجم) ازعصر افسانوی به بعدمیباشد و بخصوص بافرمانروایان خراسان تادورهٔ سلطان‌عبدالرشید غزنوی (۱۰۴۹/۴۴۰-۱۰۵۳/۴۴۴) که‌این کتاب برای‌وی اهداءشده است، سرو کار دارد. متأسفانه یك قسمت بزرگ این‌اثرازمیان رفته است. زین الاخبار ازجملهٔ قدیمترین تاریخهای بسیارمهم‌زبان دری است که دربارهٔ صفاریان معلومات‌مفید بدست میدهد. گردیزی‌ازمنابع‌خودنام‌نمی برد؛ امامتن او تااندازه‌یی به ابن‌الاثیر شباهت دارد. چنین می نماید که چندین صفحهٔ آن تقریباً ترجمهٔ تحت‌اللفظ ابن‌الاثیر است، یاشایدهردو مؤلف ازعین‌منبع استفاده‌برده باشند. این منبع بدون شك همان اثر سلامی است. مشابهت بیان گردیزی وسلامی مخصوصاً دربارهٔ عمروبن اللیث ازروی اقتباساتیکه ازنویسندهٔ اخیرالذکر در کتاب وفیات الاعیان ابن‌خلکان‌صورت‌گرفته‌است، بوضاحت آشکارمیتواندشد(۱)

ابن‌الاثیر الشیبانی، ابوالحسن‌عزالدین‌محمد(۵۵۵/۱۱۶۰-۶۳۰/۱۲۳۲-۳۳)، نویسندهٔ الکامل‌فی‌التاریخ‌است. ابن‌اثیر حوادث تاریخی تاسال ۱۲۳۱/۶۲۸ را شرح‌میکند. بقول ابن خلکان (۲) «الکامل‌یکی از بهترین کتب تاریخی‌است». هرچنددرمحلی بدست‌تحریرسپرده شده که‌درمرکزمتصرفات خلافت بود، بااینهم درخصوص شرق‌معلومات زیاد میدهد.

ابن‌الاثیر برای تاریخ سه قرن اول اسلامی مطالب را بطور عموم از طبری وبلاذری وهم‌بعضی‌ازموضوعات‌لازم‌راازسایرمآخذگرفته‌وراجع‌به‌سالهای‌بعدی ازسلامی، عتبی‌وابن‌مسکویه استفاده کرده است. هرچندتاریخ ابن‌اثیرازمؤرخان

۱- ابن خلکان، وفیات‌الاعیان ترجمه وچاپ de Sane، پاریس ۱۸۴۲-۷۱ ج ۴ ص ص ۳۲۲-۳۲۶.

۲- ایضاً ج ۲ ص ۲۸۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگر متأثر میباشد؛ اما با آنهم این اثر در میان منابع دست اول که دربارهٔ امرای صفاری سیستان به بحث پرداخته اند؛ ازلحاظ سادگی وضاحت وترسیم ماهرانهٔ حوادث حایز ارزش فوق العاده است .

عوفی ، نورالدین محمد، نویسندهٔ کتاب جوامع الحکایات است . او این اثر را درسال ۱۲۲۸/٦۲۵ به نظام الملك محمد وزیر شمس الدین التتمش اهداء کرد. بسیاری ازحکایات دراین کتاب بدون شبهه مبنای حقیقی دارد . لیکن بعضی دیگر مصنوعی وباعبارات زیبا تلفیق یافته است تابیشتر قابل مطالعه گردد . بقول پروفیسور بارتولد در بعضی از این حکایات راجع به صفاریان مطالبی موجود است (۱) صرف نظر ازبعضی موارد ، تأثیر سلامی دراین کتاب دیده میشود. به همین است میبینیم که بعضی وقایع درآثار گردیزی وابن اثیر وکتاب عوفی به عین شکل شرح شده است .

چون متن اصلی سلامی رادردست نداریم، لهذا نمیتوانیم در خصوص چگونگی استفادهٔ عوفی ازآن اظهار نظر کنیم . لیکن شبهه یی نیست که عوفی در ضبط روایات شرقی که به صفاریان ارتباط داشته صادق بوده است. وی این روایات را باآنکه تنظیم وطبقه بندی درست درآنها بمشاهده نمی رسد، برای ما ثبت کرده است. بیشتر وقایع مربوط به صفاریان به یعقوب بن لیث بنیان گذار این سلسله منوط میباشد وبا این شرح وبسط درمنابع دیگر نیامده است .

جوزجانی ، ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین (متوفی بعد از سال ۱۲٦۵/٦٦٤) کتاب طبقات ناصری رادرسال ۱۲٦۰/٦۵۷ تحریر داشت . تاریخ او بشرح وقایعی پرداخته که آثار گردیزی وابن اثیر نیز محتوی آن است . لیکن باوصف آن جوزجانی درنوشتن تاریخ خود روش مستقل دارد وتحت تأثیر آندو مؤرخ پیشرو نرفته است .او درتاریخ خویش می نگارد که درنوشتن وقایع مربوط

1- Barthold , W. (Zur Geschte Soffariden) Orient . Studiet - Festchrift Th. Noldke (Gieszen 1906) , P. 176 .

به‌دودمان صفاری به کتاب تاریخ ثانی یاقصص ثانی مؤلفهٔ ابن هیصم نظر داشته است (۱) از روی گفتار و تشریح جوزجانی وگردیزی و ابن اثیر میتوان فهمید که شاید این هر سه مؤلف از طریق منبع و احد یعنی تاریخ ثانی یاقصص ثانی از سلامی استفاده کرده باشند. علاوه بر آن جوزجانی در نگارش طبقات ناصری ازمعلوماتیکه در نتیجهٔ مسافرت به سیستان و نقاط دیگر (درسال ۱۲۱٦/٦۱۳ـ۱۷) اندوخته، کارگرفته است. اومی گوید:

«موضعی دیدم درجنوب شهر سجستان که آنرا درطعام گویند بیرون شهر که آن موضع راریگ گنجان گویند، درجوار آن موضع برسر باندی قصری خرابست. جماعتی ثقات چنین تقریر کردند که یعقوب لیث وبرادران و تبع وموالی اودر هر هفته یك روز بدین موضع آمد ندی (۲)».

ابن خلکان، احمدبن محمدبن ابراهیم شمس الدین (۱۲۱۱/٦۰۸ـ۱۲۸۲/٦۸۱) نویسندهٔ کتاب گرانبهای وفیات الاعیان است. ازاین کتاب چندین چاپ صورت گرفته و توسط Mac Gucking de Slane به انگلیسی نیز ترجمه شده است. ابن خلکان هرچند به سرزمین اصلی امپراتوری عباسی علاقمندی داشته، لیکن شخصیت های مهم قسمت‌های شرقی قلمرو اسلامی را ازیاد نبرده است. او تنها دربارهٔ دانشمندان به بحث نپرداخته، بلکه راجع به امرا، سیاستمداران وعساکر نیز صحبت کرده‌است. اودرنوشتن شرح احوال یعقوب بن اللیث الصفار، از یك تعداد منابع بسیارمهم زمان خویش که اکنون ازاکثر آنان اثری باقی نمانده، استفاده کرده‌است (۳) یکی ازمآخذیکه وی ازآن مستفید شده، کتاب تاریخ بغداد مؤلفهٔ

۱ـ جوزجانی طبقات ناصری ترجمه راورتی چاپ لندن ۱۸۸۱ ص‌ص ۱۹ ـ۳۱۷.

۲ـ ایضا ص ۲۰ وهمین کتاب به تصحیح پوهاندعبدالحی حبیبی چاپ کابل (چاپ دوم) ۱۳٤۳ ص. ۱۹۷ (مترجم).

۳ـ ابن خلکان ج ٤ ص‌ص ۳۰۱ـ۳۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابوالحسین عبیدالله بن احمد بن طاهر است که از آن طبری بکلی اختلاف داشت. این اثر ادامهٔ تاریخ بغداد تألیف پدر ابوالحسین عبیدالله بود و از پایان خلافت مهتدی (٢٥٥ /٨٦٩-٢٥٦ /٨٧٠) آغاز شده ودورهٔ خلافت معتمد (٢٥٦ /٨٧٠ - ٢٧٩ /٨٩٢) معتضد (٢٧٩/٨٩٢ - ٢٨٩/٩٠٢) مقتفی (٢٨٩/٩٠٢ - ٢٩٥ / ٩٠٨) ومقتدر (٢٩٥/٩٠٨-٣٢٠/٩٣٢) را در بر گرفته است (١) پدر احمد بن طاهر (متولد درسال ٢٠٤/٧١٩) درسال ٢٨٠/٨٩٤ به عمر هفتا دوشش سالگی پدر و د ز ندگی گفت (٢) بنابر آن باید ابو الحسین عبید الله د ر عصر یعقوب وعمر وبن لیث جوان تر بوده واثر خویش را در یك تار یخ بسیار بعد تر به اکمال رسانیده باشد. ابوالحسین عبیدالله بحیث یك عضو خاندا ن حکمفرمای طاهری بدون شك باشرق پیو ند های خانوادگی داشت. لهذا او از وقایع خراسان وسیستان نسبت به یعقوبی وطبری ومسعودی بهتر مطلع بود.

یکی از اشخاص بسیار مهم وذی صلاح در تاریخ یعقوب بن لیث صفا ر ابو عبدالله محمد بن الازهر الاخباری است که ابن خلکان از او نقل قول کرده است.

ابو عبدالله معلومات خویش را از شخصی بنام علی بن محمد که از احوال یعقوب بن لیث وجنگهای وی بخوبی اطلاع داشته، اقتباس نموده است (٣) گمان میرود این شخص همان علی بن نصر بن منصور بن بسام (متوفی ٣٠٣/٩١٥-١٦) (٤) شاعر ومورخ ادبی بوده باشد.

ابن خلکان از کتاب تاریخ ولات خراسان، مولفهٔ سلامی که فعلاً مفقود میباشد نیز بسیار استفاده کرده است. لیکن بجهة رعایت اختصار، در وفیات الاعیان به حذف

١- ابن خلکان ج ١ ص ٢٩١؛ ابن الندیم، کتاب الفهرست چاپ Roedige , Flugel لایپزیك، ١٨٧١ ص ١٤٦.

٢- ابن الندیم کتاب الفهرست ص ١٤٦.

٣- ابن خلکان ج ٤ صص ٣٠١ وما بعد.

٤- کتاب الفهرست ص ١٥٠؛ مروج الذهب ج ٧ ص ٢٥٧.

چیزهای زیادی دربارهٔ عمر و بن‌لیث مبادرت ورزیده‌است (۱).

تاریخ سیستان، این کتاب توسط یك نویسندهٔ نامعلوم به‌دری نوشته شده بود. تاریخ مذکور بدو بخش جداگانه انقسام یافته ومجموعاً حاوی ۴۱۵ صفحه است.

قسمت اول (از صفحه ۱ تا ۳۵۸) تاریخ مشرح سیستان تاسال ۴۰۰ ﻫ. را احتوا می کند. این قسمت به‌سبك بسیار قدیم یعنی سبك آخر قرن چهارم وآغاز قرن پنجم هجری نوشته شده است.

قسمت دوم که بشرح وقایع تاپایان قرن هفتم می پردازد، بسبك ساده تر نگاشته شده وازصفحه ۳۵۹ تا ۴۱۵ رادربرگرفته‌است.

تاریخ سیستان برای دودمان صفاری یك متاع بسیار گرانبها ست. نویسندهٔ این کتاب با تعریف و تمجیدیکه ازیعقوب بن‌لیث وعمر و بن‌لیث وابوجعفر احمد بن‌محمد بن‌خلف بعمل می آورد، برخلاف بعضی ازمورخانیکه ازسیستان نبودند ونسبت به دودمان صفاری آنقدر توجه نداشتند؛ اظهارمیدارد که صفاریان درسیستان عوام پسند وحکمرانان ملی بودند. نویسنده عزل امیر خلف بن احمد توسط محمود غزنوی را، یك مصیبت عظیم برای سیستان می انگارد (۲).

۲ـ جغرافیه نویسان عرب:

درخصوص سیستان ـ سرزمین اصلی صفاریان ـ یك مقدارمعلومات بسیارمفید رااز کتب جغرافیایی که توسط مؤلفین عربی بدست تحریر سپرده شده‌است، میتوان یافت. این معلومات در خصوص توپوگرافی، کمونیکیشن، اقتصاد، زندگی و رسوم ورواجهای محلی ومعتقدات که پس منتظررویداد های سیاسی ونظامی را روش میسازد؛ میباشد.

۱ـ ابن خلکان ج ۴ ص‌ص ۳۲۰-۳۲۲.

۲ـ تاریخ سیستان ص ۳۵۴ چاپ بهار تهران ۱۳۱۴-۱۹۳۵.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن خرداد به ، ابوالقاسم عبید الله ، درروزگارخلافت معتمد (۲۵٦/۸۷۰ـ ۲۷۹/۸۹۲) درجبال دررأس ادارهٔ بسیارمهم امورپستی واستخبارات ایفای وظیفه می نمود . اومؤلف کتاب المسالك ،یکی ازقدیمترین کتب جغرافیایی د ر زبان عربی میباشد که تاکنون بمارسیده است. ازتحقیق ام . جی. دخویه (M.j.de Goeje) معلوم میشود که ابن خرداد به ، کتاب خود را نخست درسال ۲۳۲/۸٤۹ تدوین کرد وبعد درسال ۲۷۲/۸۸۵ـ۸٦ آنرا برای باردوم بطورمکمل تر تدوین نمود .

یعقوبی ،احمد بن ابویعقوب واضح (متوفی ۲۸٤/۸۹۷) ، کتاب البلدان را درسال (۲۷۸/۸۹۱) نوشت. این کتاب علاوه برموضوعات اصلی آن یعنی مسائل جغرافیایی ،محتوی معلومات دلچسپ تاریخی نیز میباشد . درین کتاب در بارهٔ حکمرانان سیستان تا مرگ خلیفه المنصور ،آنگاه که این ولایت استقلال خود رااز دست داد (۱) وباخراسان پیوست گردید ، بحثی آمده است .

سبك یعقوبی ساده وکتاب وی ازشرحهای خیالی و افسانوی عاری است و اطلاعات اوصحیت دارد ، بدان سبب مورداعتماد جغرافیه نویسان آن عهد قرار گرفته است . یعقوبی در بارهٔ کابل نیز تشریحات سودمندی دارد ازین رهگذرما مدیون این دانشمند بزرگوار میباشیم (۲) .

ابن رسته ، ابوعلی احمد بن عمر ، کتاب الاعلاق النفیسه رادرسال ۲۹۰/۹۰۳ نوشت. اودر کتاب خودازیك نفرجغرافیه دان موسوم به ابوالعباس السجزی (۳) نقل قول کرده است. چنین معلوم میشود که اودرخصوص سیستان تشریحات خیلی مهم رااز السجزی گرفته است . ابن رسته اولین کسی است که راجع به یك دژخارجی درسیستان معلومات داده است (٤) .

۱ـ کتاب البلدان چاپ دی خویه لیدن ۱۸۹۲ ص ۲۸۲-۸٦ .
۲ـ ایضاً ص ۲۹۰ .
۳ـ کتاب الا علا ق النفیسه چاپ دخویه، لیدن ۱۸۹۲ ص ۱۷٤ .
٤ـ ایضاً .

ابن فقیه الهمذانی ، کتاب البلدان را درسال ۹۰۳/۲۹۰ تحریر کرد. جغرافیه نگارانیکه کارشانرا بطورمنظم انجام داده و تااواسط قرن چهارم هجری بوجود نیامده‌اند، جز اصطخری ، ابن حوقل ومقدسی نبوده انـد .

اصطخری، ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی (۹۵۱/۳٤۰) نویسندهٔ کتاب المسالك است. این کتاب درحقیقت براساس رسالهٔ جغرافیایی ابوزید احمدبن سهل بلخی (متوفی ۳۲۲ /۹۵۱) که فعلاً دردست نیست، تحریر یافته است. قدرمسلم اینست که یاابوزید احمد البلخی یااصطخری ازسیستان دیدن کرده است. اصطخری زرنج را نسبت به‌سایر بلاد شرقی بیشترشرح می کند (۱) چنین معلوم می‌شود گفتار اودربارهٔ صفاریان- یعقوب وعمرو طاهر وعلی (۲) ازکدام شخص سیستانی که به روایات تاریخی سرزمین خویش وقوف کامل داشته ، اخذ شده است . اصطخری دومین نویسنده‌ییست که ازآسیا بهای بادی سیستان صحبت می کند (۳) نویسنده اولی که درین باب سخن رانده ، مسعودی اسـت (٤) .

ابن‌حوقل، ابوالقاسـم (۹۷٦/۳٦٦-۷۷) کـه تااسپانیا سفرکـرد وبخواهش اصطـخری بر نقشه‌ها ومتن جغرافیایی او تجدید نظـرنمود وکـتاب المسالـك والممالك را دوباره نوشت (۵).

اگرآثارجغرافیایی اصطخری وابن‌حوقل نمی‌بود معلومات مادربارهٔ سیستان بسیار اندك مـی بود.

مقدسی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد (۹۸۵/۳۷۵) ، به همین دسته جغرافیه نویسان متعلق‌است. اثر بسیارمهم‌جغرافیایی‌اوموسوم به احسن التقاسیم

۱- اصطخری، المسالك چاپ قاهره ۱۹٦۱/۱۳۸۱ ص ۱۳۹ ومابعد

۲- ایضاً ص ۱٤۲ ۳- ایضاً ص ۱٤۰ .

٤- مروج الذهب ج ۲ ص ۸۰

۵- کتاب جغرافیایی ابن حوقل موسوم به صورت الارض است. (مترجم).

(c) ketabton.com: The Digital Library

فی معرفت الا قالیم است. A.Sprenger (۱) مقدسی را یکی ازبزرگترین جغرافیه نویسان می‌شمارد. مقدسی راجع به اقلیم، تولیدات تجارت، پول، اوزان، مقاس‌ها، عادات اجتماعی، مالیه وخراج هر مملک که ازاطلاعات مهم برای تاریخ ثقافت شرقی است معلومات میدهد.

آثارجغرافیایی بعدی ازقبیل معجم البلدان یاقوت (۱۲۲۸/٦۲۵) نیزدربارهٔ سیستان معلومات قابل توجهی میدهد. (۲) پروفیسور لسترنج، جغرافیهٔ یاقوت را بحیث مخزن معلوماتی می‌شمارد که‌ازعهده‌تعیین ارزش آن‌نمیتوان بدرآمد.

۳ـ معلومات دربارهٔ عواید :

راجع به عواید دورهٔ صفاری معلومات معین درهیچ منبع عربی بملاحظه نمی‌رسد. مگرازآثارآتی الذکردرخصوص درآمد امپراتوری اسلامی که ظهورصفاریان نیزدرآن عصر بود، میتوان یك مقدار اطلاعات سطحی بدست آورد.

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد(۷۳۲ـ۸۰۸/۱۳۳۳ـ۱٤۰٦)لستی راازیك کتاب بنام جراب الدوله (ابنارآذوقه‌دولت) نقل می کند که‌ارزوی آن‌مقدارعواید تحویل داده شدهٔ زمان فرمانروایی مامون (۱۹۸ـ۲۱۸/۸۱۳ـ۸۳۲(۳) را میتوان فهمید. در حالیکه مدرك دیگری برآنست که مقدارمذکورمربوطه به‌تقریباً نیم قرن پیش از زمان‌خلافت مامون بخصوص عهد خلافت جدلو مهدی (۷۷۵/۱۵۸)(٤) میباشد.

درعهد خلافت هارون الرشید (۷۸٦ ـ ۸۰۹) مقدار اندکی ازعواید امپراتوری اسلامی درسال ۸۰۰برای مصرف یحیی برمکی وزیرآل عباس

1- Sprenger ,A.Die Past-und Reiseroaten des Orients (leipziq ,1866-73) P.XVIII.

۲ـ یاقوت، معنجم‌البدان، چاپ وستنفلید (لایپزیك ۱۸٦٦ـ۷۳)، ج ۳، ص ٤۱ وما بعد.

۳ـابن‌خلدون، المقدمه‌ترجمه‌وچاپ‌رو زنتال نیویارك۱۹۵۸ج۱ص‌ص ۳۲۱ـ۲۲

٤ـلسترنج ،فلسطین‌درتحت‌تسلط‌مسلمانان(بیروت ۱۹٦۵) ص٤٤

اختصاص داده شده بود. این مقدار در کتاب الوزراء مؤلفهٔ جهشیاری تو ضیح شده است (۱) .

شرح دیگر دربارهٔ درآمد خلافت عباسی در کتاب الخراج قدامه یافت میشود. این کتاب درسال ۸۸۰/۲۶۶ نوشته شده و چنین معلوم میشود که اطلاعات مربوطه به عواید ازفهرستهای رسمی سال ۸۲۰/۲۰۴ نقل گـردیده است (۲)

ابن خردادبه معلوماتی راکه دراین مورد ارائه کرده ازروی عواید یك سال قبل از نگارش جغرافیهٔ خویش گرفته است . ارقامی راکه یعقوبی در کتاب البلدان آورده نه مانند ارقام قدامه منظم و نه چون آن ابن خرداد به آموزنده است(*) .

۱ـ جهشیاری، کتاب الوزرا چاپ مصطفی ودیگران، قاهره، ۱۳۵۷ ص‌ص ۲۲۱۸-۸۸ .

۲ـ لسترنج ، فلسطین در تحت تسلط مسلمانان، ص‌ص ۴۵-۱۶ .

* ترجمه از :

ABrief Survey of the Sources For the Saffarid Dynasty of Sistan, by M·M·Hossain. Journal of the Asiatic of Pakistan, Vol.XV, NO.2, 1970

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : عنایت الله شهرانی

لغات مستعمل در لحجهٔ دری بدخشان

-۵-

- ج -

۱- جاز jaaz : اسم (ك دف ج) جهاز هوایی ،طیاره، هواپیما .

۲- جاغر jaaghər :اسم (د ك ج ف)جاغور ،امادر اصطلاح مردم بمعنی قدرت وحوصله نیز آمده چنانچه گویند: همو مردك که دعوامیکنه البت که جاغرشه داره (همان شخصی که دعوا میکند شاید قدرت دعوارا نیزداشته باشد) جاغربه‌دارندگی نیز اطلاق میگردد.

۱- چینه دانهٔ مرغان، به‌عربی حوصله گویند «غیاث»

۲- حوصلهٔ مرغ باشد، عنصری گوید :

خورندازآنکه بماندز من ملوك زمین تواز پلیدی و مردار پر کنی جاغر «لغت فرس»

۳- جالك jaalək : اسم (دك ج ف) در کشم قبضهٔ خوشه و در محلات دیگر پوپك و یا توپك تسبیح و هم خود توپك معمول باشد. جالك بمعنی جالی jaaly و یا تور Toor نیز استعمال میگردد.

٤- جاگه jaaga : اسم مکان (ك دف ج) در اصل جایگه و یا جایگاه جای خواب، بستر خواب.

٥ - جام jaam : اسم ظرف (ك ف ج) ظرف آب خوری که در همه جایها معمول

(c) ketabton.com: The Digital Library

است وبدروازی joom جوم گویند، هر گاه جامك jaamək تلفظ گردد معنی تاس ویاجام حمام رامیدهد امابصورت عموم جامك ظرفی باشد که ازحلبی و یاارمنی (هردوبیك معنی درردیف های گذشته نیزدرزمینه ذکری بعمل آمد که گاه گاه تنکه Tənəka هم گویند) ساخته شده وروغن را با آن آب کنندوخوراك های کم بداخل آن پزند در کشم وخوست وفرنگ ولایت بغلان به اسم ایلاغو ailaagho یاد میکنند . درساحهٔ جرم وبعضی ازمناطق دیگر دیکتال dayktaal هم گفته می شود.

٦ـ جامه jaama : اسم (ج ف ك) جامه وچپن .

۱ـ بدروازی جومه jooma .

۲ـ درمناطق جرم (دروی darawe) جامهٔ کهنه و کارگری معنی میدهد .

۳ـ کیپنگ و یا کیپنك، چپن های نمدی و بزرگیست که شبانها در وقت زمستان آنرا می پوشند مگر معمولاً این قسم چپن و یاجامه برسر کوه ها پوشیده می شود، در ترکی بمعنی پروانه نیز آمده .

٤ـ جیلك jaylak چپن بی پنبه .

٥ـ قاغمه qaaghma جامه ایست که از پشم گوسفندان و پنبه ساخته می شود و بافت آن دردستگاه اورمك صورت میگیرد .

٦ـ دردروازی چپن و یاجامه های نخی که بشکل الاچه (اله چه) بافته شده نیزساخته می شود ومعمولاً دیزاین های آن راه دارو برنگ های ملگی mallagy (نخودی شکل) وسفید سرخ وسفید وغیره می باشد .

۷ـ بروزن نامه پارچهٔ بافتهٔ نادرخته راگویند وبمعنی قبای پوشیدنی هم است وجام وصراحی و کوزه و کدری شراب رانیز گفته اند، برهان قاطع .

۸ ـ بدخشانی ها نیز بگفته برهان قاطع پارچهٔ بافتهٔ نادوخته را «جامه» و تولغ Toolagh گویند مثلاً «یك جامه کرباس» به اصطلاح «یك توپ کرباس» معنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

میدهد و توپ دراصطلاح کابل ومناطق دیگر اندازهٔ معیاری فروش تکـه با ب است اماطول و بر کرباس خوردتر ازطول وبر تکه‌های دیگر است، تولغ Toolɔgh زیاده تردربین ترکهامعمول بوده وشاید ترکی باشد.

۷ـ جاندار jaandaar : اسم‌مرکب (ك‌ف ج) زنده‌جان که‌عموماً به‌آهو و گرگ اطلاق می‌شوددرصفت وقتی استعمال می‌شود که مقید ذکرشود.

۱ـ جاندارخدا jaahdaarixɔda : کلمه ایست که‌حقارت‌وخوردی کسی را بیان کند وگاهی درموقع تعجب هم گفته می شود.

۲ـاپارت apaart و کلکات kalkaat دو کلمه ایست که در درواز بعوض جاندارخدااستعمال میگردد وجلیس هم معنی‌میدهد.

۳ـ جاندارخدا ـ جمله‌ایست‌درموقع ترحم‌به‌ذیروح گویند، افغانی نویس.

۸ ـ جانم صدقت jaanɔmsadgat: (ك‌ف ج) قربانت‌شوم‌ودراصطلاح‌دروازیها قربونت گرم qɔrboonatgarɔm یعنی قربانت‌گردم معمول‌است.

۹ـ جای بندی jaay bandy : (ك‌دف ج) آنست که‌مواشی‌را بمقصدچاق‌ساختن مدتها تغذیه کنند: گوسفندها را مثل قشقار qɔshqaar (قچ) ویاگوسفند قسیر gɔsgr (گوسفندیکه بره نیاورده باشد وبه اصطلاح مـردم بغز (bɔghɔz نباشد) جـای بند نمایند وگوشت آنرابغرض خوردن خود یافروش بمصرف‌می‌رسانند.

۱ـ دگر dagar بره های یکسالهٔ راگویند که درآینده قشقارمی‌شود.

۲ـ دروازیها جای بندی را ساقوم sɔqom گویند و ترکی زبانها ودری زبانهای همجوارخاش سقـوم ویاساقوم saaqom را به‌حیوان تنبل وانسانهای گپ‌ناگیراستعمال میکنند.

۱۰ـ جبغ jabagh: صفت (ج)حیوانیکه موی های بدنش زیاد وژولیده باشد

۱ـ در کشم‌جمبق jambag

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲ـ دردروازجغیل jəghayl درفیض آبادوجرم این لغت نیز معمول است

۱۱ـجپان jappaan : با تشدید (پ)صفت ـ زن چاق و تنبل .

۱ ـ بدروازی‌جپان را ترسن Tərsən گویندو ترسن که‌اصل آن «تورسن‌ـ Toorsən » باشد لغت ترکی و بمعنی پاینده‌وبرجا آمده‌برعلاوهٔ اینکه‌نام واسما بعضی اشخاص‌را به‌این نام‌میگذارندبه‌آدم‌های تنبل‌و بیکاره نیز استعمال‌میکنند، کسانی‌را که اولادشان زودزود تلف وازبین‌میروندطفل‌بعدی‌را تورسن نام میگذارندتاآرزوی پایداری وی‌رازبان زدسازند .

۱۲ ـ جپله jəpala : (صفت‌ـقید)،(ج‌ف) چالاك ، تیز، شخصی بـالباس کوتاه وچسپ .

۱ـدروازی‌هاچقونChaqoon گویندوچقون‌درمحلات دیگرچقانChaqaan باتشدید (ق) تلفظ میگرددکه‌معنی تیزی وچالاکی را افاده میکند واین لغت بـین ترکی‌زبانها مستعمل بوده واحتمال ترکی بودن آن زیاد است .

۱۳ ـ جتانه jattaana : اسم (ك‌ج‌ف) شیرینی که‌برای قاصد عروسی از طرف شخصی دعوت شده داده می‌شود، همین شیرینی که‌مخبر ویا قاصد جمع میدارد بنام «جتانه جمع کن» یادمیگردد .

۱ ـ بدروازی آسال aasaal گویند .

۱٤ ـ جت jat : اسم‌مصدر (ج‌ف‌ك) دعوت کردن بخانه، نه بشکل‌جدی‌و رسمی بلکه برسبیل‌شوخی .ازاینکه درهرخانه مهمان‌نوازی وقبول کردن‌مهمان‌زیادحس می‌شود ، تعداد مهمانها زیاد میگردد ودرمراکز وحکومتی ها این‌حالت شکل‌عادی وظاهری رابخودگرفته ودهاتی ها این‌جت ویا اشارهٔ دعوت خانه راتـقریبـاً به‌شهرهای بقسم شوخی صورت‌کنایه میدهند، چنانچه همه‌خواهند دانست مردمان حکومتی جرم‌نهایت مهمان‌نواز ودارای‌مهمان زیاداند، برای اینکه آنهارا از یك

طرف شوخی وازجانب دیگرظرافت وآزار داده باشند (جت جر می) را خیلی عمومیت داردبه آنهانسبت میدهند.

۱۵ - جخس jakhass: با تشدید(خ) اصوات (ج ف دك) صدای عوعو و یاعف عف سگ که بعضاً جخ جخ jakh، jakh: هم استعمال می شود.

۱ - دروازی ها جقس jaqqass: تلفظ کنند.

۱٦ - جدی jədy: صفت نسبتی (ك ف ج) سکه (به فتح سین و کاف) اعیانی مثلاً دو برادر یکه از یك پدر و مادر باشند باهم برادران جدی اند، دروازی ها این لغت را خدگی xədgy گویند که اصلاً «خودگی» و یا «ازخود» باشد.

۱۷ - جرت و فرت jərtofərt: حاصل مصدر (دك ج ف) غالمغال بیهوده جار و جنجال کردن، کلان کاری.

۱ - کرو فر و خودستائی «افغانی نویس»

۲ - جرتك jərtək: صفت (ك دف ج) آدم سبك و کم حوصله (آدم سبك و بی-تمکین) افغانی نویس

۳ - جرتنك jərtanak: (ك) مرادف جرت و فرت بمعنی صدای بلند و بیهوده خیز بیجا و غیره.

۱۸ - جرچی jarchy: اسم فاعل شخصی که اعلانی را به آواز بلند درروی بازار پخش میکند، جرچی بمعنی غیلاننده و یا به اصطلاح مردم لول دهنده را نیز گویند همچنان جر بمعنی خندق کنده، چقوری و یا درز بزرگ را گویند مثل جوی کلانی که باثر سیل و یا آب کنده شده باشد.

۱ - جر: بفتح اول و سکون ثانی هر شگافی را گویند عموماً و زمین شگاف تر را برهان.

۱۹ - جرجر jərjəl: اسم (ك ف ج) شوربای بی گوشت که بعضاً آب و نمك گویند.

۱ - پیاوه نیز معمول باشد وانواع آن عبارت از تخم پیاوه، کچالو پیا وه زردك پیاوه ، کدو پیاوه ترك‌های درایم درفیض آباد که به‌اسم «بوزبیتل» یاد کنند .

۲ - جرجرك jərjərək : اسم تصغیر جرجر و بدروازی «سیه نمك» با شد

۲۰ - جرغات jərghaat: اسم (دك ج ف) ماست که از شیر سازند و در هزاره نیز این لغت معمول با شد .

۱-ترکی، ماست که‌درپښتو مستی گویند-افغانی نویس. مگر در ترکی به‌لغت دیگری که«قتغ qatəgh » است نیز بماست اطلاق میکنند و قتغ در دری به‌سفیدی (شیر - قیماق) نیز استعمال میگردد. مثلاً چای قتغ «بمعنی شیر و یاقیماق که در شورچای انداخته‌می‌شود، شورچای که‌اصطلاحاً «شیرچای» گویندیکی ازغذاهای معروف ومشهور ومعمولیست که‌حداکثرمردم ازطرف‌صبح‌صرف کنند، چاشت نیز بعوض شوربا وغیره اکثرمردم از آن استفاده میکنند .

ترکیبات شیرچای (شورچای) چای‌سیاه، شیریاقیماق و یا مغزچارمغز ، نمك و آب باشد و برخلاف خوراك های دیگر هرگس باید در چینی های مخصوص که‌بغرض شیرچای‌خوری ساخته‌شده‌اند تنها بخوردو بمثل‌شوربا، نان‌درداخل آن بغرض نرم شدن انداخته شودورسم‌است که‌هر کس مجبور ومکلف است تا چینی خودرا بنوشد ودرغیر آن نوعی ازبی‌نزاکتی شمرده می‌شود. شیرچای را مردم واخان وشغنان بحداعلی استعمال‌میکنندازآن سبب‌است که‌تجارت چای سیاه در آنجازیاداست شیرچای در بدخشان کیفیت‌خاص‌دارد گرچه‌چای تلخ‌نیز بین‌مردم رواج‌دارد حتی تاجاییکه‌میگویند .

زجوش‌چای‌جوشم‌این‌ندادر گوش‌می آید　　که‌چای‌تلخ‌روشن میکندطبع‌سخندانرا

ولی‌باز هم شیرچای مقام‌دیگری‌رابخودگرفته است .

۲۱- جرق Jarəq: صفت (ج ف ك) شخصیکه بروی خود داغ چیچك داشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد و چشمهایش غیرعادی معلوم گردد .

۱ـ دروازیها بیجر BiJar و بجیر BoJeer گویند .

۲ـدر کشم کنایه ازشخص که‌لب آن‌ازحالت‌عادی کمتر باشدنیز استعمال میگردد .

۲۲ـ جرقسین Jaraqaseen : (صفت) (ك ج)جلایش‌دار ،شخص جدی .

۲۳ـ جرکی Jərkey : حاصل‌مصدر (ف ج)قهر و پیشانی ترشی کردن‌و به‌اصطلاح مردم دروازپیشونی ترشی کردن .

۲٤ـ جرلی jraley : صفت (ك د) زخمی وافگار .

۲۵ـ جرموق Jarmooq: اسم آله (د ك ف ج) پای پوش چرمی زمستانی

۲٦ـ جرمیزJarmayz: (ك) کور kawar و میوهٔ آنرالمبونیlamboni گویندو کور kawrar بته‌ایست معرف که بجهته دوایی استعمال کنند .

۲۷ـ جریه: Jarya: اسم(د) خار پشت .

۲۸ـ جرغندود Jəzghandood: صفت(ج ك ف) کنایه ازسوختن‌بسیار ،دودیکه ازاثرسوختاندن پشم و یاتکهٔ پشمی و تکه های روغن متصاعد شود

۱ ـ چرغندود Chərghəndood : گفته شود کنایه از دود آنچه که دارای روغن باشد .

۲۹ـ جزکك Jazək :اسم‌صفت (ك ج ف) بقیهٔ دبنه وچربو که به اثر حرارت بشکل جامد باقی می ماند ، کنایه ازشخص تیز وچالاك که بدروازی جزرگك Jazrək گویند و نیزبشکل جزدك Jazdək اسم (د) جزه Jeza و یاجزگك Jazək آمده است .

۳۰ـ جسمل Jasmal : صفت(ك د) چوب‌تسمه‌مانند یکه زودنشکند،انسان قوی ولاغزاندام که به اسم «آدم تسمه»نیز یاد کنند.

۳۱ ـ جغت jaghet : صفت (ك ج ف) آدم جنجالی، لولی . لولی Loley وجغت jaghat هردومترادف هم‌اند مگرغالباً به طبقهٔ نسوان استعمال میگردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثلاً: زن اکهٔ مراد بسیار جغتست (خانم اکهٔ مراد خیلی غالمغالی است) درینجا بمعنی «بی آب» ویا «بی شرم» نیز استعمال میگردد.

مثال دوم: الله خدا جان دختر اکهٔ مرادایقه لولی بودس که (الله و یاخدایا دخترمراد بسیاربی شرم وغالمغالی بوده) درینجا برعلاوهٔ بی شرم و غالمغالی و جنجالی، به اصطلاح گریانوک ویا کسی که توسط گریه و غالمغال مقصد خود رااجرا نماید نیز نسبت داده می شود.

۳۳ـ جغد jəghd : صفت (ك د ف ج) کهنه، لباس فرسوده، شخص کهنه پوش (جغد ین jəghdeen)

۱ـ جغدک jghdəd : نیز صفت و کلمهٔ مترادف و تصغیر جغد است.

۳۳ـ جغز jəaghz : اسم (د ف ج) درزو کفیدگی چوب دیوار وغیره.

۱ـ کشمی هاجغ jagh گویند.

۲ـ جغز jəghz : نوعی ازپرنده.

۳ ـ جغاندن jəghaandan : وچغاندن Chəghaandan پاره کردن معنی میدهد الفاظجغیدن jəghedan و jaghedan و جغیده jəgheda نیز استعمال میگردد.

۳٤ـ جغله jaghala : اسم (ك ف ج) توته های سنگ ـ سنگ ریزه.

۱ـ تکه و پارچه ـ افغانی نویس.

۳۵ـ جغیل jəghayl : که مترادف آن کشین Kəsheen است بمعنی گدونامعلوم معمولاً درمورد تاراستعمال میگردد مثلاً در کلاوه گفته می شود که: کلاوه بسیار جغیل شده سروپای آن معلوم نیست، این لغت دربین ترکی زبانها بمعنی دری آن معمول است.

۳٦ـ جفت jəft : اسم (د ك ف ج) دودانه ازیک جنس ـ یکجا شدن.

۱ـ به قلبه نیز استعمال میگردد وهم چنین بازی است بنام جفت وطاق.

۳۷ـ جفته jafta: حاصل مصدر (ك ج) خیززدن ، زدن توسط هر دو پای پس ، دراصطلاح حرکات ناموزون و بی‌جای اشخاص.

۱ـ الاسک alaasak : را نیز بمعنی جفته استعمال کنند.

۲ـ لگد اسپ و خر که به هر دو پای اندازد (رشیدی ـ غیاث)

۳ـ بفتح اول بروزن هفته خمیده و کج باشد و چوب بندی تاک انگوز او سقف خانه راگویند وطاق ایوان را هم گفته اندو بضم اول سرین و کفل مردم واسپ و شتر وغیره باشد ولگدی را نیز گویند که اسپ وشتر و امثال آن اندازند و گره رسیمان را هم میگویند ـ برهان.

٤ـ جفتک jaftak و یا جفتک jaftak : بمعنی جوزه ـ ملحق .

۵ـ جفته زن jaftazan: دشنامی است که به آدم های جنگی نسبت داده می شود.

۳۸ـ جفیدن jafeedan : مصدر و بشکل جوفیدن jofeedan نیز معمول باشد بمعنی مکیدن، کشیدن آب ومزهٔ چیزی توسط زبان.

۱ـ دروازی ها «بوش کردن Boshkardan» گویند.

۲ـ بعضاً جوفیدن Chofeehan و چوشیدن Choshechan هم استعمال میگردد.

۳۹ـ جق جق jaqjaq : اسم (ج ك) گریه و غال مغال طفل .

۱ـ زنگ زنگ Zengzeng: نیز گفته می شود.

۲ـ شوروغوغا ـ غیاث .

٤۰ـ جقسین jaqaseen : صفت (ك) کسیکه در هر کاری غال مغال نموده از انجام آن خود داری کند، غالمغالی.

۱ـ جرتسین jartaseen : نیز به عین معنی استعمال میگردد (ج)

٤۱ ـ جگرسوز (ك د ف ج) غمخوار و دلسوز ، در اصطلاح بمعنی مادر استعمال می شود مثال: او بی‌چاریکه بین جگرسوز نداره چته رنگ منگش پریده

(آن بیچاره را ببین که بی مادراست وچطوررنگ پریده معلوم می‌شود) تکلیف وسوزشی که دربعضی اوقات ازخوردن بعضی چیزی شوروشیرین احساس می‌شود افغانی نویس.

۴۲ـ جگی جگی jigyjigy : (دك ج) زاری کردن، جان جان گفتن بکسی، عذر البته تملق وچاپلوسی نیز معنی میدهد مگر بیشترجگی جگی بدوستان واولاد در اوقاتیکه ایشان قهر کنند استعمال میگردد.

۱ـ لفظیست که‌درحالت اضطرار گویند، غیاث

۴۳ـ جل jəl : اسم در (ك ف دج) معمول است وآن تکهٔ ضخیمی باشداز نخ ویاازپشم که اسپ ویاخررابدان پوشانند (ترکی)

۱ـ درواز یهاجل خررا «توغوم Toghom» واز اسپ راجل نامند.

بعضاً این لغت رابشکل «جول jol» تلفظ کنند هرگاه «جل jal» خوانده شود درآنصورت حرارت وشدت گرمی مراد می‌باشد. ونیز به عین تلفظ پرندهٔ رامعنی میدهد که کشمی ها آنرا «جلك jalak» میگویند.

۴۴ـ جمبیرك jamberək : اسم در (ج) مروج است ودختران هنگامیکه ازجوی ویا چشمه آب می برند، آنرا برسرمیگذارند برای اینکه کوزه سرشان را افگارنسازد، جمبیرك یك توتهٔ حلقوی ضخیم است که از تکه ساخته شده است و «جمبیلك jambelək نیز یاد میکنند، درمناطق کشم «فرك Fərək» گفته می شودوفرك به عین تلفظ درحصص جرم به اشخاص دماغی (متکبرومغرور) اطلاق میگردد.

۴۵ـ جمبیل jambel : اسم (ك ج) نوعی از نبات است که ازآن اوماچ سازند وبعضاً آنرا «Bəl» گویند.

۴۶ـ جمر jəmər صفت (ج ف ك) چیچکی.

۱ـ بدروازی بجر Bəjər خوانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

٤٧ـ جمسوزك jəmsozək: حاصل مصدر، شیرینی دادن، گرفتن شیرینی ازسبب لباس یاجامهٔ نو .

٤٨ـ جـنجلك jənjələk : اسـم، صفت (ك دف) کـلولـه، نـوعی از نشستن کاکل‌های چملك.

۱ـ بدروازی جنجیل jənjel .

٤٩ـ جندی jənde : صفت (ك ف ج) دیوانه ، ومدهوش واشخاص عصبی

۱ـبدروازی‌دیونه deyona.

۲ـ کسیکه جن‌دارد، آدم عصبی مزاج، افغانی‌نویس.

جن را«جند jənd» گویند وبعضاً به‌اسم«اجینه ajena » نیزیاد کنند و« جنـدك jəndək » راباسم تصغیرجند استعمال میکنند.

٥٠ ـ جندك باد jəndəkbaad : اسم(ك ف ج) گردبادبه نحویکه گردوخـاك را متصاعد سازد.

۱ـ بدروازی «گردبادك gardbaadək » گویند.

٥١ـ جندمش jandəməsh : (ك دف ج) پروانیست ، مهم نیست وبـاصطلاح کابل بیلایم .

٥٢ـ جنده janda : صفت (ك‌د ف ج) ژنده ، کهنه وفرسوده (جغد jəghd) هم به عین معنی استعمال میگردد که شکل‌دیگرش جغدین jəghdeen است و«تلت Təlt» و«تلتین Təlteen » نیز بمعنی جغدوجغدین استعمال میگردند .

٥٣ ـ جنگ جنگ jengjeng : بکسردوجیم (حاصل مصدر) غالمغال ونق نق کردن ومعمولاً به غال مغال اشخاص ضعیف البنیه وترسو اطلاق می شود .

۱ـ تملق وچاپلوسی، افغانی نویس .

٥٤ ـ جنگ زرگری jangyzargary : اسم‌مرکب(د ك ف) جنـگ سـاختگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ـ کنایه از جنگ ساختگی باشد ، برهان

۵۵ـ جنورjanwar : اسم وصفت(ك‌د ف ج) مخفف جانور برای حیوان استعمال میشود و گاهی هم بقسم کنایه به انسانها گفته می شود .

۱ـ آهو.

۲ـ بدروازی و بعضی حصص دیگر جنور عبارت از مرغیست معروف ازجنس بازو باشه که بدان دیگر مرغان راشکار کنند .

۵۶ـ جنش jansha: حاصل مصدر (دروازی) یکجاشدن رمه ها ،پهلو به پهلو بودن دو رمه .

۵۷ـ جنگ‌وپنگ jengopeng : (حاصل مصدر) (ك‌د ف ج)غالمغال،شور مشور بغضاً «جنگ وینگ jengoweng » نیز گویند واین کلمه در بارهٔ اشخاص ضعیف بکار میرود .

۵۸ـ جنگ jeng : صفت (ك) کالای جیك jek شده و به اصطلاح کابل چملك شده وصدا نیز معنی میدهد و بدروازی جنج jang گویند.

۱ـ جنگس jəngass : صدای گریهٔ طفل.

۵۹ـ جنگرتک jəgərtek : (ك) بخود پیچیده ـ کشین وژولیده .

۶۰ـ جنبیدن jənbedan :مصدر (ف ك ج د)شکل دیگر آن جمبیدن jəmbedan بمعنی حرکت خفیف کردن ـ شورخوردن اشکال دیگراین لغت « بجم bəjəm » ویابجمب bəjmb بجنب bəjənb ، جنبید jənbed ، جمبید jəmbed نجمبید ، نجمب نجنب وغیره می‌باشد.

۶۱ـ جوار jowaar : اسم مکان (ك د ف ج) جوی ، نهر.

۱ـ جوبار که اصلا جویباراست نیز معمول می باشد.

۲ـ اسم تصغیر هر دو « جوارك jowaarək »وجوبارك jobaarək است .

(c) ketabton.com: The Digital Library



٦٢ ـ جواز jəwaaz :اسم آله (ف ج ك) دستگاه روغن کشی است در نواحی تخار و بدخشان و نقاط دیگر .

۱ ـ آو جواز aaw jəwaaz : قسم دیگری ازین دستگاه است که توسط آن شالی را پاک کنند.

۲ ـ بضم اول بروزن گدازها ون سنگین و چوبین را گویند وظرفی را نیز گفته‌اند ـ برهان

۳ـ سر کوه باشد چون هاون چوب لیف که در آن سیر و غیره کوبند فرخی گوید:

ای بکوپالی گران گفته پیلان را پشت × چون گرنجی که فرو کوفته باشد بجواز ـ لغت فرس

٤ـ ظرفیکه در آن روغن از حبوبات کشند ـ افغانی نویس

٦٣ـ جواز ک jəwaazək: اسم آله (ك د ف ج) اغور ـ هاون کوچکیکه در آن زرد چوبه را کوبند علاوه از جواز ک واغور این عملیه را توسط لمبان سنگ ـ ləmbaansang که نوعی ازاوغور می باشد اجرا کنند و بدرواز ی آنرا سنگ غیلونک ghelonək گویند و سنگ غیلانک ghaylaanək و یاسنگ جر، سنگ جر کنک jarkənak یک نوع بازی است که سنگ هارا ازسر کوه ها بطرف پایین رها کنند.

٦٤ـ جوال jowaal :اسم آله (ف ج دك) ظرفیکه در آن گندم، کاه، جو وغیره کشند.

۱ـ جوال، اندازه و مقدار معین جو و گندم است و مردم بدون اینکه در معاملات قرض دادن و یا پاشیدن گندم وغیره وزن کنند جوال را معیار قرار میدهد. معمولاً ازدو چیز پشم و نخ ساخته می شود نخی آن که زیاده تر در حصص قطغن زمین بافته وساخته می‌شود ، شکل سفید و ملگی malagy (نخودی شکل) داردو پشمی آن اکثراً دیزاین راه دار سیاه وسفید می باشد .

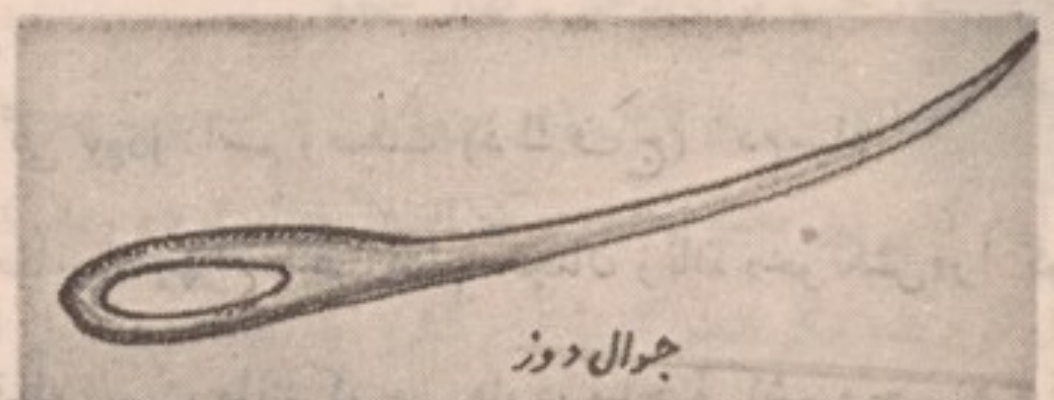
۲ـ چیزیکه در آن غله اندازند ـ غیاث.

۳ـ بضم اول بروزن زغال معروف است و آن ظرفی باشداز پشم بافته که

چیز ها در آن کنند و یک لنگ باررا نیز گویند و بمعنی مکروحیله نیز آمده است. کنایه از بدن انسان هم است و کنایه ازچیز های کشاده باشد.

٤ـ در بدخشان نیز جوال کنایه ازچیز های کشاده مورد استعمال میباشد

٦٥ـ جوال دوز jowaaldoz : اسم آله (دف ج ك) سوزن خیلی کلان و بزرگتر


جوال دوز

زسوزن که برای دوخت جوال ، خرجین ، جل و پالان حیوانات بکارمی آید. این نوع سوزن توسط آهنگرهای محلی ساخته می شود.

٦٦ـ جوانه jəowaana : صفت (ك دف ج) نر گاوسه ساله و نرگاو یکه تازه آمادهٔ قلبه کردن شده باشد.

٦٧ـ جوخار jawkhaar :اسم و شکل تصغیرآن جوخارک jaw khaarək و آن گنجشکی باشد که خوراک آن جوو بشکل خاکستری « جوخرک jawkherək » نیزمعمول است.

٦٨ـ جوره jawra : صفت (د ك ج ف) سردی زده.

مثال : امسال ای دست خنکی مردمه جوره میزنه.

جوزون jowzoon : اسم مکان ، جاییست درفیض آبادواقع دروسط شهروآن نام قدیمی فیض آباد وشکل اصلی آن جوزگون بوده است.

٧٠ـ جوشک jooshək : اسم(ج ك) نام خوراکیست که از کله وپاچهٔ حیوان و گندم سازند.

٧١ـ جوغاشم jawghaashəm :اسم(خاش) گلی است کوهی برنگ الوانی که

(c) ketabton.com: The Digital Library

در بهار می شکوفد .



۱- الوانی یاالوا ن رنگیست بشکل نارنجی مایل به‌سرخی هم چنان الوان تکه ایست برنگ مذکور

۷۲ - جوق jawəq: صفت (ج) جغد یـن ، کهنه و کهنه پوش .

۷۳- جو گی jogy :اسم وصفت (د ك ف ج) آدم‌سیاه چهره‌مخصوصاً سیاه‌چهرهٔ لاغر اندام‌همچنان زنان «خونکش»را گویند

۱- قبیله ایست مانندکوچی هاودرساحهٔ کشم وجـر م « قوال qowaal » نیز گفته می شوند .

۲- درو یش ومرتاض هندو (نوعیست ازکبوترکـه سر ومنقار آن سفید وبعضی از پر های آن سیاه و بعضی سرخ باشد) افغانی نویس .

۳- جت jat : نیز به عین معنی استعمال میگردد .

۷٤- جولک jolək : اسم ، نوعی ازطیور برنگ خاکستری مانندگنجک.

۷۵- جومه Joma: اسم (د) جامه عبارت ازچپن های پنبه دار وچپن های بی پنبه را جیلک jaylak : گویند .

۷٦- جون jon : (د)بمعنی جان برای محبت وجان استعمال می شود.

۷۷- جووت Jowət : صفت (ك ف ج) ممسک .

۱- در مناطق درواز کنسک Kanesk که در کابل نیز معمول است مورد استعمال‌دارد .

۲- جووت شایدازجهود(یهود) که به‌بخل وممسکی‌شهرت دارد گرفته شده‌باشد.

درمنطقهٔ کشم جوت Jot بایك واو تلفظ میگردد .

۷۸ ـ جهل Jehl: قهر وغضب ، کوترم Kotaram نشان داد ن خود را ، ستیزه مثلاً: کسیکه بزودی ازجای بر نخیزد. میگویند جهل کرده‌وشاید از کلمهٔ جهل و نادانی گرفته شده‌باشد .

۷۹ـ جهیزی Jehezy : (كف ج) اموالیکه‌پدر هنگام عروسی به دخترش میدهد.

۱ـ اسباب ورخت برای‌دختر ـ بهار عجم .

۸۰ ـ جلاب Jallaab : اسم فاعل (عربی) (د ك ف ج) سوداگر و محتکر .

۱ـ آدم کش نیز معمول است که اصلاً جلاد بوده و بشکل غلط مشهور به‌جلاب مبدل گردیده مگر لفظو کلمهٔ آدم کش به اصطلاح کابل لجوج و بدو به کسیکه اشتباه جنایت ونامهربانی بدان باشد مستعمل است .



۲ ـ کنایه ازشخص خلاف طبیعت که بالفظاست گویند ـ افغانی نویس.

۸۱ـ جیداق Jaiqaa: صفت (ج ف) خمیازه در وقت حرکت لباس‌هارابالاگرفتن وجیداقی کنایه‌از کسیست که در کارجایت نشان بدهد. وآدم‌های‌جیداقی را چپله Jəpala هم گویند .

۸۲ـ جیرك Jayrək : اسم (خاش) گیاهیست که از برگ آن سبزی پخته کنند و چون بزرگ شود آنرا برای سوخت جمع آوری نمایند وبنام سیچ Seech ویا Seechək سیچك نیز یادمیگردد.

۸۳ـ جیره Jera : اسم (ك) نام پرنده‌ایست که از کبك خوردتر ومشابه‌به مینا می‌باشد وبشکل جیر Jer هم استعمال شود .

۱ـ جیره Jayra : عبارت‌ازنان‌سرکاری که‌به‌اندازه‌داده‌می‌شودو کنایه‌از کسیکه

بمزدور و یا اقارب خودنان کم میدهد .

۲- جیر : نوعی است ازچرم - افغانی نویس .

۸٤ - جیس Jees: (ك ف ج) دیدن طرف کسی به قهر ، انسان دهن باز پیشانی ترشی. که بدروازی اپارت apaaɪt و کلکات Kolkaat گویند .

۸۵ - جیك Jeek : صفت (ك ف ج) چملك و بی اتو .

۸٦ - جیو ك Jaywək: اسم تصغیر (ج ف ك د) جیب کرتی ، پیراهن وغیره در کشم جوك Jəok تلفظ میگردد .

۸۷ -جیه Jeya: ضمیر (ك ف ج) مادر ، بدر و ازی نسنه nəna وجیهٔ کلان بمعنی مادر کلان و مادر کلان را معمولاً ماما هم گویند امادر وازی ها Ve فی و ببی Bəby گویند، ماما که در اصطلاح محلات دیگر ما ، برادر مادر است تغه Tagha گفته می شود .

۱ - جیجی Jeejy: اسم ، سینه و پستان مادر از زبان اطفال .



(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب دری در سرزمینهای دیگر

اشعاری از گویندگان تاجیک دربارهٔ
مردم و کشور افغان

سلام دوستی به مردم افغان

مردم کار و شجاعت ــ مردم افغان ، سلام!
از دیار شوروی، از ملک تاجیکان سلام!
سرفرازیم اینکه مهمان شما گردیده‌ایم،
اولین حرف است در گفتار هر مهمان سلام.

ما شمارا این سلام از دوستان آورده ایم،
تحفه یی از میوه های بوستان آورده‌ایم.

عصر ها همسایه ایم و همزبان ما و شما،
در یک آهنگیم شعر و نقش خوان ما و شما؛
میخوریم از پنج و آمو آب مان ما و شما،
محو کرده دشمنان را بی امان ما و شما ؛

هر یکی بیراق آزادی خود افراشتیم ،
خرمن نعمت ز کشت دوستی برداشتیم .

اتحاد شوروی در راه صلح است استوار،
کشور افغان درین راه است باوی هم‌قطار؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنگجو از صلحجو مغلوب خواهد شد یقین،
میل عاجز میشود چون برخورد با کوهسار!

مردم کار و شجاعت ـ مردم افغان، سلام!
از دیار شوروی، از ملک تاجیکان سلام!

اوگوست ۱۹۵۸

عبدالسلام دهاتی

سلامنامه
به دوستان افغانی

السلام، ای ملت همت بلند
السلام، ای دوستان ارجمند!
باند ای رودکی، امروز ما
میهمانان دیار دلپسند:

«هیچ شادی نیست اندر این جهان،
برتر از دیدار روی دوستان!»

از دیاری که بهارش بی خزان،
عشق میروید زخاک پاک آن،
آسمانش چون دل ما بی غبار،
بر شما با دا سلام، ای دوستان.

«هیچ شادی نیست اندر این جهان،
برتر از دیدار روی دوستان.»

پایهٔ صلح امانی ـ دوستی است،
لذت عشق و جوانی ـ دوستی است.

دوستی مارا به هم نزدیک کرد،
آفتاب زندگانی دوستی است .

«هیچ شادی نیست اندر این جهان،
بر ترازدید ارر وی دوستان .»
میر سعید میرشکر

ستاره ها و نقاب

هست شهرعجب به شرق زمین
اخترانش نقاب بگرفته ،
گراز آنها یکی کشاید روی ،
صورت ماهتاب بگرفته.

• • •

صبحگاهان ستاره‌ها لب‌جوی،
کوزه بر کتف میشوندروان ،
نیمهٔ روزمسیر کوچه کنند ،
شام در کلبه هاشوندنهان .

• • •

هست درشهر خودیگانه‌قمر ،
اصل آن‌ازستارگان بوده‌است.
یک‌سحرگاه‌رفته برلب‌جوی ،
رخ رها از نقاب بنموده‌ست .

• • •

باخبر گشته آفتاب از آن ،
به تماشا شتاب بنموده ست .
ازسربام شهر نظاره ،
سوی آن ماهتاب بنموده‌ست

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازهـمان وقت ، آفتاب آنجا
تـاقد بام خانه‌نزدیـکـ‌است .
شهر تفسا ن همیشه از نو ر ش
آن‌چنانی که‌بزم تاجیـکـ‌است.

• • •

ای اگرآن ستار ه ها یکسر ،
ازر خ خـودنـقاب پرتـایند ؛
قمر ستـان شود سـراسرشهر ،
اختر ا ن فلـکـ به اشـکـ‌آیند.

عبدا لجبار«قهاری»

به مردم ا فغان

ای‌یـارو بـسـرا دران افـغـان ،
ای خوا هروما دران ا فغان !
از مـابـه شمـا سـلام بـادا،
صـد عـزت واحـترام بـا دا !

• • •

را هی که به ا ین د یا رافتا د،
ازقلـهٔ کـو هـسار ا فتـا د.
از بیشه ورودو کشت افتـاد،
گـویـا زبـر بهـشت افـتاد .
هر بوته وهر نهـال دیـدیـم ،
باکشورخود مثال دیـدیـم .
آنها که دراین دو کشورستند،
گویاکه دوگانه خواهرستند .
آنها که‌دراین دو کشورستند ،

(c) ketabton.com: The Digital Library

گویا که به هم بر ا در ستند.
اندا م مثا ل نـا ن گـــند م ،
سیمای کشا ده د ست مر د م .
سرهای به حکمت آ فر یده ،
د لها ی به شعر پر و ر یده .
یا ر ان خکم به آ بـــرو یید
درماچه تفاو تیست، گو یید ؟
مارا که‌سحردگر ـ دگر نیست.
خورشیدوقمردگر ـ دگر نیست.
یک ابر به هردوملک خیزد،
باران بـــرابـــر ی بـــر یزد .
ازرودیگانـــه آب نوشیـــم ،
یک نوع به تن لباس‌پوشیم.
یک‌طبع‌ویکی طبیعت‌ماست،
پس دوستی‌فرض‌وسنت‌ماست.

غفار «میرزا»

(c) ketabton.com: The Digital Library

جنبش تصوف و تکامل مثنویهای عرفانی

-۲-

ج. مثنوی مولوی شاهکار عرفانی :

نردبان آسمان است این کلام
هر که زین برمیرود آید ببام
نی ببام چرخ کـو اخضر بود
بل ببامـی کز فلك بـرتر بـود

۱- مولوی بزرگترین شاعر متصوف:

بزرگترین وعالیترین شاعر متصوف در تمام دوره‌ها، جلال‌الدین محمد است که مولینای بلخ یا مولوی نیز نامیده میشود. مولینا جلال‌الدین محمد فرزند سلطـان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین الخطیبی الکبری الحنفی، بزرگتـرین شاعـر متصوف افغانستان است که درسال ٦٠٤ هجری در بلخ، مرکز ثقافت وفـرهنگ آندور، تولدیافت. چون اکثر عمر خود در آسیای صغیر بسر برد، بمولینای روم نیز معروفست. دوبار ازدواج کرد و درسال ٦٧٢ درشهر قونیه وفات نمود.

پدرش محمد بن حسین نـواسهٔ دختـری عـلاء الدیـن خـوار زمشاه صوفی بزرگ بود و پیروان زیادی در طریقت داشت و از فاضلان و مشایخ عارفان بشمار می‌آمد و از خلفای شیخ نجم‌الدین کبـری بـود. نخست نـزد خـوارزمشاه مقرب بود. بعد حسد محمد خوارزم شاه تحریك شد و مخالفان نیز ازوی شکایتها

کردند که موجب رنجش خوارزمشاه گشت ووی نیز مجبور بمهاجرت شد. این مسافرت مقارن ظهور فتنهٔ مغول اتفاق افتاده وفتنهٔ مغول هم درین مهاجرت بی تأثیر نبوده است. بناءً بهاءالدین درحدود ۶۱۷ بلخ موطن خودرا ترك گفت. درینوقت جلال الدین چهارده ساله بودو باپدرخودبه هرات آمد واز آنجابه نیشاپور رفت وبدیدن فریدالدین عطار رسید. عطار، جلال الدین رادعا کرد ومثنوی اسرار نامهٔ خودرا بوی داد و ببهاءالدین گفت: این فرزندرا گرامی دار، ازناصیهٔ او بزرگی هویداست. باشد که از نفس گرم آتش برسوختگان عالم زند.

بهاءالدین ولدوخانواده‌اش بمکه رفتند. از آنجا بملاطیفه شدند وچهار سال بماندند، سپس در آسیای صغیر متوطن گردیدند. هفت سال درلارنده مقیم گشتند وبعدبدعوت سلطان علاءالدین کیقباد(۶۱۷-۶۳۶) دوازدهمین پادشاه سلجوقی روم، بقونیه مرکزحکومت اورفتند. بهاءالدین که عالم بزرگی در علوم ظاهری وباطنی بود، بتدریس علوم ونشرفضایل وارشادپرداخت. علاء الدین نیز بوی سخت ارادت داشت.

جلال الدین نزدپدر تحصیلات خودرا آغاز کرد. پس ازوفات پدرش (۶۲۸) ازمجالس درس برهان الدین محقق ترمذی که ازشاگردان پدرش بودو آن وقت درمسلك خواص اهل طریقت مقامی داشت، کسب فیض کردو نه سال ازوی ارشاد گرفت. آنگاه بحلب ودمشق وسایرشهرهای سوریه سفر کرد واقامت گزید واخذ معرفت ودرك مجلس اصحاب طریقت نمود. سپس بقونیه برگشت وبتدریس مشغول شد.

روزی برحسب اتفاق باشمس الدین علی بن ملك دادتبریزی برخوردواین ملاقات درحیات وی عظیم تأثیر کرد. شمس ازمولینا پرسید که غرض ازمجاهدت ودانستن علوم چیست؟ مولینا گفت: روش سنت وآداب شریعت است. شمس الدین

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرمود این خود ظاهر است. مولینا گفت: ورای آن چیست؟ شمس گفت: علم آنست که ترا بمعلوم رساند و بشاهراه حقیقت کشاند و این بیت حکیم سنایی برخواند:

علم کز تو ترا بنستاند جهل از آن علم به بود بسیار

مولوی از استماع این سخن متأثر و متحیر گشت و مرید شمس گردید و تحت تأثیر شمس از قیل و قال مدرسه و مجلس اهل بحث پای بیرون کشید و گوش بنغمهٔ نی داد و بساط سماع گسترد. شمس صوفی شوریده حالی بود که سجیهٔ متبارز، نفس گرم و جاذبهٔ بزرگ و بیان مؤثر داشت. از شهری بشهری می آمد و با اهل ریاضت و درویشان و عارفان انس و الفت مینمود. در حدود ۶۴۲ بسراغ مولوی آمد و او را شیفتهٔ خود نمود و راهبر روحانی او شد. مولوی مدتی از صحبت وی فیض برد و تعظیم و احترام بزرگی بوی می نهاد، چنانچه از گفتارش هویداست. شمس باری بدمشق مسافرت کرد و برگشت و باز بار شاد پرداخت و انگیزهٔ عشق و شوق مولوی را فراهم کرد و آتش عشق او را دامن زد.

شمس دارای وجد و حال بود و در آن حال بظواهر چندان اهمیت نمی گذاشت. بیباك بود و اسرار را فاش میگفت. همان بود که مردم شوریدند و در سال ۶۵۴ هجری ویرا کشتند. از برخی غزلیات برمی آید که وی ناپدید شد و هرچند مولینا او را جستجو کرد اثری از وی نیافت.

مولوی پس از یاك سلسله سرگذشتها و ریاضتها در عالم علم و عرفان بمقام بلندی رسید. سپس برسم مشایخ خلیفه‌ای برای خود معین کرد که نخستین آن صلاح الدین فریدون زرکوب است. مولینا توجه و علاقهٔ وافر و اعتقاد تمام بوی ابراز میداشت. پس از ده سال که وی وفات نمود (۶۵۷) حسام الدین حسن بن محمد حسن را برخلافت برگزید. وی یازده سال در حال زندگانی مولینا و دوازده سال پس از وفاتش جانشین وی بود. پس از وفات حسام الدین (۶۸۳) خلافت بسلطان ولد پسر مولوی رسید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسام الدین از پیروان بزرگ او بود و در علم تقوی و معرفت بدرجهٔ عالی رسیده بود. بتشویق و تذکروی بود که مولوی مثنوی شاهکار ذوق و عرفان افغانستان را نوشت. مولوی در قونیه خانقاهی درست کرد و پیروان پروانه وار گرد شمع درخشان عرفان وی جمع آمدند و دستگاه تصوف در قونیه نفوذ و اعتباری یافت و بنام طرقهٔ مولوی مدتها باقی بود. مولوی پس از شصت سال سوز و گداز و هجر بوصل حقیقی رسید.

سلطان ولد پسر مولوی که اسمش بهاء الدین احمد است، در سال ۶۲۳ هجری متولد و در سال ۷۱۲ در قونیه وفات شد و در تربت مولوی دفن گشت. وی سی سال از مشایخ بزرگ اهل طریقت بود. بزبانهای دری و ترکی شعر میگفت. ذوق عارفانه و قریحت شاعرانهٔ او شهرت بسزایی دارد. سه مثنوی از او باقیست که مشهور ترین آنها ولد نامه است در شرح پدر و اولیاء و تفسیر مطالب و مقالات عرفانی. به نثر نیز پرداخته مطالبی دارد. وی در ادبیات ترکی مقام و تأثیر بزرگ دارد و چون پدرش از عوامل بزرگ انتشار ادبیات افغانستان و زبان دری در ترکیه بشمار میرود.

۲ـ مثنوی معنوی یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان:

مثنوی معنوی از بزرگترین آثار ادبی جهان و متضمن بیست و هفت هزار بیت و دارای شش دفتر است که در حدود ۶۵۷ تا ۶۶۰ هجری نظم آن آغاز گردیده و قبل از مرگ مولوی تمام شده است. مثنوی معنوی نه تنها بزرگترین محصول اشعار و بهترین آیینهٔ افکار جلال الدین بلخی است، بلکه کاملترین دیوان تصوف زبان دری نیز میباشد که در بحر رمل (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات) سروده شده و یکی از عالیترین شاهکارهای نبوغ و الهام بشر است. روح عمیق، حرارت و شور، زیبایی، تعلیمات بلند اخلاقی، شکوه سبک رنگ آمیزی درخشان، آهنگ روحنواز آنرا از نیرومندترین کتابها ساخته است. سراسر کتاب از معنویات مملوست که آنرا گیرا و زیبا جلوه میدهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثنوی عرفانی را سنائی اساس گذاشت و عطار در بیان عقاید صوفیانه آنرا بکار برد ومظهر شور و ذوق گردید. سپس مولوی آنرا بکمال رسانید :

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم یك کوچه ایم

مولوی پس ازاینکه دفتر اول را نگاشت بنابر وفات حسام‌الدین دو سال دیگر در نگارش مثنوی وقفه رخ داد :

مدتی این مثنوی تا خیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاءالحق حسام‌الدین عنان باز گردانید زاوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود بی بهارش غنچه ها نشگفته بود
چون زدریا سوی ساحل باز گشت چنگ شعر مثنوی با ساز گشت
مطلع تاریخ این سودا وسود سال هجرت ششصد و شصت و دو بود

آغاز هر دفتر بنام حسام‌الدین است چنانچه ازجمله :

ای ضیاءالحق حسام‌الدین تویی که گذشت ازمه بنورت مثنوی
مثنوی را چون تو مبداء بوده ای گرفزون گردد تواش افزوده‌ای

مطلع دفتر پنجم اینست :

شه حسام‌الدین که نور انجم است طالب آغاز سفر پنجم است
ای ضیاءالحق حسام‌الدین راد اوستاد اوستادان صفا را اوستاد
گر نبودی خلق محجوب و کثیف ور نبودی حلقها تنگ وضعیف
در مدیحت داد معنی داد می غیر این منطق لبی نکشاد می

محتویات مثنوی حکایتهای مسلسل منظومی است که مولینا باذکر آنها نتایج دینی وحقایق عرفانی را بزبان ساده واز راه تمثیل وحوادث روز بیان میکند وباین ترتیب بسیاری از آیات قرآن کریم، اخبار واحادیث نبوی رابسبك عرفانی شرح وبیان میکند. مولوی چون دیگران با نقشهٔ معین بنظم مثنوی نپرداخته تاآنرا

بفصول بخش کند، بلکه هر چه دلش میخواست، میگفت. در شعر نظم و سیاق و ترتیب بکار نبرده است. اشعارش چون صحنهٔ طبیعت پراگنده، زیبا و بی تکلف و پراز لطف است. برای آنکه راهبری و ارشادش نتیجهٔ مثبت بدهد و موضوع را ذهن نشین کند، معانی را با حکایت و داستان توجیه کرده است. هر بحث و موضوع را با حکایت و داستانی آغاز میکند و همینکه دانست فکر خواننده را کاملاً متمرکز کرده است، حکمت و منظورهای عرفانی بمیان می آورد و ببیان حقایق میپردازد. خواننده برای آنکه سلسلهٔ داستان نگسلد مجبور میشود آنرا بخواند و بختم داستان برسد که این از نظر داستان نگاری و رمانهای تبلیغی ارزش عالی دارد. مولوی در مثنوی بحدیقه و منطق الطیر عطار نظر داشته غالب افکار آنانرا و یا داستانهای آنانرا بیشتر پرورش داده و عمیقتر ساخته است. مثنوی چون منطق الطیر دارای یکموضوع واحد نیست. در تمام مثنوی چندین صد تمثیل و حکایت آورده شده و منظورهای عمدهٔ تصوفی و عرفانی خود را در آن گنجانیده است. تقسیمات آن بدفترها نیز از نظر موضوع نیست بلکه از روی مقدار است.

در دفتر اول پس از مقدمه در کلیات و تصریح فکر اساسی خودش که (عشق) است و در هر چیز جلوه گر شده و باید سر آن پنهان باشد و فاش گفته نشود و در حدیث دیگر ان سر دلبر ان گفته آید، بحکایت کنیزك و عاشق شدن سلطانی بروی میپردازد و میگوید این داستان را که در حقیقت نقد حال ماست بشنوید:

در ایام قدیم سلطانی بود متدین، روزی بشکار رفت در راه کنیزکی را دید و بروی عاشق شد با پول و مال فراوان ویرا خرید و باخود آورد و مدتی با او سپری کرد. اما کنیزك پیوسته زار و ناتوان میشد تا اینکه مریض شد و ببستر افتاد. سلطان بزرگترین طبیبان کشور را حاضر کرد و وعده داد که انعام فراوانی بایشان خواهد داد. اما طبیبان هرچند کوشیدند ثمرهٔ نبخشید. سلطان مایوس شد. بسوی مسجد رفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنجا ناله وگریه سرداد وعذرها کرد . بحر بخشا یش بجو ش آمد. در محراب مسجد خوابش برد.درخواب دید که میگو یند ش شخصی که فردا می آید مشکل تراخواهدگشود. روزی دیگرمنتظر آمدن مردمسافرشد . چون اورادید بعزت و واکرامش پـرداخت.پس از آن ویرابیستر مریض حاضر کردومرض اورابرایش گفت.مردمسافر گفت: برای تشخیص بهتر است ویراساعتی بامریض تنهابگذارند. همه از اطاق بر آمدند. مردمسافر ازموطن مریض وخویشان وشهرهاییکه دیده بود پرسیدودرین حال نبضش را بدست داشت و بچهره ووضع اودقیقا نه مینگریست. تااینکه سخن بشهرسمرقندرسید نبض اوشدید ترشدوچهره اش سرخ گشت ویك هیجان دروپدید آمد.مردمسافر ازدوستان اودرشهرسمرقندپرسید .اوهریك رانام گرفت تااینکه ازمحلهٔ سرپل کوی غاتفریاد کرد.نبض اوبشدت زد،رنگ چهره اش دگرگون وهیجانش تیزترشد. مریض گفت که درین محل زرگری بود،مراخرید ومدتی بااوبودم اما مرا فروخت تابااین دیاررسیدم چون مردمسافر علت دردرایافت دانست که علت آن مرض جسمانی نبود، بلکه علت روانی بود که درجسم ظاهر شده بود .درعصرحاضرزیگموند فروید درتحلیل وتجزیهٔ روحی از ین نوع امراض بکثرت یادکرد که درروانشناسی وطب به(Hysteria) معروفست.سپس بوی گفت با یدکسی ا زرازش آگاه نشود . خلا صه موضو عراباسلطان درمیان گذاشت واضافه کرد را ه حل آنست که زرگرمذکوررا باتحف وهدایای زیاد اینجا طلب کنید. کس فرستادند وزرگررا خواستندتا برای سلطان زیوائی درست کند.چون زرگر آمدمردمسافر به سلطان گفت که کنیزك را بوی بخشد. کنیزك نزدوی آمد وکم کم صحت یافت وبازرگرمیبود. اما زرگر بتدریج زرد و زارمیشد تاناتوان گشت وپدرودزندگی گفت.عشق کنیزك نیز کاستی گرفت. عشقهایی که ازپی رنگ بودعاقبت ننگ است . کنیزك صحت یافت ودیگر بیادزرگر نیفتاد چه بقول مولوی

عشق مردگان پاینده نیست باید شخصی زندهٔ راگزید که هرگز محو نگردد. البته نابودساختن زرگراز ترس ویابنابر کدام ملحوظ دیگر نبود، بلـکه به‌سبب الهامی صورت گرفته بود. این نیک بدنما، بهرامتحان نیک وبد صورت گرفته بود.

بشر بحقیقت کار کمتر پی میبرد وازروی ظواهر قیاس وقضاوت میکند؛ چنانچه گویند بقالی طوطی زیبا داشت که با سوداگران نکته ها میگفت. روزی طوطی شیشه‌های روغن بادام راریخت، بقال بقهر شدوبسرش کوفت وموهایش بریخت واز گفتارفروماند. دکاندار افسوس میخورد. پس‌ازدوسه روزی‌درویش شوریده حالی که موی بسر نداشت نزدیک‌دکان آمد ،طوطی که اورا بدید گفت تو نیزمگر شیشهٔ روغن بادام راریخته‌ای مردم‌ازقیاس او بخنده آمدند که درویش صاحب دلق رامانند خود پنداشته بود ونباید کارپاکان رااز خودقیاس کنیم گرچه در نبشتن شیر وشیر یکی است.

مولوی درطی‌داستان پیش که یکی از چند صد داستان مثنویست، چند بارسلسلهٔ داستان راگسیخته،مطالب‌فلسفی ومفاهیم عرفانی خود را ارشاد و راهبری میکند پند واندرزمیدهد و بازداستان خـود را ازسر میگیرد.

این حکایت‌مثنوی رانظامی عروضی درمقالت‌چهارم چهارمقاله‌آورده و با تفصیل بیشتر این نوع‌معالجه‌را بابوعلی‌سینا نسبت میدهد وسلطان راقابوس گوید. همچنین نظامی گنجوی‌در اسکندرنامه ازعشق ارشمیدس باکنیزك چینی یادمیکند. این‌داستان بابرخی ازحکایتهای عطاردرمنطق‌الطیر وباروح کلی‌منطق‌الطیر ارتباط عمیق دارد. بعد جامی‌این‌داستان را بصورت دیگری درسلامان وابسال پرورده‌است. نکات عمده ومفاهیمی که درین داستان مضمراست وازآن‌بسنخ فکری مولوی میتوان پی برد اینـهـاست :

۱ـ دیدن عجزبشر وقدرت خداوند وعدم اعتماد براسباب ظاهری(۲)چگونگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

خیال و تأثیر آن در زندگی مادی و معنوی انسان (۳) لزوم رعایت ادب در حضور مرد کامل (٤) چگونگی عشق و اینکه حال در قال نمی گنجد و عشق در بیان نمی آید (٥) ظهور حقیقت و بینیازی او از دلیل و برهان عقلی (٦) رمز قصه سرایی و داستان پردازی مولوی (۷) اشارت باینکه طبیب و معالج بمطالعهٔ علامتهای ظاهر نباید اکتفا کند، بلکه در احوال نهانی نیز باید کنجکاوی نماید (۸) لزوم تدبیر و اندیشه در کار و انتقاد از اعمال جاهلانه (۹) فایدهٔ کتمان سر (۱۰) فریفته شدن آدمی بظواهر امور (۱۱) پایداری عشق حقیقی و ناپایداری عشق مجازی (۱۲) ضروری بودن پاداش و کیفر (۱۳) بیان اینکه هرچه مرد کامل میکند، صواب و مطابق حکمتست (۱٤) غلط بودن قیاس بنفس و سنجش بی بنیاد (۱٥) ذکر این مطلب که دل پاک میزان حق و باطلست (۱٦) بی نیازی انسان از مجاهدت و ریاضت پس از وصول او بدرجات کمال (۱۷) بیان اینکه انسان تسلیم هر کس نباید بشود و انتقاد از مرشدان سالوس.

سبك مثنوی مولوی از حیث رسایی مقصود و انسجام موضوع و لطافت معنی و دقت فکری، صفا و متانت و پختگی اندیشه عرفانی، بسیار عالیست. مولوی معانی را با اندیشهٔ باریك مربوط ساخته در ترکیب الفاظ مهم نیرومند است. توجه مولوی بیشتر بمعانی بوده و بلفظ کمتر متوجه شده است و اینکه مولوی این وزن را انتخاب کرده منظورش آن بوده است تا مقصود را آسانتر و بسهولت اظهار بدارد. جذبه و شور و ذوق بحدی بود که مولوی نمیتوانست در زندان الفاظ و عروض و قافیه محبوس بماند:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
حرف و صوت و گفت را برهم زنم تا که بی این هر سه با تو دم زنم

بنا برین مولوی در شعر خرد نمیخواسته هنر نمایی بکند، بلکه منظورش تلقین و ارشاد بود. برای همه و به زبان همه سخن گفته است. کلام او معانی و مفاهیم عالی و مجرد عرفانی و فلسفی دارد و هم حکایت و تمثیل.

۳ـ فلسفه مولوی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

مولوی فلسفهٔ عمیقی دارد او با فلسفهٔ «نو افلاطونی» مکتب اسکندریه از نزد یك آشنا بود و در سراسر آثار خود، همان روحیه و عرفان را با تصوف اسلامی آمیخته اظهار میدارد. بنظر وی حقیقت جهان یکی است و آن حقیقت مطلق و زیبایی مطلق و خیر مطلق است که بر هر چیز در ینعالم می تابد و همه جلوه گاه اوست. روح بشر نیز پرتوی از آن نور کلی است که از اصل جدا شده، شوق و آرزوی وصل او را در تب و تاب دارد و امیدوار است چون سایه باصل باز گردد. درحال در زندان بدن زندانی است و آرزوی پرواز بسوی اصل آنرا برسیدن و حصول کمالات معنوی تشویق میکند. این تب و تاب ناله های هجران است و این آرزو پرداختن بعرفان و مقامات معنوی است. موضوع شعر وی عشق روحست بمبدأ خود، یعنی ذات خداوند و طریق بازگشت بوی که در مقدمهٔ دفتر اول شرح شکایات نی است که کنایت از روح میباشد و از اصل خود جدا شده است:

بشنو از نی چون حکایت میکند وز جداییها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند وز نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوشحالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من
آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشقست کاندر نی فتاد جوشش عشقست کاندر می فتاد

مولوی سرزندگانی را در ارتقاء پیشرفت داند. بر بطلان عقیدهٔ جبریان سخن

(c) ketabton.com: The Digital Library

گوید، بادست و پاواعضا بکار باید پرداخت واز کاروتشبث نباید فارغ نشست عقل،خردواعضاواستعدادخود راباید بکار انداخت :

پایه پایه رفت با ید سو ی بـام هست جبری بودن اینجاطمـع خام
پای‌داری چون کنی خودراتولنگ دست‌داری‌چون کنی پنهان توچنگ
خواجه چون بیلی بدست بنده‌داد بی ز بان معلو م شد ا ورامر اد
دست همچون بیل اشارتهای‌او است آخر اندیشی عبـارتهای ا وست

نباید بظواهر صورت فریفته شد ومعنای حقیقت‌را ازدست دادو بز ر گی بشـردر معنویات،اندیشه‌و خردو استعدادو کار اوست.صورت فقط محل ظهور معنی ا ست واندیشه‌و تفکر مهمتر واصل سخن‌و گفتاراست ولفظ حجاب آن است :

چندصورت آخرای‌صورت‌پرست جان بی‌معنیت ازصورت نرست
خواجه چون بیلی بدست‌بنده داد بی زبان معلوم‌شد او رامـراد
نقش برد یوا ر مثـل آد مست بنگرازصورت‌چه چیزا و کمست
جان کمست آن صورت با تا برا روبجوآ نگو هـرنا یا بـرا
صورت ازمعنی چوشیراز بیشه‌دان یاچوآوازوسخن زاندیشه دان

معرفت وعلم نزدمولوی‌ارزش بزر گی‌داردوروح همه‌عالم است وعلم‌ومعرفت است که بشررا برجهان فرمانفرماساخته :

خا تم ملـك سلیـما نست علم جمله عالم صورت وجانست علم
آدمی را زین هنر بیچـاره گشت خلق د ریاوخـلق کو ه ود شت
زو پلنگ وشیر ترسان همچوموش زو نهنگ بحرد رصفـراو جوش

دویی‌ودو گانگی و تخالف همه‌درعالم‌حس‌است‌امااقتضای جهان‌معنی‌یکرنگی‌است:

چونکه بیر نگی اسیر ر نگ شد مو سیی با موسیی درجنـگ شد
هرنبی وهرولی را مسلکی است لیك باحق میبرد جمله یکی است

بین علوم کشفی و استدلالی تفاوتی است. آنکه بعلوم استدلالی میپردازد پس از زحمت و کتاب و تدریس راه دراز صعب طی میکند و بجایی میرسد. امااهل کشف که فقط بتصفیهٔ باطن وپاکی دل مشغول میشوند بادل پاك همه آنچه را که اهل استدلال بازحمت زیادگردآورده اند، می بینند وراه صد ساله رایکشبه میروند.

آن صفا آینـهٔ وصف د ل است صورت بی منـتهاراقایـل است
پای استدلالیـان چـو بین بود پای چـو بین سخت بی تمکین بود
گرباستد لال کـارد ین بد ی فخرراز ی رازدار د ین بد ی

باریاضت و جهادنفس نبایددست اززندگی عادی و وظایف بشری کشیدو باتوکل نباید بیکار نشست تازندگانی تعطیل نشود:

گـفت پیغمبر بـه آوا زبـلند با تو کل زا نو ی اشتر ببند
رمـز ا لکاسب حبیب الله شنو ا زتوکل د ر سبب کا هل مشو
گر توکل میکنی د ر کـار کن کشت کن پس تکیه برجبار کن

درویشی، فقرو ناداری ودریوزگی نیست، بلکه رستن ازغرور وخودپرستی است وازصورت گذشتن وبخداپیوستن است. درغیر آن دنیا وسیله است وباید ا زراه مشروع آنرا بدست آورد. درویشی دراستغناو بی اعتنایی است نه دراحتیاج وناداری. گاهی میشود که دونفرباعقاید وافکار مخالف هم بیك زبان سخن میگویند وگاهی هم دونفرباعین عقاید وافکار، زبانشان مختلف است، اینست که همدلی وصمیمت راه وحدت است ومیتواند اقوام را از بیگانگی به اتحادو یگانگی در آورد.

ای بساهندو و ترك همز با ن ای بسادوترك چون بیگانـگان
پس زبان همدلی خوددیگراست همدلی ازهمزبانی بهتـراست

مولوی که متمایل به اهل اشراق وعقاید افلاطونیست بمشائیان وطرفداران ارسطو کمتر وقعی میگذارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

سرعرفان وراز ایمان مـولینادر دیوان شمس تبریزی نیز بشکل غزلهای شور انگیز ظهور میکند ازسنائی وعطار یادمیکند :

اگر عطار عاشق بود سنائی شاه وفایق بود نه آنم من نه اینم من که گم کردم سر و پارا

در آشفتگی وجوششهای پیاپی عشق پناه بزرگ عارف و کعبهٔ دل یگانه راه بکوی وصال دوست اسـت :

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری دلست کعبه معنی مگرچه پنـداری

طواف کعبه صورت حقت از آن فرمود که تا بواسطهٔ آن دلی بدست آری

هزار بار پیاده طواف کعبه کنـی قبول حق نشود گر دلـی بیازاری

هدف عمده آنست که بوحدت وباطن نظر انـداخت واز ظاهر وتظاهر وریا اعراض کرد حقیقت دید نه مجازرا، باطن وواقع را ارزش دادنـه ظاهر وقشررا . ازنمایش بیرون بگشایش درون بایـد گرایید ودیده بنورحقیقت واشراق دوخت مغزرا باید گزید نه پوسـت را :

دنیهٔ دون نـزد دانا جیفه اسـت جیفه را پیش سگان انداختیم . . .

٤ـ مولوی بنیادگذار سبك عراقـی در دیـوان شمس

پس از مثنوی تألیف بزرگ مولوی، مجموعه غزلیات اوست که باسم مرشد روحانی اش به «دیوان شمس» موسوم شده است عده یی این غزلیات را سی هزار شمرده اند . گرچه مملو از احساسات، عواطف و شور است و متانت و شکوه بیمانندی دارد، اما کمتر شرح و تحلیل شده است . دیوان شمس مولوی مورد نظر سعدی بود که وی غزلیات شیرین و آبدار خود را ازین منبع فیض الهام گرفته و نگاشته است . حافظ نیز غزلیات جاودان خود را بپیروی از همین اثر نوشته است . مولوی در دیوان شمس بزرگترین نمونهٔ غزل عرفانی است که بـدینوسیله اساس و تهداب

(c) ketabton.com: The Digital Library

سبك عراقی را گذاشته است .

ازسایر آثار مولوی کتاب « فیه‌مافیه » است محتوی گفته های مولوی خطاب بمعین الدین پروانه که سراسر مطالب آن عرفانی و تصوفی است. مقدا ری از مراسلات ومقالات مولوی نیز باقیست .

تأثیر مولوی در افکار واذهان پیروان ومقلدان او بیشمار است . نفوذ معنو ی وادبی مولینانه تنهادر افغانستان وطن اصلی او بیـکران است که حلقه ها و محافل مثنوی خوانی بین اهل‌ذوق وحال ترتیب میشودوابیات مثنوی باآواز مخصوص خوانده میشود، بلکه درهند ، ماورالنهر ، فارس و آسیای صغیر نیزبحد اعلی است وشهرتش باروپا نیزرسیده. مثنوی بزبانهای مختلف ترجمه شده در شـرح مثنوی تفسیرهای زیادی بزبانهای‌دری،عربی،ترکی،و هندی تحریر گردیده‌است.

پروفیسور نکلسن‌ودکتور آربری‌ازشرقشناسان‌بزرگ‌انگلیس‌اند که‌بتصوف و ادبیات عرفانی پرداخته اند و نه تنها مثنوی و دیوان شمس را بچاپ رسانیده اند؛ بلـکه آنرا بانگلیسی ترجمه کرده وحواشی وتعلیق نموده وباین وسیله ادبیات عالی عرفانی مارا درحلقه های علمی معرفی کرده اند .

مینویسند که‌سقراط کسیست که فلسفه رااز آسمان بزمین آورد ومیگویند، اگر این درست باشد ، برتراندرسل کسیست که آنرادرزمین‌مهار کرد. امامولوی یگانه شخصیست که‌عشق‌راباسمانها صعود داد ورشته زرینی از عشق بافت . وی آتش عشق رادر کانون عالم شعله ورساخته‌وبه‌آن عشق ملکوتی کـه از ورای این عالم خاکی نور میگرفت درسینه‌ها آتش زد . روح پر شور که‌مانند پیك خجسته ای باعالم غیب درتماس بود ، سرچشمه الهامست .

مولوی شاعر نیست ومثنوی‌اومجموعهٔ اشعارنه، مولوی‌برتروفوق‌تراز شاعر است . مثنوی اوالهاماتیست که ازعالم ماورای طبیعت گرفته شده است . سخن مولوی‌بحراست وبحردر کوزه نگنجد جزقسمت یکروزه واگرنتوان آب در یا

(c) ketabton.com: The Digital Library

را نوشید بقدر تشنگی که باید چشید .

مولوی (مولینا جلال‌الدین بلخی) از آن‌سخنورانیست کـه درمثنوی خود یا کاملترین دیوان عرفانی وچه در غزلیات شمس افکار« نوافلاطونی» بخصوص فلوطین را ترجمانی کرده است . وی اساس غزل عرفانی راگذاشت . دیـوان مولوی که بدیوان شمس موسومست از احساسات ،عواطف وشور مملواست ، متانت وعظمتی داردکه در نوع خود بی نظیر است . دکتور نکلسن انگلیسی این اثررا بانگلیسی ترجمه کرد وتعلیقاتـی بدان افزود . غزلیات عرفانی کـه آغاز آنرا سنائی وعطاردردیوان خود کردند ، بامولوی دردیوان شمس پرمایه گردید وبنیاد سبك عراقی باینصورت گذاشته شد . سپس سعدی آنـرا قوام بخشید وبپایهٔ عالیترین رسانید وحافظ شیرین سخن غـزل عرفانی راکامل کـرد وحضرت بیدل باوج اعلی رسانید .

درغزلیات مولوی اصطلاحات عرفانی به‌شایسته‌ترین صورت بکار برده‌شده‌است. بمشکل میتوان قضاوت کرد که حافظ بابرخـی دیگر ازشاعـران کـه اینگونه اصطلاحات را درشعربدان لطافت بکاربرده‌اند وغزل‌عرفانی‌را رونق‌بخشیده‌اند آیاصوفی وپیرو کدام‌طریقه‌صوفیانه‌بوده‌اند، یابرای آنکه‌بزبان‌مخصوص سخن‌زده باشند،اصطلاحات صوفیه را بکاربرده اند . بکاربردن اینگونه اصطلاحـات، آن شاعران‌راازمقصوداصلی نیزدورنکرد. لیکن‌بایدافزودکه‌اصطلاحات‌ساقی،دیرمغان مغ،میکده،صوفی،قدح، سالوس ، زرق ، خمخانه،اهل‌نظروغیره‌رامولوی پیش ازحافظ دردیوان شمس خود بوفرت استعمال کرده وبعدحافظ آن اصطلاحات‌را بکاربرد. البته باین اساس،سبك عراقی کـه میگویند سعدی وحافظ ازمؤسسان آن بودند، بسیارقبل از آن بامولوی‌طلوع کرده‌بودوبنیان‌گذارواقعی آن‌مولوی‌است. اگربنا باشد سبکهارا باساس شهرها وموطن شاعران نام‌گذاری کنیم آنـرا باید «سبك بلخی گفت» .

• اقتباس (باتلخیص) از تاریخ ادبیات ذری ،تألیف مرحوم محمد حیدر ژوبل

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعزام استادان پوهنځی ادبیات وعلوم‌بشری

جهت تحصیلات عالی بخارج

از آغاز سال ۱۳۵۰ یك‌تعدادازاستادن دیپارتمنت های مختلف پوهنځی ادبیات وعلوم‌بشری‌جهت تحصیلات عالی‌ویا بغرض‌مطالعه وتحقیق بخارج‌اعزام‌شده‌اند. استادان مذکورعبارتند از:

۱- پوهندوی‌محمدحسن‌ضمیرساپی استاد تاریخ شعبهٔ تاریـخ وجغرافیه جهت تحصیلات عالی دررشتهٔ تـاریخ در پوهنتون علیگربـه تاریخ (۱۶) سـرطـان بـه جمهوریت هند اعزام‌شد.

۲- پوهنیار محمدحسن کاکړ استاد تاریخ شعبهٔ تـاریخ وجـغرافیه جهت ادامهٔ تحصیلات عالی درپوهنتون پرنستن به تاریخ (۲۱) اسد به ایالات متحدهٔ امریکا اعزام گردید.

۳-پوهنیار بایزیداخلك‌عضو مؤسسهٔ زبانشناسی پوهنځی ادبیات‌وعلوم‌بشری‌جهت تحصیلات عالی‌دررشتهٔ‌زبانشناسی بتاریخ (۶) سنبله عازم‌ناروی‌شد.

٤ - پوهنمل محمدحسین‌راضی استاد شعبهٔ ژورنالیزم جهت تحصیل در رشتهٔ ژورنالیزم در پوهنتون اندیانا بتاریخ (۲٤) اسدعازم ایالات متحدهٔ امریکاشد.

٥ - پوهیالی‌خانبازتینوال‌استاد شعبهٔ پښتو جهت تحصیلات عالی به تاریخ (٦) سنبله به اتحاد جماهیرشوروی اعزام‌گردید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

٦ـ پوهنیارشاه علی اکبر شهرستانی استاد دپیارتمنت فرانسوی جهت یك سلسله مطالعات دررشتهٔ زبان وادبیات فرانسوی بتاریخ (۷) سنبله عازم فرانسه شد .

۷ـ پوهیالی جلال الدین استاد شعبهٔ پښتو جهت تحصیلات عالی بتاریخ (۱۳) سنباه به اتحاد جماهیر شوروی اعزام گردید .

۸ـ پوهنیار عبدالرزاق پالوال عضو مؤسسهٔ بشرشناسی پوهنځی ادبیات جهت تحصیلات عالی در رشتهٔ بشرشناسی بتاریخ (۳۰) سنبله عازم ایالات متحدهٔ امریکا شد .

۹ـ پوهنوال محمدرحیم الهام استاد شعبهٔ دری جهت یك سلسله مطالعات در رشتهٔ زبان وادبیات انگلسی بتاریخ (۲۵) سنبله عازم انگلستان شد .

۱۰ـ پوهیالی محمد عباس عبادی استاد شعبه ژورنالیزم جهت یك سلسله مطالعات دررشته ژورنالیزم بتاریخ (۸) عقرب عازم جمهوریت ترکیه گردید .

تقرر در کدر تدریسی دیپارتمنت دری

به اثر پیشنهاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری وتصویب شورای پوهنتون کابل ومنظوری مقامات ذی صلاح دکتور محمدافضل بنووال که اخیراً تحصیلات عالی خویش را به سویهٔ دکتوری دررشتهٔ زبان وادبیات دری درپوهنتون تهران به انجام رسانیده از تاریخ اول سنبله (۱۳۵۰) بحیث استاد در کدر تدریسی دیپارتمنت دری مقرر شده است.

انتخاب دو تن از استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

بحیث اعضای شورای پوهنتون کابل

نظر به قانون پوهنتون کابل اخیراً پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید و پوهنوال غلام صفدر پنجشیری به اتفاق آراء از طرف استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بحیث نمایندگان این پوهنځی در شورای پوهنتون کابل انتخاب شدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشتراك پوهاند دکتور علمی در جلسات مباحثوی جشن جهان اسلام منعقدهٔ لندن

پوهاند دکتور سید محمد یوسف علمی استاد تاریخ دیپارتمنت تاریخ وجغرافیه پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بتاریخ (۱۵) عقرب جهت اشتراك درجلسات مباحثوی جشن جهان اسلام، عازم انگلستان شد. درین جلسات از طرف شماری از دانشمندان کشورهای اسلامی ومحققان غربی در اطراف شهرهای اسلامی ونقش آن درمظاهر مختلف هنر، یك سلسله مقالات مفید قرائت گردید. این جشن از ۱۲ نومبر تا ۱۲ دستمبر ۱۹۷۱ در لندن دوام داشت. پوهاند دکتور سید محمد یوسف علمی استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل پس از اشتراك درین جشن بکابل مراجعت کرد. جلسات مباحثوی این جشن چهار روز دوام کرد ودر طول آن نمایندگان کشورهای مختلف اسلامی در اطراف هنر معماری، نقاشی، کوزه گری و شهرسازی اسلامی یك سلسله مقالات ایراد کردند و گفتگوها بعمل آوردند. پوهاند دکتور علمی در مورد هنر خط در افغانستان در عصر حاضر بیانیه یی ایراد کرد و نمونه ها و قطعات خطی از خطاطان معروف را که باخود همراه داشت وآن را در تالار سخنرانی بنمایش گذاشت مورد دلچسپی اعضای مجلس قرار گرفت. این قطعات خطی گرانبها از البوم شخصی دانشمند محترم حافظ نور محمد کهگدای بعاریت گرفته شده بود که بدین وسیله از ایشان اظهار سپاس گزاری بعمل می آید. همچنان دکتور کلوس فیشر مشترق معروف آلمانی وابستهٔ پوهنتون بن، راجع به استحکامات

(c) ketabton.com: The Digital Library

و منازل مسکونی سیستان افغانستان درعصر اسلامی مقاله یی ایراد کردو با نقشه‌ها و سلایدها مضمونش را ارائه نمود که مورد تحسین نمایندگان قرار گرفت.

جشن اسلامی که بکوشش مؤسسهٔ هنر های معاصر لندن در آن شهر تشکیل گردیده بود، یك ماه دوام کردو بعلاوهٔ جلسات مباحثوی آن، هر شام ازطرف یکی از اسلام شناسان معروف پیرامو ن مظا هر مختلف هنر اسلا می سخن را نی بعمل می آمد. همچنان مؤسسهٔ مذکور نمایشگاهی ترتیب داده بود که در آن نمونه های عکاسی هنر معماری اسلامی و قالین های اسلامی مورد نمایش قرار گرفته بود. جشن جهان اسلام به‌منظور گفتگو و بحث و تحقیق در اطراف مظاهر گوناگون هنر اسلامی برای بار اول درسال (۱۹۷۰) درایالات متحدهٔ امریکا منعقد گردیده بود. درجشنی که در لندن برگذار گردیده بود، علاوه بردانشمندان انگلیسی شماری از اسلام شناسان امریکاوفرانسه نیز سهم گرفته بودند.

اداره

(c) ketabton.com: The Digital Library

نگاهی به‌موسسهٔ‌هنرهای‌زیبای‌پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنځی ادبیات وعلوم بشری چندین سال‌است که‌در پهلوی مؤسسهٔ جغرافیه، مؤسسهٔ‌زبانشناسی‌ومؤسسهٔ‌بشرشناسی که‌هرکدام کانون تحقیق ومطالعات درزوایای کلتور وفرهنگ‌افغانستان‌میباشد، مؤسسهٔ هنرهای زیبارا نیز تأسیس نموده است.

این‌مؤسسه از آغاز تأسیس تاکنون انکشاف‌قابل ملاحظه‌یی نموده وفعالیت‌های‌قابل وصفی را انجام داده است. ما ازبناغلی پوهنیار تواب لطیفی متصدی بخش‌درامه‌وتمثیل این‌مؤسسه‌خواهش کردیم‌تا راجع به‌این‌مؤسسه‌مطالب‌چندجهت نشردرمجلهٔ ادب بنویسند. مطالبی راکه‌ایشان‌نوشته‌اندرذیل‌تقدیم‌میداریم.

اداره

وقتی که دراخیرسال ۱۳٤٦ بعد ازفراغت تحصیل به وطن برگشتم وجود مؤسسهٔ هنرهای زیبادرتشکیل پوهنځی ادبیات‌وعلوم بشری‌وعلاقه‌بناغلی پوهاندمجددی رئیس آنوقت پوهنځی به این مؤسسه باعث تشویق وامیدواری من برای بهبود وضع هنری در کشورما گردید. من درشروع سال۱۳٤۷ یادداشتی‌راجع به‌تأسیس پوهنځی هنرهای زیبابه بناغلی دکتورپوپل وزیرمعارف آنوقت تقدیم نمودم. ایشان به تعقیب آن به پوهنتون کابل امری صادرنمودند تاکمیسیونی برای غور وپلان‌گذاری درمورد امکانات تأسیس پوهنځی هنرهای زیبا تشکیل گردد.

بقرارامریهٔ مذکور کمیسیونی مرکب ازهنرمندان تحصیل یافتهٔ مملکت درشقوق مختلف‌هنری درپوهنتون تشکیل‌یافت. این کمیسیون‌بعدازغوروم‌طالعات

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیاددرطی چندین جلسه راپور مفصلی درموردتأسیس پوهنځی هنرها ی زیبـا به مقامات‌عالی‌پوهنتون کابل تقدیم کرد. لیکن تا کنون‌پوهنځی‌هنرهای زیبا نتوانست درچوکات پوهنتون کابل تأسیس شود و بعضی ازشقوق هنری‌به‌حیث یك‌مضمون شامل پروگرام درسی محصلین گردد. اماچون تعدادی‌ازمحصلین به‌شقوق مختلف هنری علاقهٔ زیاد نشان دادند ،مؤسسهٔ هنرهای زیبابه‌درخواست آنهاجواب‌مثبت داد و کوشش نمود تابعضی ازشقوق هنری رابعد ازوقت درسـی به شاگـردان بصورت آزاد تدریس نماید که درنتیجه کورس های رسامـی، مجسمه سـازی نطاقی وسخنرانـی وهنرتمثیل دایر گردید.

تعداد محصلینیکه‌درین کورس ها ثبت نام کردند خیلی زیادبودولی عاملیکه یك عدهٔ آنهانتوانستند این کورس هارا تعقیب کنند این بو دکه تقسیم ا وقـات درسی آنها ازصبح الی عصر آنقدرضیق بود که‌قطعاً نتوانستند کورس‌های‌هنری‌را به همان ساعات معین بعد ازظهر تعقیب کنند. باوجودآن یك تعـداد محصلینیکه تقسیم اوقات درسی شان بعد ا زوقت فارغ بودمرتباً کورس های هنـری را در مؤسسهٔ‌هنرهای زیبا تعقیب نمودند. نتایج‌مثبت‌وعملی که‌ازین کورس‌ها بدست‌آمد، این بود که محصلین‌پوهنتون‌در رشتهٔ‌مجسمه‌سازی‌ورسامی به‌رهنمایی‌بناغلی‌حیدرزاد متصدی بخش مجسمه سازی‌یك‌تعدادآثارهنری‌ارزنده‌بوجود آورند که ازآنها چندین با ر نما یشات دردا خل و خارج ازپو هنتون ترتیب گردیدو ا مرو زهم این آثار در ستدود یوی مؤسسهٔ هنرها ی زیبا یـی پو هنځی اد بیا ت شا هد ذوق و استعدادهنری محصلین پوهنتون میباشد. همچنان بعضی‌ازمحصلینکه کورس‌ها ی نطاقی وسخنرانی راتعقیب کردند حالادر بعضی ازپروگرامهای‌رادیو افغا نستان مصروف کارهستند. علاوتاً مؤسسهٔ هنرهای زیبادربهارامسال توانست کانسر تی بیك سویهٔ خیلی آبرومند درادیتوریم پوهنتون ترتیب بدهد . تازه ترین حا صل

هنریکه نصیب مؤسسهٔ‌هنرهای زیباگردیده‌است،عبارت‌ازبوجودآمدن‌سناریوی «عروس‌صحرا» میباشد. این اثرراکه من درسال گذشته به قسم مواددرسی برای تدریس محصلین صنف سوم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات‌درمضمون نگارش‌درامه وسناریو تهیه کرده بـودم ، درکمیتهٔ مشورتی افغان فیلم ازمیان (٦٤) سنا ریو بطورمسابقه برای‌فیلم برداری درسال ۱۳۵۰ انتخاب‌وتصویب گردید که‌خبراین انتخاب قبلاً درراديوافغانستان وجراید نشر گردیده است وبرسم تقدیرازهمین موفقیت بود که بنده دربهارامسال‌برای سه‌ماه‌جهت تطبیقات بیشتـردررشتهٔ‌سینما ازطرف پوهنتون کلفورنیا دعوت‌گردید. ودر نتیجهٔ همین سفر بود که مـؤسسهٔ هنرهای زیباباعصریترین ماشین آلات کیبل تلویزیون وسامـان فیلم بـرداری مجهز گردید. موضوع دلچسپی که همه آرزودارند دربارهٔ آن توضیحات‌بیشتر داده شود ورودتلویزیون درپوهنتون کابل میباشد که عنقریب یك دستگاه مکمل آن‌بـه‌سیستم (CLOSED CIRCUIT) درمؤسسهٔ‌هنرهای‌زیبانصب‌خـواهدگردید .

فعلاً کارتهیهٔ یك پروگرام تلویزیونـی امتحانـی‌درین مؤسسه جریان دارد. قراراست که دوالی شش پایه تلویزیون درسالون های مختلف یکی ازعما رات پوهنتون کابل نصب‌گردد وازیك سوچ بورد ودستگاه فرستنده پروگرامهـای لازمهٔ‌تلویزیونـی درسالون های مختلف پخش‌شود. همچنان‌درنظراست که‌ازتمام فعالیت های تعلیمی، هنری وسپورتی که درپـوهنتون کـابل‌صورت میگیردفیلم برداری گردیده‌وسپس‌این‌فیلم‌هادرپروگرام‌تلویزیونی درپوهنتون کابل نمایش داده‌شود. بطورمثال تاکنون‌موضوعات ذیل برای‌این پروگرام فیلم برداری شده‌است:

۱ـ سیمنارمطالعهٔ‌علمی وتطبیق تعلیمات عالی

۲ـ کانسرت‌پالنجونی‌درپوهنتون

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳ـ محفل بیست‌وپنجمین سال گرد یونسکو

٤ ـ محفل افتتاح‌سال تعلیمی پوهنتون

٥ ـ باغ‌وحش کابل

درنظراست که نکات برجستهٔ موضوعات فوق توأم بادیگر نمایشات هنری وسپورتی وغیره انتخاب شده وعنقریب درپروگرام تلویزیونی‌پوهنتون نمایش داده شود. ناگفته نماند که بتأسی‌ازپروگرام نمایشی تلویزیونی یك صحنهٔ‌امتحانی فیلم «عروس صحرا» بغرض‌تدریس‌وتطبیقات برای محصلین صنوف دوم وسوم ژورنالیزم‌و صنف‌اول گروپ(الف) پوهنځی ادبیات‌درطی چهار نمایش‌درادیتوریم پوهنتون کابل‌نمایش‌داده خواهدشد.

طبعاً این اولین پروگرام تلویزیونی امتحانی نه‌تنها برای پوهنځی ادبیات و پوهنتون کابل یك موفقیت بزرگ‌است، بلکه این ابتکاردرتاریخ کلتور افغانستان به‌حیث اولین‌قدم بسوی‌تلویزیون‌درکشورما ثبت خواهد شدکه مؤسس‌آن‌مؤسسهٔ هنرهای زیبای پوهنځی ادبیات شناخته می‌شود. مقام پوهنتون همیش خواهان فعالیت‌های هنری درساحهٔ پوهنتون‌میباشد، لیکن‌بنظرمن تاوقتیکه یك تشکیل‌اساسی درچوکات یك پوهنځی یادیپارتمنت هنرهای زیبا درپوهنتون بوجود نیاید امکان ندارد که پوهنتون کابل مانند دیگرپوهنتون های دنیا کانون هنر گردد.

فعلاً یگانه مضمون هنریکه‌شامل‌پروگرام‌تعلیمی‌محصلین میباشد، عبارت‌است ازمضمون نگارش درامه وسناریودرصنوف‌دوم وسوم ژورنالیزم پوهنځی‌ادبیات که درنظراست برای سال‌آینده درصنف سوم بجای مضمون نگارش درامه وسناریو مضمون نقد هنری تدریس‌گردد. زیرابدون آشنایی به طریق نگارش‌درامه وسناریو، تدریس‌نقدهنری درقسمت درامه‌هاوفیلم هابی‌اساس خواهدبود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آنجاییکه موضوعات هنری در نشر جراید و مجلات نقش و تأثیر زیاد دارد، بنابرآن مضامین فوق در پروگرام تدریسی دیپارتمنت ژورلیزم گنجانیده شده است. ناگفته نماند که مؤسسه هنرهای زیبا از نگاه سامان و لوازم خیلی مجهز میباشد. این لوازم در رشته های موسیقی، رسامی، مجسمه سازی، تلویزیون و فیلم برداری میباشد. از همه مهمتر چیزیکه بیشتر مارا امیدوار می سازد که روزی هنر در پهلوی علم به معنی اصلی خود در پوهنتون کابل بوجود آید، علاقه و پشتیبانی جلالتماب دکتور بهار رئیس پوهنتون کابل و پوهاند میر حسین شاه رئیس پوهنځی ادبیات و علوم بشری درین راه میباشد.

امید است بزودی در عمارت جدید پوهنځی ادبیات و علوم بیشتری ستودیوهای مجسمه سازی، رسامی و تلویزیون و موسیقی به فعالیت های بیشرو جدی تری اقدام نماید.

پوهنیار تواب لطیفی

(c) ketabton.com: The Digital Library

وفیات معاصرین

فوت پروفیسور حبیب

تابستان امسال مردی ازدنیارفت که بدون‌شبهه‌ازدانشمندان ومؤرخان بزرگ عصرما بود. استاد محمدحبیب که بین شاگردان‌وهمکاران به حبیب‌صاحب شهرت داشت در۲۲جون۱/۷۱ سرطان ۱۳۵۰ چشم از جهان بست. محمدحبیب در٦جون ۱۸٦٥بدنیا آمـدو تاسال ٥-۱۹۰٤ درشهرلکنهوبه تحصیل‌پر داخت وبعد از آن تحصیلات متوسطه و پوهنتونی را درعلیگرانجام داد ودر۱۹۱٦ به گرفتن درجهٔ لیسانس بدرجهٔ اعلی از پوهنتون‌علیگر نائل آمد. دیری نگذشت که‌به‌انگلستان رفت ودرآکسفورد مشغول تحصیل‌شد. در۱۹۲۲درجهٔ فوق لیسانس رادررشتهٔ تاریخ بدست‌آورده وبه وطن برگشت ودرپوهنتون علیگرسمت استادی‌یافت وسالهای سال‌صاحب کرسی تاریخ درآن پوهنتون بود.

پروفیسورحبیب به حدت نظرووسعت معلومات در تاریخ دوره های اسلامی معروف است. درنوشتن تاریخ مبتکرروش‌خاصی بودکه اکنون شاگردان وی درپوهنتون علیگرازآن‌پیروی‌می‌نمایند. بسال۱۹۲٤کتاب‌سلطان محمود غزنوی رانوشت. این کتاب خلاف عرف زمان درنوشتن تاریخ بود وازاین جهت مورد انتقاد اشخاصی‌قرارگرفت که رجال تاریخ‌راتنها ازنظرمدح وستایش‌دیده اند. اماهمین کارباعث‌شهرت‌استادگردید. این‌شهرت علاوتامبنی به‌آزادی‌فکر، عمق تحقیق، قدرت افاده وروش‌خاص‌استاد در تدریس بود. گرینـ وقتی استاد لب به سخن‌میکشود شاگردان مسحورگفتاراو بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درانشای تاریخ روش تحلیل و استقراء را بکار می بست. کم می نوشت اما آنچه نوشته بود نتیجهٔ تحقیق و مطالعات فراوانی بود که قبلاً انجام‌داده بود. از نوشتن وقایع و تکرار مطالب تاحد امکان خود داری میکرد. درعلوم و معارف اسلامی مخصوصاً تصوف شهرت کافی داشت ولی در آنچه راجع به همهٔ اینها نوشته‌است نظر خاص او مشهود است .

اگر فراموش نکنیم به غزالی «حجة الاسلام امام ابوحامد محمد بن محمد بن احمدغزالی ۴۵۰ـ ۵۰۵» ارادت خاص داشت. ازین استادبزرگ دوسه کتابی بدست بنده رسیده اما اگر ازاو اثری برجای نه بود، تنها مقدمهٔ خاصلانهٔ وی برجلد دوم کتاب تاریخ هند بقلم ایست و دادمن کافی بود که اورا درعداد علمای بزرگ تاریخ بیارد .

ازمراتب فضایل بیکران او که بگذریم مردی بود شریف وخوش طبع ورؤف ومهربان شریك دردهایی محصلان بود طبقهٔ محصل رابسیاردوست داشت بین شاگردان خود ودیگران فرق نه‌میگذاشت. هرجامحصل بود وباورنجی میرسید استاد ازدرداورنج میبردوسعی می نمودبه‌نحوی ازانحاء با او کومك کند. بااینهمه در آوردن سؤال امتحان سختگیر بود ودردادن نمره دستش میلرزید.

استاد حبیب مشعل‌فروزانی بود ازدانش که درنیم قرن اخیرچشم پژوهندگان تاریخ ومعارف اسلامی درهند باوروشن بود. دریغا که اودیده ازجهان پوشید واین مشعل خاموش گشت . .

و البقاءالله وحده

پوهاند میرحسین شاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

درگذشت دکتور شفق و دکتور فیاض

قرار یکه اطلاع گرفته ایم دو تن از استادان ارجمند و گرانمایهٔ دانشگاههای ایران چشم از جهان فرو بستند. یکی از آنها شادروان دکتور رضازاده شفق استاد دانشگاه تهران و دیگری مرحوم دکتور فیاض استاد دانشگاه مشهد بود. کسانیکه با تحقیق سر و کار دارند با آثار وزین آنها آشنا استند. مرحوم شفق در طی دو سفر یکه بافغانستان نمودند دوستانی پیدا کردند. براز ندگی تألیفات و تراجم دکتور شفق از دیرباز به محققان افغانی معلوم بوده است. مرحوم فیاض باچاپ و نشر تاریخ بیهقی که درحقیقت یکی از دوره های درخشان تاریخ مارا احتوامی کند، خدمت ارزنده یی بجهان علم و ادب کرده اند. پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل مراتب عمیق تسلیت خودرا بمناسبت درگذشت ایشان به قاطبهٔ دانشمندان ومجامع علمی کشورایران ابراز داشته برای مرحومان اجرجزیل و برای بازماندگان شان صبر جمیل مسئلت می نماید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

References and Notes.

1. Al-Kuran 68:1

2. Al-Kuran 96: 4

3. Painting in Islam, T. Arnold, New York. For the first detailed account on Arabic inscription see Mohammad Tahir al-Macci, Tarikh al-Kht al-Arabi, Hejaz, pp.32-33.

4. Annotion on Biography of A Number of Calligraphists and Artists Fakri Saljoki, P.4.

5. Ibid. P.4.

6. A Survey of Persian Art, A.U. Pope, vol. 4, PP.321,22. See also Jurji Zaidan vol. III (Dari translation), PP. 76-80.

7. History of the Arabs, Philip K. Hitti, P.424, London 1951.

8. Islamic Art and Architecture, E. Kuhnel (English translation), K.Watson P. 179, London.

9. Afghanistan Highway of Conquest, A. Fletcher, P. 57, New York, 1966.

10. The Art of Calligraphy in Afghanistan, Azizuddin Popalzai, P. 27 Kabul 1963.

11. Annotion on Biography of A Number of Calligraphists nad Artists, Fikri Saljoki, P.66, Kabul 1970.

(c) ketabton.com: The Digital Library

His contribution in the art of calligraphy is far reaching. In Nastaliq and Shikasta. he is a genius creator. Here mention also should be made of his eldest brother, Sayed Mohammad Ishan who writes the Nastaliq style very clearly and he is master in both the Thulth and Naskh styles. Thanks to their efforts the art of calligraphy did not only survive but it developed and attained Perfection.

Yet another living well known calligrapher is Azizuddin Popalzai a born calligrapher. He learnt the art of calligraphy from his father. He writes the Kufic and Thulth styles very elegantly. This versatile artist executed decorating texts for the congregating mosque in Kabul known as Pule Khishti; it is in Thulth style and its length is 88 meters. It displays the development of the art of calligraphy, painting and tile work in Afghanistan today. He is also known as a master of his time in cypher, and his cypher works have been prized many times in Afghanistan.

The above was a brief account of the history and development of calligraphy in Afghanistan; some renowned calligraphers deserving to be named here as contemporary artists are Ghulam Mohammad Tarzi, Khal Mohammad Khasta Faiz Mohammad Zakaria, Mohammad Ibrahim Khalil and others.

(c) ketabton.com: The Digital Library

he excelled in kufic' Arabic and Dari styles. He was a remarkable illuminator and a poet. Mohammad Reza prepared various epitaphs from Ghaznavids' and accomplished this task with full success and compiled a pamphlet entitled 'Riyaz ul Alwah' (meaning the epitaphs of the Graues) He had a keen interest in collecting coins and wrote a treatise on the subject. Mohammad Reza was a librarian' museum curator as well as a Hakim' and a mathematician. He was a co author of a work known as Siraj al Ahkam which he wrote in Nastaliq for his royal patron Amir Abdul Rahman. This work was based on the famous fiction of Kalila wa Dimna. He died at an advance age of eighty (1947) in kabul.

Mohammad Ali of Herat who achieved considerable reputation in his lifetime is one of the most distinguished calligraphers of our day. Mohammad Ali as a young man practiced the Nastaliq style, but afterward he got acquainted with Kufic on the walls of congregation mosque in Herat. One of his greatest achievements is a decorative text on the congregation mosque of Herat in which the master wrote suras of al-Kuran with Muaqqali, Kufic, Tughra and Thulth styles in an area of 100 square meters around the mosque. This work is known as a masterpiece of calligraphy. Mohammad Ali is also a colledctor of Islamic coins. By means of collecting Ummayds and Abbasids, and Ghaznavids coins for studied different kufic inscriptions. On the ruins of Herat he was looking the Thult inscriptions in the form of wall fragments. Mohammad Ali is notonly a distinct calligrapher of the Thulth style, but he is also an unrivalled master in seven different styles. Most of the texts for decorating mosques are provided by him. Mohammad Ali is about sixty and is presently living in Herat.

The art of calligraphy assigned an important position among Afghan ladies and virtually it attained its highest perfetion. Tajwar Sultan was one of those who attained reputation in her life time as a calligrapher. As a young girl ahe studied the previling lslamic sciences and turned towards fine art of calligraphy which she learnt from Sayed Ata Mohammad Fushanji. As the wife of the then prime Minister of Afghanistan' she showed great enthusiasm and masteredd the art. Her surviving Nastaliq specimen indicates that she was really unequalled among all Afghan ladies' in fact she was known as the Lady Master calligrapher of her time. She died in 1930 in kabul.

At an advance age of seventy' Ustsd Sayed Mohammad Daoud is eagerly occupied with fine aft of calligraphy. He is gifted calligrapher and a poet.

(c) ketabton.com: The Digital Library

until the close of the nineteenth century. The political set up of our neighbours also was not favourable for the development of Islamic art in Afghanistan. This does not mean that fine arts disappeared entirely from this country. Undoubtedly there existed many artists who engaged themselves in various fields, and the twin artistic centres of Kabul and Herat flourished as the two important cities of the art of calligraphy. Afghan calligraphers provided texts for decorating mosques and epitaphs.

One of the pioneers of the calligraphy in nineteenth century was Mir Abdul Rahman of Herat. He is generally recognized as the master of the new Nastaliq style; most Afghan calligraphers adopted his style and followed his model. A good number of the epitaphs of the Timurids of Herat were provided by him.

Mirza Mohammad Yakub Mukhilis worked during the reign of Sher Ali (1863 - 1879). In the Nastaliq style he followed the distinctive style of Mir Abdul Rahman. His specimens indicate his elegant style. He is considered unrivalled in Nastaliq style in his time.

Sayed Ata Mohammad Fushanji born in Kabul but educated in Herat (died in 1922)was undoubtedly a great master in the Nastaliq style. The epitaph on the tomb of king Abdul Rahman in Kabul was provided by him. Sayed Ata Mohammad prepared decorative epitaphs for several mosques and monuments around Kabul.

Mohammad Ishaq was another brigh star in the early 20th century in history of art in Afghanistan. His surviving specimens are quite distinct in the Nastaliq style. He earned the highly esteemed title of "Zarin-qalam" (meaning the golden pen) from King Abdul Rahman.

Abdul Hamid was another celebrated calligrapher of the 20th century. He was born at Kandahar, but as a young man he went to Herat, and finallysettled down in Kabul, and joined government service as a calligrapher. He was a remarkable calligrapher, illuminator, and painter. He travelled distant countries and visited Europe many times. In 1962 he died in Kabul.

Another great calligrapher of thois period was mohammad Reza of Herat.He was born and educated in Herat and Tus. As a young man he worked ss a potter' but afterwards he inclined towards calligraphy and went to kabul where

(c) ketabton.com: The Digital Library

did not create the Naskh style, but formulated rules for it and had written a treatise on calligraphy (6), Nevertheless, the art of calligraphy was assigned an exalted place in the Muslim world and developed under the Abbasids by the famous calligraphers of the period such as al-Rayhani (834), Abu Ali Mohammad Ibn Husain Ibn Muqla (886-940) Ali Ibn Hilal (known as Ibn-al Bawwab) (1022-1032), and Jamaluddin Yaqut the court calligraphist of Al Mustasim (1242-1258) who invented the famous style of Yaquti which is still famous and bears his name.

The transcriptions of the holy Koran was considered a great privilege for the Muslims. Therefore, various caliphs and sultans in different Muslim countries were engaged in copying the texts of the holy Kuran, and many of them took pride in being recognized by the guild as masters of calligraphy. There are extracts from the holy Kuran in the Kufic script preserved in Kabul Museum which is generally attributed to the orthodox Fourth Caliph.

During the advent of Islam some time in the First Century of Hijrah the art of the Muslim calligraphy was introduced to Afghanistan. In due course oftime alterations were made and local innovations were brought about in the art of calligraphy. Undountedly, Afghan contribution in the field of calligraphy is of considerable importance, but its progress was hampered temporarily by unfavourable political situation in Afghanistan.

In the middle of the eighteenth century, Ahmad Shah Durani who - belonged to the famous Afghan Sadozi tribe united different tribes and organized a strong nation. Under his rule my country enjoyed twenty five years of prosperity.He was a poet, patron of learning, a philosopher, and fond of literature; nevertheless, he remains almost unknown to the weste rn woa'd(7). After his death (1772), his second son, Timur Mirza succeeded him on the throne. One of his first acts as the King was to transfer the Afghan capital from Kandahar to kabul. During his rule Kabul emerged as a notable centre of cultural activities. The art of calligraphy generally flouristhed around the royal court.

Timur Shah himself was a man of literary and artistic taste. He was anotable poet too; his Diwan which is comprised of lovely poetry has survived, and is preserved to this day. One of the grandsons of Timur Shah whose name was Qaiser was the pupil of the most renowned calligrapher of the time Mir Abdul Rahman. After the death of the king, towards the end of the eighteenth century unfortunately, Afghanistan suffered from intermittent civil wars which continued

(c) ketabton.com: The Digital Library

By Prof. Dr. S.M. Yusuf Ilmi

CALLIGRAPHY IN AFGHANISTAN DURING THE PAST 300 YEARS *

The art of calligraphy which exercised an important influence on lslamic painting, illumination, designing and architecture, is the most highly prized art in the Muslim world. In the Muslim society the profession of calligraphy was considered as one of high dignity and excellence. In the holy kuran there are two references for cultural and spiritual superiority of writing. It states: 'Read' and Thy Lord is most beneficent who hathtaught writing by means of the pen. Hath taught man what he know not. (I) In the Sura of the pen Allah says: 'Considar the inkstand and the pen and what they write.' (2) There is a Hadith attributed to the prophet in which he says: Beauty of handwriting is indispensable upon you because it is one of the keys of man's daily bread. (3) It is said that yarab Ibn gahtan was the first man who in vented the Kufic inscription from the Muaqali style. Afterwards it was elsborated by the fourth orthodox Caliph Ali (656-66l) (4) . This style was prevalent down to the reign of the Abbassid Caliph Al- muqtadir (908-932) .

It was durihg his caliphate that Abu Ali mohammad lbn Ali known as lbn Muqla (886-940) was taught three styles of writing in his dream by Ali i.e. Thulth, Muhaqqaq and Naskh (5). But it is a matter of controversy among different scholars. According to the late Prof. Arthur Upham Pope Ibn Muqla

---

* متن سخنرانی پوهاند دکتور سیدمحمد یوسف علمی در جلسات مباحثوی جشن جهان اسلام، در اطراف هنر در دنیای اسلام منعقدهٔ لندن ۲۳-۲۶ نومبر ۱۹۷۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XIX, Nos .3 -- 4 AUGUST - NOVEMBER 1971

Editor

Abdul Qayum Qawim

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library